

siyasat-5

چاپ پنجم ۸۶/۴/۱۳ شناسنامه و مقدمه

۱۶-۱۲-۸۶ کالک شناسنامه چاپ ششم تحویل شد

۸۷/۶/۱۹ کالک شناسنامه چاپ هفتم تحویل شد

ویراست دوم

تغییرات برای چاپ هشتم ۱۶ صفحه اول و ۱۴۶ تا... و ۱۶۲ تا.... و ۲۴۹ و ۲۵۴ و ۲۵۹ و ۲۷۲ و ۲۸۸ تا آخر کتاب

۸۸/۸/۲۲ - به علت تغییرات زیاد و اضافات کل کتاب صفحه بندی گردید و برای چاپ هشتم ارسال گردید.

کتابنامه و فهرست کنترل شود

۸۸/۱۰/۲ کالک کل کتاب (اول از ویراست دوم) ارسال شد

۸۹/۱/۲۲ - کالک شناسنامه چاپ نهم (دوم از ویراست دوم)

۸۹/۳/۸ - کالک شناسنامه چاپ دهم (سوم از ویراست دوم)

۹۰/۴/۲۳ - کالک شناسنامه چاپ یازدهم (چهارم از ویراست دوم)

۹۱/۶/۲۰ - کالک شناسنامه چاپ دوازدهم (پنجم از ویراست دوم)

پرسش‌ها و پاسخ‌ها - دفتر پانزدهم

ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران



نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها
معاونت مطالعات راهبردی - اداره مشاوره و پاسخ

سرشناسه: شاکرین، حمید رضا، ۱۳۳۸؛
 عنوان و نام پدیدآور: **ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران** / مؤلفان حمیدرضا شاکرین و علیرضا محمدی؛
 تنظیم و نظارت نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت مطالعات راهبردی - اداره مشاوره و پاسخ-
 مشخصات نشر: قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۵.
 مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص [ویراست دوم]
 فروست: پرسشها و پاسخهای دانشجویی - دفتر پانزدهم (اندیشه سیاسی)؛ ۲)
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۲۳-۲۶-۳ ریال: ۷۲/۰۰۰
 یادداشت: کتابنامه: ص [۲۳۵] - ۳۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس
 موضوع: ولایت فقیه -- پرسشها و پاسخها
 موضوع: Guardianship of faqih* -- Questions and answers
 شناسه افزوده: محمدی، علیرضا، ۱۳۵۲
 شناسه افزوده: نهادنمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت مطالعات راهبردی - اداره مشاوره و پاسخ.
 شناسه افزوده: نهادنمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۵ ۱۲۷۸/ش ۲۲۳/۸ BP
 ده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵
 کتابشناسی ملی: ۱۱۶۶۹۹۸



فهرست مطالب

مقدمه ۱۵

بخش اول - دین و سیاست

جدایی دین از سیاست

- پرسش ۱. فکر جدایی دین از سیاست از چه زمانی شروع و به وسیله چه کسانی ترویج شد؟ ۱۹
- پرسش ۲. در برابر کسانی که اندیشه جدایی دین از سیاست را مطرح می‌کنند، چه پاسخی می‌توان داد؟ ۲۱

حکومت پیامبر و امام

- پرسش ۳. کسانی که از تز جدایی دین از سیاست دفاع می‌کنند، می‌گویند قرآن حکومت پیامبر را نفی کرده است، جواب آنان چیست؟ ۲۶
- پرسش ۴. اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوت است؛ چرا برخی از پیامبران الهی برای حکومت تلاشی نداشته‌اند؟ ۳۰

حکومت پیامبر

- پرسش ۵. برخی معتقدند که آیه یا حدیث مستقیمی در مورد لزوم کشورداری به وسیله پیامبر و ائمه و ولی فقیه نداریم! لطفاً پاسخ دهید. ۳۳

[ویراست دوم]

■ پرسش‌ها و پاسخ‌ها: دفتر پانزدهم - ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران

- **تنظیم و نظارت:** نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها معاونت مطالعات راهبردی - اداره مشاوره و پاسخ
- **مؤلفان:** حمیدرضا شاکرین و علیرضا محمدی
- **ناشر:** دفتر نشر معارف
- **تایپ و صفحه آرایی:** طالب بخشایش
- **نوبت چاپ:** دوازدهم (پنجم از ویراست دوم)، تابستان ۱۳۹۱
- **تیراژ:** ۵۰۰۰ جلد
- **قیمت:** ۷۲۰۰ تومان
- **شابک:** ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۲۳-۲۶-۳

«همه حقوق برای ناشر محفوظ است»

مراکز پخش:

مدیریت پخش دفتر نشر معارف: قم، خ شهدا، کوچه ۳۲، پلاک ۳، تلفن و نمابر: ۳۷۷۴۰۰۰۴
 فروشگاه ۱ (پاتوق کتاب): قم، خ شهداء، روبه‌روی دفتر مقام معظم رهبری، تلفن ۳۷۷۳۵۴۵۱
 فروشگاه ۲ (پاتوق کتاب): تهران، خ انقلاب، چهار راه کالج، پ ۷۱۵، تلفن ۸۸۹۱۱۲۱۲
 فروشگاه ۳ (فرهنگ و اندیشه): قم، بلوار امین، بلوار جمهوری، نهاد رهبری در دانشگاهها، تلفن ۳۲۹۰۴۴۴۰
 نشانی اینترنت: www.Ketabroom.ir - www.porseman.ir
 پست الکترونیک: info@Ketabroom.ir - info@porseman.org

- پرسش ۱۵. آیا آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ...» شامل ولایت فقیه هم می‌شود؟ ۸۰
دلایل روایی

- پرسش ۱۶. آیا در نصوص دینی و به ویژه روایات اهل بیت دلیل محکمی بر ولایت فقیه وجود دارد؟ ۸۲

ولایت فقیه و عقل بشری

- پرسش ۱۷. فلسفه ولایت فقیه چیست؟ ۸۸
لزوم عقلی ولایت فقیه

- پرسش ۱۸. از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟ ۹۰
- پرسش ۱۹. «عقل حجت باطنی است»؛ بنابراین ولایت فقیه لغو و بیهوده است؟! ۹۴
- پرسش ۲۰. ولی فقیه اول باید دلیل ارائه کند و بعد فتوا و دستور دهد؛ و هر شخص بر اساس عقل خود تصمیم بگیرد. ۹۶
- پرسش ۲۱. اگر ولایت فقیه، مسئله‌ای عقلانی است، پس چرا هنوز برخی آن را رد می‌کنند؟ ۱۰۱

«ولایت فقیه» و دیدگاه فقهاء

- پرسش ۲۲. آیا ولایت فقیه، یک مسئله کلامی است یا مسئله فقهی و تقلیدی؟ ۱۰۴
- پرسش ۲۳. نظر آیه‌الله تبریزی را در مورد ولایت فقیه بیان کنید. ۱۰۵
- پرسش ۲۴. چگونه ولایت فقیه را در امتداد ولایت ائمه می‌دانیم؛ در حالی که برخی از علمای بزرگ اعتقاد به چنین ولایتی نداشتند؟ ۱۰۸

ولایت فقیه و خطابپذیری

- پرسش ۲۵. کسی که اشتباه می‌کند و معصوم نیست، چگونه می‌تواند ولایت داشته باشد؟ ... ۱۱۰

پیشینه ولایت فقیه

- پرسش ۲۶. نظر شما در مورد اینکه دین و سیاست از سال ۴۱ هجری از هم جدا شده و چیزی به عنوان ولایت فقیه وجود ندارد، چیست؟ ۱۱۳
- پرسش ۲۷. اگر دین از سیاست جدا نیست، علمای دین در این رابطه چقدر تلاش کرده‌اند؟ ولایت فقیه در انقلاب مشروطیت چگونه مطرح بود؟ ۱۱۷

- پرسش ۶. برخی برآنند که حکومت پیامبر مسئله‌ای بشری است و ربطی به خدا و دین ندارد. ۳۷

سکوت امام علی

- پرسش ۷. با توجه به اهمیت رهبری سیاسی، به چه علت امام علی ۲۵ سال سکوت کردند؟ و در این باره عقب‌نشینی کردند؟ ۴۵

حکومت اسلامی در عصر غیبت

- پرسش ۸. آیا در روایات توصیه و سفارشی بوده است که در زمان غیبت کبری تشکیل حکومت اسلامی واجب است؟ ۵۲

روحانیت و سیاست

- پرسش ۹. آیا پیوستگی روحانیت با سیاست، باعث کناره‌گیری مردم از دین و روحانیت می‌شود؟ ۵۵
قداست دین و آلودگی سیاست

- پرسش ۱۰. با توجه به اینکه دین و روحانیت امری مقدس است و سیاست شیطنت آلود، چگونه می‌توان بین آنها رابطه برقرار کرد؟ ۵۸
- پرسش ۱۱. آیا تشکیل حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق مردم نیست؟ ۶۰

بخش دوم - ولایت فقیه

مفهوم شناسی

- پرسش ۱۲. اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت فقیه را تعریف نمایید. ۶۷
- پرسش ۱۳. لطفاً مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام توضیح دهید؟ ۷۱

دلایل ولایت فقیه

دلایل قرآنی

- پرسش ۱۴. چه آیاتی از قرآن درباره ولایت مطلقه فقیه است تا بتوان بر اساس آنها این موضوع را اثبات کرد؟ ۷۶

نظریه نصب و انتخاب

- پرسش ۳۸. درباره ولایت فقیه فرق بین دو نظریه نصب و انتخاب چیست و نقش خبرگان رهبری بر اساس هر یک از دو دیدگاه چگونه توجیه می شود؟ ۱۵۳
- پرسش ۳۹. آیا نظریه انتصاب ولی فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟ ۱۵۴
- پرسش ۴۰. آیا نظریه انتصاب لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟ ۱۵۶
- پرسش ۴۱. اگر حکومت و حاکمیت اسلامی خواست مردم است؛ چنانچه رأی مردم عوض شد، حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می کند؟ ۱۵۸

گستره و اختیارات ولایت فقیه

- پرسش ۴۲. ولایت فقیه یا نظارت فقیه، کدام یک صحیح است؟ ۱۶۰
- پرسش ۴۳. ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی اینکه او فوق قانون است در این صورت همه قوانین بی فایده خواهد بود؟! ۱۶۵
- پرسش ۴۴. اختیارات ولی فقیه با این که ارتباط با وحی ندارد، چگونه قابل توضیح است؟ ۱۶۸

ولایت فقیه و امور شخصی

- پرسش ۴۵. آیا ولی فقیه حق دخالت در امور شخصی و نظر دادن در این امور را دارد یا نه؟ ۱۷۰

ولایت فقیه و مسلمانان جهان

- پرسش ۴۶. چرا ولی فقیه با اینکه به وسیله خبرگان منتخب مردم ایران انتخاب شده است، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟ ۱۷۱
- پرسش ۴۷. در صورت تشکیل چند حکومت اسلامی در دنیا، ولایت فقیه چه جایگاهی پیدا می کند؟ ۱۷۲
- پرسش ۴۸. آیا لازم است اهل سنت از ولی فقیه در همه امور تبعیت کنند؟ ۱۷۴

ولی فقیه و مراجع تقلید

- پرسش ۴۹. اگر ولایت فقیه اقدام به تصدی حکومت کرد، آیا وظایف بقیه فقیهان و مراجع ساقط می شود؟ ۱۷۶

- پرسش ۲۸. چرا قبل از انقلاب ولی فقیه به عنوان یک اصل مطرح نبود؛ در حالی که اکنون آن را به عنوان یک اصل بعد از غیبت می دانیم؟ ۱۲۰
- پرسش ۲۹. آیا ولایت فقیه قبلاً نیز در جوامع اسلامی پیاده شده، یا فقط بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی عملی شده است؟ ۱۲۵

شرایط ولی فقیه

- پرسش ۳۰. شرایط ولایت فقیه چیست؟ آیا علاوه بر اجتهاد، مرجعیت نیز از شرایط ولی فقیه است؟ ۱۲۹
- پرسش ۳۱. اگر در جامعه ای فقیه جامع شرایط جهت تصدی ولایت مسلمانان وجود نداشت، چه باید کرد؟ ۱۳۳

مشروعیت ولایت فقیه

- پرسش ۳۲. مشروعیت ولایت فقیه به چه معنا است؟ ۱۳۴
 - پرسش ۳۳. مبانی مشروعیت نظام چیست؟ و چگونه می توان مشروعیت حکومت ولایت فقیه را ثابت کرد؟ ۱۳۵
 - پرسش ۳۴. آیا مشروعیت ولایت فقیه و قدرت رهبری کاریزمایی است؟ ۱۴۲
- ولایت فقیه و رأی ملت

- پرسش ۳۵. در خصوص فرمایش حضرت امام که فرمودند «میزان، رأی مردم است» و «براساس رأی مردم حکومت شاهنشاهی را ساقط کردیم» توضیح دهید. ... ۱۴۶

نارضایتی مردم

- پرسش ۳۶. اگر روزی جمهوری اسلامی، که منطبق با اصول اسلامی است و بر این اساس تحقق یافته است، مورد علاقه مردم نباشد و مردم با اقدام علیه آن بخواهند این حکومت را سرنگون کنند، آیا ما باید تسلیم بشویم؟ وظیفه ما چیست؟ ۱۴۹

درصد آراء مردم

- پرسش ۳۷. پس از تشکیل حکومت اسلامی چند درصد مردم، ملاک می باشند؟ آیا اگر بیش از نصف مردم با آن مخالف بودند باز هم وضع به همین گونه خواهد بود یا شرایط به گونه دیگری است؟ ۱۵۲

نهاد رهبری در ایران

- پرسش ۶۲. با وجود رئیس جمهور و شورای نگهبان، ضرورت وجود ولایت فقیه در نظام اسلامی را چگونه توجیه می‌کنید؟ ۲۲۵
- پرسش ۶۳. چرا تمام بخش‌ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی فقیه باشد؟ ۲۲۷
- پرسش ۶۴. چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟ ۲۳۱
- پرسش ۶۵. چرا ولایت فقیه فقط در ایران است و چرا باید ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبری ایرانی باشند؟ ۲۳۴
- پرسش ۶۶. با توجه به جامعه رو به توسعه خودمان، چگونه ولایت فقیه قادر به اداره آن خواهد بود؟ ۲۳۷

ولایت فقیه و مشکلات اجتماعی

- پرسش ۶۷. به دلیل وجود مشکلات و معضلات در سطح جامعه و عدم موفقیت نظام ولایت فقیه در حل کامل آن، آیا بهتر نیست این نظریه و حکومت دینی کنار گذاشته شود؟ ۲۳۹
- پرسش ۶۸. اگر نظریه ولایت فقیه الهی است، باید کامل و پاسخ‌گوی همه مسائل باشد و هیچ‌گونه مشکلی در جامعه مشاهده نشود؛ در حالی که اینطور نیست؟! ... ۲۴۱

مقام معظم رهبری

- پرسش ۶۹. آیا آیه‌الله خامنه‌ای نایب بر حق امام زمان (عج) هستند و شرایط رهبری نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را دارا می‌باشند؟ ۲۴۵
- پرسش ۷۰. چه کسی باید آشفته‌گی‌ها و نابسامانی‌های یک کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری اینجا چه کاره است که ما این قدر در جامعه خود مشکلات داریم؟ ۲۴۹
- پرسش ۷۱. در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟ ۲۵۲
- پرسش ۷۲. چرا رهبر معظم انقلاب اسلامی، افرادی را که واقعاً دشمنی آنها با نظام جمهوری اسلامی ایران مشخص است به مردم معرفی نمی‌کند؟ ۲۵۴

- پرسش ۵۰. اگر یکی از فقیهان اعلم باشد، چه می‌شود؟ آیا باید از ولی فقیه پیروی کند؟ ۱۷۹
- پرسش ۵۱. منظور از اعلمیت ولایت فقیه چیست؟ ۱۸۰
- پرسش ۵۲. در موارد تعارض بین نظر ولی فقیه با نظر مرجع تقلید چه باید کرد؟ ۱۸۱

ولایت فقیه و دیگر نظام‌های سیاسی

- پرسش ۵۳. تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام‌های سیاسی (سکولار و لائیک) را بیان کنید؟ ۱۸۳
- پرسش ۵۴. حکومت مطلقه ولایتی چه تفاوتی با حکومت استبدادی دارد؟ ۱۸۷
- پرسش ۵۵. فاشیسم یعنی چه؟ آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می‌شود؟ ۱۹۱
- پرسش ۵۶. توتالیتر یعنی چه؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست؟ ۱۹۳

مخالفتان ولایت فقیه

- پرسش ۵۷. حکم اسلام درباره مخالفان ولایت فقیه چیست؟ آیا قبول نداشتن ولایت فقیه گناه و کفر است؟ ۱۹۵
- پرسش ۵۸. آیا تمرد و مخالفت در برابر حکومت‌ها جایز است؟ ۱۹۸

نظارت بر ولایت فقیه

- پرسش ۵۹. در مقابل خطاهای ولی فقیه چه مکانیسمی وجود دارد؟ و از چه راه‌هایی می‌توان بر ولایت فقیه نظارت کرد؟ ۲۱۱
- پرسش ۶۰. آیا می‌توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسئله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟ ۲۱۶

بخش سوم - نظام جمهوری اسلامی ایران

چرا جمهوری اسلامی

- پرسش ۶۱. چرا امام‌راحل از بین اشکال و مدل‌های مختلف حکومت، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزیدند؛ در حالی که نظام جمهوری در اسلام و سیره معصومین نبوده است؟ ۲۲۱

ولایت فقیه، جمهوریت و قانون

- پرسش ۷۳. آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟ ۲۵۸
- پرسش ۷۴. آیا ولایت فقیه موجب تضييع حقوق مردم نمی شود؟ ۲۶۴
- پرسش ۷۵. آیا رهبر مجاز است به رییس جمهور منتخب مردم حکم تنفیذ ندهد، یا این مسئله فقط جنبه تشریفاتی دارد؟ ۲۶۶
- پرسش ۷۶. جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم - با توجه به اینکه رأی ولی فقیه در تمام شئون جامعه جاری است - چگونه است؟ ۲۶۶
- پرسش ۷۷. آیا ولایت فقیه با آزادی بیان و عقیده مخالف است؟ ۲۶۷

مجلس شورای اسلامی

- پرسش ۷۸. چرا تشکیلاتی مانند مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، خبرگان و ... در زمان پیامبر و امامان معصوم نبود؟ ۲۷۵
- پرسش ۷۹. با توجه به اینکه در نظام اسلامی تنها قانون خدا معیار عمل است، دیگر چه حاجتی به مجلس قانون گذاری وجود دارد؟ ۲۷۹
- پرسش ۸۰. از نصوص دینی و سیره برمی آید که کارکرد نهادهای شورایی و مجلس صرفاً ارائه نقش مشورتی به رهبر است؟ از این رو نمی توان از طریق نصوص دینی وجود چنین نهادهایی را توجیه کرد؟ ۲۸۷
- پرسش ۸۱. نمایندگان مجلس چه ویژگی هایی را باید دارا باشند و شرایط یک نماینده مطلوب از نظر اسلام چیست؟ ۲۸۸

شورای نگهبان و نظارت استصوابی

- پرسش ۸۲. نظارت استصوابی یعنی چه؟ چرا شورای نگهبان اعمال نظارت استصوابی می کند؟ ۲۹۳
- پرسش ۸۳. تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرایی است، آیا تکفل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟ ۲۹۹
- پرسش ۸۴. آیا نظارت استصوابی، حق رأی مردم را از بین نمی برد و در حقیقت، دخالت دولت محسوب نمی شود؟ ۳۰۱

- پرسش ۸۵. برخی می گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریانات رقیب درست شده است، نظر شما در این باره چیست؟ ۳۰۲

مجمع تشخیص مصلحت نظام

- پرسش ۸۶. چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟ ۳۰۶

خبرگان رهبری

فلسفه و کارکرد خبرگان

- پرسش ۸۷. فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟ ۳۰۹
- پرسش ۸۸. چرا در زمان معصومین مجلس خبرگان وجود نداشت؟ فلسفه وجودی خبرگان چیست؟ ۳۱۱
- پرسش ۸۹. جایگاه مجلس خبرگان در تعیین ولی فقیه چیست؟ آیا طبق نظریه نصب هم جایگاهی دارد؟ ۳۱۲
- پرسش ۹۰. آیا تعیین خبرگان به وسیله انتخابات، خروج از مبنای انتصاب و تسلیم به معنای انتخاب نیست؟ ۳۱۳
- پرسش ۹۱. اگر مجلس خبرگان فقیهی را از بین فقیهان واجد شرایط رهبری تشخیص داد، آیا فقیه مزبور در پذیرش رهبری جامعه مختار است؟ ۳۱۴

شیوه های انتخاب خبرگان

- پرسش ۹۲. اگر تعدادی از اهل خبره، خبرگان را جهت تعیین رهبر انتخاب کنند و مردم مداخله ای نداشته باشند، چه اشکالی دارد؟ ۳۱۵
- پرسش ۹۳. اگر تک تک مردم به تشخیص خود به خبره یا خبرگانی مراجعه کنند و از آنان بخواهند که فقیه واجد شرایط برتر را از میان فقها تعیین کنند، چه اشکالی دارد؟ ۳۱۶

کارویژه‌های خبرگان

- پرسش ۹۴. آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟..... ۳۱۶
 - پرسش ۹۵. چرا مجلس خبرگان، رهبر را برای مدت معلوم انتخاب نمی‌کنند؟..... ۳۱۷
 - پرسش ۹۶. کدام شاخصه‌ها باید محقق شود تا مسئله عزل رهبری در دستور کار مجلس خبرگان قرار گیرد؟..... ۳۱۸
 - پرسش ۹۷. ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟..... ۳۱۹
 - پرسش ۹۸. از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع‌تری ندارد؟..... ۳۲۰
- شبهه عزل
- پرسش ۹۹. در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟..... ۳۲۱
- شبهه دور
- پرسش ۱۰۰. پاسخ شبهه دور در نظارت مجلس خبرگان بر ولی فقیه چیست؟..... ۳۲۲
 - پرسش ۱۰۱. اگر بنا شد احراز صلاحیت خبرگان منتخب مردم، به وسیله شورای نگهبان - که منصوب رهبر هستند - انجام گیرد؛ خود رهبر - که حجیتش متوقف بر رأی خبرگان است - چگونه می‌تواند اعضای شورای نگهبان را تعیین کند؟..... ۳۲۷
 - پرسش ۱۰۲. چگونه اعضای شورای نگهبان - که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس خبرگان می‌باشند - صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟..... ۳۲۸
- کلیدواژه‌ها..... ۳۲۹
- کتابنامه..... ۳۳۵

مقدمه

«پرسش‌گری» از آغاز آفرینش انسان، رخ‌نمایی کرده، بر بال سبز خود، فرشتگان را فرانشانده، بر برگ زرد خود، شیطان را فرونشانده و در این میان، مقام آدمیت را نشان داده است. آفتاب کوفه چه زیبا فرموده است:

«مَنْ أَحْسَنَ السُّؤَالَ عِلْمٌ» و «مَنْ عِلِمَ أَحْسَنَ السُّؤَالَ».

هم سؤال از علم خیزد هم جواب همچنان که خار و گل از خاک و آب آری، هر که سؤال‌هایش آسمانی است، دانش و بینش، پاسخش خواهد بود. پویایی و پایایی «جامعه» و «فرهنگ»، در گرو پرسش‌های حقیقت طلبانه و پاسخ‌های خردورزانه است.

از افتخارات ایران اسلامی، آن است که از سویی، سرشار از جوانانی پاک دل، کمال خواه و پرسش‌گر می‌باشد و از دیگر سویی، از مکتبی غنی برخوردار است که معارف بلند آن، گوارا نوش دل‌های عطشناک پرسش‌گر و دانش‌جوست.

اداره مشاوره و پاسخ معاونت مطالعات راهبردی نهاد، محفل انسی فراهم آورده است، تا «ابر رحمت» پرسش‌ها را به «زمین اجابت» پذیرا باشد و نهال سبز دانش را بارور سازد. ما اگر بتوانیم سنگ صبور جوانان اندیشمند و بالنده ایران پرگهرمان باشیم، به خود خواهیم بالید.

شایان ذکر است در راستای ترویج فرهنگ دینی، اداره مشاوره و پاسخ نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، تاکنون بیش از دویست هزار پرسش دانشجویی را در موضوعات مختلف اندیشه دینی، مشاوره، احکام و... پاسخ داده است.

این اداره دارای گروه‌های علمی و تخصصی، به شرح زیر است:

- قرآن و حدیث؛
- احکام؛
- فلسفه، کلام و دین پژوهی؛
- حقوق و فلسفه احکام؛
- اخلاق و عرفان؛
- تربیتی و روان شناسی؛
- اندیشه سیاسی؛
- فرهنگی و اجتماعی؛
- تاریخ و سیره؛
- ادیان و مذاهب.

آنچه پیش‌رو دارید، بخشی از سؤالات حوزه «اندیشه سیاسی» است که طی سالیانی چند به این اداره رسیده و اکثر پرسش‌ها از سوی پژوهشگران ارجمند، جناب حجت‌الاسلام حمیدرضا شاکرین و جناب آقای علیرضا محمدی (زیدعزه) پاسخ داده شده و چندی از پرسش‌ها نیز به قلم جناب حجت‌الاسلام حسنعلی علی‌اکبریان (زیدعزه) به رشته تحریر درآمده است.

لازم به ذکر است پرسش‌های رسیده به طور معمول چندوجهی است؛ از این رو در مواردی، تکرارهایی به چشم می‌خورد.

از سوی دیگر در چینش و ساختار بندی مطالب، نمی‌توان متن نظام‌مندی را انتظار داشت. تفاوت مخاطبان و مقتضیات پاسخ‌دهی به افراد نیز، یکدست بودن مطالب را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در عین حال امید می‌رود که مجموعه حاضر، برای تشنه‌کامان و جویندگان حقیقت سودمند افتد و روزنه‌ای به سوی روشنایی فرارویشان بگشاید.

برآنیم - اگر خداوند توفیق فرماید - به تدریج ادامه این مجموعه را تقدیم شما خوبان نماییم. پیشنهادهای و انتقادهای سازنده شما، راهنمای ما در ارائه شایسته و پربار مجموعه‌هایی از این دست خواهد بود.

در پایان از تلاش‌های مخلصانه مؤلفان محترم و مجموعه همکاران اداره مشاوره و پاسخ، به خصوص حجت‌الاسلام صالح قنادی (زیدعزه) که در آماده‌سازی این اثر تلاش کرده‌اند، تشکر و قدردانی می‌شود و دوام توفیقات این عزیزان را در جهت خدمت بیشتر به مکتب اهل بیت و ارتقاء فرهنگ دینی جامعه به خصوص دانشگاهیان از خداوند متعال مسألت داریم.

الله ولی التوفیق

معاونت مطالعات راهبردی نهاد

بخش اوّل

دین و سیاست

جدایی دین از سیاست

● پرسش ۱. فکر جدایی دین از سیاست از چه زمانی شروع و به وسیله چه کسانی ترویج شد؟

خاستگاه اصلی اندیشه جدایی دین از سیاست، غرب است. در قرون وسطی و پس از آن، عواملی دست به دست هم داد و این اندیشه را بر فرهنگ غرب حاکم ساخت.

مسیحیت تحریف شده با مفاهیمی نارسا و غیر معقول، در کنار حاکمیت استبداد و اختناق رجال کلیسا و نیز تعارض عقل و علم با آموزه‌های انجیل متحرّف، باعث شد تعارضی آشکار میان دین و تجدد در گیرد. تعارضی که سرانجام به تفکیک دو حوزه «علم» و «دین» انجامید و در نتیجه دین از همه عرصه‌هایی که ادعا می‌شد علم در آن سخن می‌گوید، کنار رفت.

در جهان اسلام اندیشه جدایی دین از سیاست، از سوی سه قشر مطرح شده است:

گروه نخست؛ حاکمان ستمگر و جوری بودند که در صدر اسلام می‌خواستند جریان خلافت را به سلطنت تبدیل کنند. به عنوان مثال وقتی معاویه در سال چهارم هجری به خلافت رسید، به عراق آمد و گفت: «من با شما بر سر نماز

و روزه نمی‌جنگیدم؛ بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم»^۱.

پس از او حکومت در جامعه اسلامی، عملاً از جنبه دینی خارج و به سلطنت تبدیل شد. سلاطین جور در هر دوره‌ای، برای مبارزه با عالمان دین، همواره سیاست را جدای از دین و شأن علما را بالاتر از دخالت در سیاست، معرفی می‌کردند.^۲

گروه دوم؛ استعمارگران خارجی بودند. بزرگ‌ترین ضربه‌هایی که استعمار از ممالک اسلامی دید، از سوی تعالیم دینی و علمای دین، رهبری می‌شد. از این رو فرهنگی که همواره از سوی استعمارگران برای ممالک اسلامی نسخه‌بندی و ترویج می‌شد، فرهنگ «جدایی دین از سیاست» بود.^۳

قشر سوم، جریان روشنفکری بیمار بود که از سوی تحصیل کرده‌های غرب آغاز شد. آنان سعی در تطبیق همان جریان جدایی دین از سیاست در فضای غرب بر حوزه اسلام کردند؛ ولی از چند مطلب غافل بودند:

یکم. اسلام غیر از مسیحیت است.

دوم. آنچه به نام مسیحیت در غرب قرون وسطی بود، آیین ناب حضرت مسیح نبود.

سوم. علمای اسلام، نه تنها دارای حاکمیت استبداد و اختناق نبودند و هرگز با علم سر ستیز نداشتند؛ بلکه هرگاه قدرت به دست آنان یا در کنارشان بود، دوره شکوفایی و رشد علم شناخته می‌شد.

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۰.

۲. صحیفه نور، ج ۸۳، ص ۲۱۷: (درباره سخن رضا شاه به آیه‌الله کاشانی).

۳. ر. ک: سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، صص ۱۲۰ - ۱۲۶.

● پرسش ۲. در برابر کسانی که اندیشه جدایی دین از سیاست را مطرح می‌کنند، چه پاسخی می‌توان داد؟

در پاسخ به طرفداران اندیشه جدایی دین از سیاست، استدلال‌های مفصل و ارزش‌مندی بیان شده است که پرداختن به تمامی آنها، از حوصله این نوشتار خارج است؛ از این رو به طور فشرده به بیان چند نکته بسنده می‌شود:

یک. گستره قوانین اسلام

با توجه به حجم عظیمی از احکام اجتماعی و اهداف سیاسی - دینی اسلام، می‌توان هدف‌گیری اصلی این دین مقدس را شناخت.

امام خمینی در این باره می‌فرماید: «اسلام دین سیاست است، با تمام شئونی که سیاست دارد. این نکته برای هر کسی که کمترین تدبیری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند، آشکار می‌گردد. پس هر که را گمان بر او برود که دین از سیاست جدا است، نه دین را شناخته و نه سیاست را»^۱.

با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن، روشن می‌گردد که اسلام دینی جامع و همه‌سونگر است که تمام ابعاد زندگی انسان (فردی، اجتماعی، دنیایی، اخروی، مادی و معنوی) را در نظر گرفته است و همان‌گونه که مردم را به عبادت و یکتا پرستی، دعوت نموده و دارای دستورات اخلاقی و خودسازی فردی است؛ احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی، امور مربوط به اداره صحیح جامعه، روابط بین‌الملل و ... دارا می‌باشد.

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۶.

بدیهی است اجرای چنین احکام و دستوراتی، بدون قدرت اجرایی، امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر آموزه‌های سیاسی و اجتماعی دین، لزوماً حکومت دینی را نیز به دنبال دارد. حکومت دینی - به معنای صحیح آن - حکومتی است که جامعه را بر اساس قوانین الهی اداره کند و زمینه‌های رشد استعدادها و امکان رسیدن انسان‌ها به کمال و ایجاد جامعه‌ای برین، صالح و شایسته را برای مردم آماده سازد و با فسادهای اخلاقی، اجتماعی و ... مبارزه کند.

دو. سیره پیشوایان دین

سیره و روش رسول اکرم نشان دهنده این است که دین از سیاست جدا نیست. آن حضرت ضمن تشکیل حکومت، مسئولیت اجرایی و قضایی آن را نیز بر عهده داشت. امیرمؤمنان علی نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات الهی بنا نهاد. حکومت کوتاه‌مدت امام حسن، قیام خونین امام حسین و مشروع ندانستن حکومت‌های وقت از سوی دیگر امامان، همه بیانگر این واقعیت است که آموزه‌های سیاسی و «تشکیل حکومت صالح» از ضروریات دین اسلام است.

سه. اهداف سیاسی و اجتماعی بعثت انبیا

در نگاه قرآن، پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی، اصلاح امور جامعه و برقراری مناسبات عادلانه، از اهداف نبوت و از تعالیم اساسی دین است.

پاره‌ای از آیاتی که بر این مطلب گواهی می‌دهد، عبارت است از:

۱. ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ^۱؛ «به راستی که پیامبران را با پدیده‌های روشن‌گر فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را که در آن نیروی سخت و سودهای فراوان برای مردم است، پدید آوریم».

۲. ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ^۲؛ «و به راستی در هر امتی، پیامبری فرستادیم که خداوند را بندگی کنید و از پیروی طاغوت دوری جویند».^۳

چهار. مبانی قرآنی رابطه دین و سیاست

۱. اختصاص حاکمیت، ولایت و سرپرستی همه جانبه مادی، معنوی، دنیوی و اخروی برای خدا، رسول و اولیای خاص او: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۴؛ «سرپرست و ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند».

۲. اثبات امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی برای پیامبر، امام و منصوبان از ناحیه آنان: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ^۵؛ «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

۱. حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

۲. نحل (۱۶)، آیه ۳۶.

۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۴. مائده (۵)، آیه ۵۵ و ر.ک: یوسف (۱۲)، آیه ۴۰؛ مائده (۵)، آیه ۴۲ و ۴۳.

۵. نساء (۴)، آیه ۵۸ و ر.ک: مائده (۵)، آیه ۶۷.

۷. احترام به حقوق انسان‌ها و کرامت‌بخشی به انسان از اصول سیاست ادیان الهی است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...﴾^۱؛ «ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم...».

۸. امر به جهاد و مبارزه با طاغوت‌ها، مستکبران و ستمگران و لزوم تهیه امکانات دفاعی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾^۲؛ «ای پیامبر! با کفار و منافقان پیکار کن و بر آنان سخت بگیر». ﴿وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ﴾^۳؛ «هر آنچه از نیروی سلاح و اسبان آماده می‌توانید برای تهدید دشمنان خداوند و دشمنان خودتان فراهم سازید». ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا﴾^۴؛ «ای اهل ایمان، سلاح جنگ بگیرید و آن‌گاه دسته دسته یا با هم برای جهاد بیرون روید». ﴿مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۵؛ «چرا در راه خدا جهاد نمی‌کنید»....

۹. عزت و آقایی را مخصوص خدا و اهل ایمان دانستن و نفی هرگونه سلطه و ذلت‌پذیری: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾^۶؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید، شما را به گذشته‌هایتان باز می‌گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد».

۱۰. اثبات سلطنت و حکومت برای برخی از حاکمان صالح و عادل؛ مانند طالوت و ذوالقرنین: ﴿وَ قَالَ لَهُمْ نَسِيْبُهُمْ إِنِّ اللّٰهُ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾^۷؛

توضیح اینکه امانت در قرآن، گستره وسیعی دارد و یکی از مهم‌ترین عرصه‌های آن، مسئله امانت و رهبری است. امام رضا در تفسیر این آیه، می‌فرماید: «اهل امانت امامان هستند؛ هر امامی امانت رهبری را باید به امام بعد از خود بسپارد...»^۱

۳. اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشته؛ مانند حضرت داود و سلیمان: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۲؛ «ای داود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن».

۴. قرآن، داوری و فصل خصومت در میان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می‌کند: ﴿وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ...﴾^۳؛ «و داود و سلیمان هنگامی که درباره کشتزاری داوری می‌کردند...».

۵. دعوت به کار شورایی و جمعی کردن: ﴿وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۴؛ «در کارها با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن».

۶. مبارزه با فساد و تباهی، ظلم‌زدایی و عدل‌گستری از وظایف اصلی اهل ایمان است: ﴿وَ لَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾^۵؛ «بر ظالمان تکیه نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد».

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۷۰ و ر.ك: آل عمران (۳)، آیه ۱۹؛ نساء (۴)، آیه ۳۲.

۲. تحریم (۶۶)، آیه ۹ و ر.ك: اعراف (۷)، آیه ۵۶؛ بقره (۲)، آیه ۲۱۸.

۳. انفال (۸)، آیه ۶۰.

۴. نساء (۴)، آیه ۷۱.

۵. همان، آیه ۷۵.

۶. آل عمران (۳)، آیه ۱۴۹ و ر.ك: منافقون (۶۳)، آیه ۸؛ محمد (۴۷)، آیه ۳۵؛ هود (۱۱)، آیه ۱۱۳؛

آل عمران (۳)، آیه ۱۴۶.

۷. بقره (۲)، آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ و ر.ك: كهف، آیات ۹۸-۸۳.

۱. الشيخ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ۴۹۶.

۲. ص (۳۸)، آیه ۲۶ و ر.ك: همان، آیه ۲۰؛ نمل (۲۷)، آیه ۲۶ و ۲۷؛ نساء (۴)، آیه ۵۴.

۳. انبیاء (۲۱)، آیه ۷۸ و ر.ك: نساء (۴)، آیات ۵۸ و ۶۵؛ مائده (۵)، آیه ۴۲؛ انبیاء (۲۱)، آیه ۷۸؛ انعام (۶)، آیه ۸۹.

۴. آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹ و ر.ك: شوری (۴۲)، آیه ۳۸.

۵. هود (۱۱)، آیه ۱۱۳ و ر.ك: نساء (۴)، آیه ۵۸؛ نحل (۱۶)، آیه ۹۰؛ ص (۳۸)، آیه ۲۸؛ حج (۲۲)، آیه ۴۱؛ بقره (۲)، آیه ۲۷۹.

«و پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث کرده است».^۱

از آنچه گذشت روشن می‌شود که بخش عظیمی از معارف و آموزه‌های اسلامی شامل مسائل سیاسی - اجتماعی است. و نه تنها تعیین خط مشی‌های مهمی در این باره از سوی خداوند انجام شده است؛ بلکه مأموریت رهبری و اجرای سیاست‌های تعیینی، از سوی خداوند بر عهده پیامبران و دیگر اولیای الهی و مؤمنان برجسته، نهاده شده است.

به تعبیر حضرت امام «آن قدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادت وارد نشده است. شما از پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه کنید؛ هفت، هشت تایش کتابی است که مربوط به عبادات است. باقی‌اش مربوط به سیاسات و اجتماع و معاشرت و این طور چیزها است. ما همه آنها را گذاشتیم کنار و یک بُعد را، بُعد ضعیفش را گرفتیم».^۲

حکومت پیامبر و امام

● پرسش ۳. کسانی که از تز جدایی دین از سیاست دفاع می‌کنند، می‌گویند قرآن حکومت پیامبر را نفی کرده است، جواب آنان چیست؟

چندی از سکولاریست‌های عرب - چون العشماوی، علی عبدالرزاق و... - با تمسک به آیاتی چند ادعا می‌کنند: قرآن وظایف فراتر از مسؤولیت تبلیغ دینی را

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک: عباسعلی عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، فصل ۵، اندیشه سیاسی در متون اسلامی؛ آیه‌الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر موضوعی)، ج ۹ و ۱۰.

۲. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۸۰.

از دوش پیامبر برداشته است.^۱ مهندس بازرگان نیز با پیروی از عبدالرزاق قرآن چنین برداشتی را مطرح کرده است.^۲ برخی از این آیات عبارت است از:

۱. ﴿... إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ...﴾؛ «... بر عهده تو جز رسانیدن [پیام] نیست...».

۲. ﴿... إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ «من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم».

۳. ﴿... فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾؛ «... ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم»

و....

در پاسخ گفتنی است:

یکم. این آیات وظیفه پیغمبر در زمینه رسالت و انداز را به صورت حقیقی حصر نمی‌کند تا با دیگر مقام‌ها و مناصب پیامبر اکرم منافات داشته باشد. این کلام به قرینه آیات دیگر - که مقام قضاوت و حکومت را برای آن حضرت اثبات کرده - فهمیده می‌شود. آیاتی که به طور مشخص به این امر پرداخته، زیاد است؛ از جمله قرآن می‌فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾؛ «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». این آیه وجود مبارک پیامبر را در تصرف در امور مؤمنان، سزاوارتر از خودشان دانسته است. به طور قطع این اولویت در تصرف، چیزی افزون بر مقام نبوت آن حضرت است. امام باقر در تفسیر آیه یاد شده فرمود: «این آیه درباره امارت و حکومت نازل شده است».^۷

۱. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۷۱.

۲. مجله کیان، شماره ۲۸، ص ۵۱.

۳. شوری (۴۲)، آیه ۴۸.

۴. اعراف (۷)، آیه ۱۸۸.

۵. نساء (۴)، آیه ۸۰.

۶. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۷. طریحی، مجمع البحرین، ص ۹۲.

انذار، اختلاف جامعه را رفع می‌کنند؛ بلکه می‌فرماید: به وسیله «حکم» اختلافات را برمی‌دارند؛ زیرا حل اختلافات، بدون حکم و حکومت - که دارای ضمانت اجرایی است - امکان‌پذیر نیست. بنابراین هر مکتبی که پیام‌آور برنامه‌ای فراگیر و جامع برای بشر است، به یقین احکام فردی و اجتماعی را با خود آورده است و این احکام، در صورتی مفید و کارساز خواهد بود که به اجرا درآیند و اجرای قانون واحکام الهی نیز، ضرورتاً نیازمند حکومتی است که ضامن آن باشد. در غیر این صورت اساساً احکام دینی به اجرا در نمی‌آید و یا اگر اجرای آنها بدون رعایت شرایط لازم در دست هر کسی باشد، هرج و مرج رخ می‌نماید.

چهارم. در خصوص آیاتی که طرفداران نظریه تفکیک به آن استناد کرده‌اند، باید گفت: آیاتی که در آنها سلطه، قدرت، وکالت و اکراه به وسیله پیامبر نفی شده است؛ مربوط به فراخوانی اشخاص کافری است که به آیین اسلام نگرویده‌اند و پیامبر بسیار کوشش کرد تا آنان در صراط مستقیم اسلام گام نهند. منظور از نفی وکالت و... بیان این نکته است که: ای پیامبر! هدایت امری اجباربردار نیست و تو از سوی کافران وکیل نیستی که متکفل ایمان آنان شوی. پس این آیات از قلمرو بحث حکومت و سلطه - که لازمه حاکم و حکومت است - خارج بوده و استدلال به آنها خروج از محل بحث است.^۱

پنجم. در مورد آیه ۸۰ سوره «نساء» - که در آن حفیظ بودن پیامبر نفی شده - گفتنی است: هر چند مخاطبان این آیه مسلمانان هستند؛ اما با مراجعه به آیات پیش از آن، روشن می‌شود که مخاطب آیه، آن دسته از مسلمانانی‌اند که از جهاد و شهادت در راه خدا هراس داشتند و بر این باور بودند که پیروزی‌ها و حسنات از جانب خداوند است؛ اما ناکامی‌ها و بدی‌ها از جانب پیامبر .

دوم. در آیاتی از قرآن، یکی از اهداف بعثت پیامبران، اقامه قسط در جامعه دانسته شده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛ «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند». آیا می‌توان بدون اصلاح جامعه و در دست گرفتن تشکیلات حکومتی، عدالت را تحقق بخشید؟

سوم. در یکی دیگر از آیات، هدف از ارسال پیامبران چنین بیان شده است: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾؛ «مردم [در آغاز] یک دسته بودند [و تضادی در میان آنان وجود نداشت؛ ولی به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد؛ در این حال] خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می‌کرد، به آنان نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند».

در این آیه مسئله رفع اختلاف و داوری عادلانه در میان مردم، به عنوان هدف بعثت پیامبران مطرح شده است. اگر اختلاف میان انسان‌ها، امری طبیعی و قطعی و رفع اختلاف‌ها، برای ایجاد نظم در جامعه بشری و دوری از هرج و مرج بایسته است؛ موعظه و نصیحت و مسئله‌گویی به تنهایی نمی‌تواند مشکل اجتماعی را حل کند. از این رو هیچ پیامبر صاحب شریعتی، نیامده؛ مگر آنکه علاوه بر بشارت و انذار مردمان، مسئله حاکمیت را نیز مطرح کرده است.

خدای سبحان در این آیه نمی‌فرماید: پیامبران به وسیله تعلیم و یا بشارت و

۱. حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۱۳.

۱. ر. ک: المیزان، ج ۵، ص ۵ و ج ۱۲، ص ۲۵۶ و ج ۱۰، ص ۱۳۶؛ آیه‌الله خوئی، تفسیر البیان، ص ۳۲۷.

معوذور بود و یا حضرت عیسی که تحت فشار شدید دستگاه حاکم قرار داشت.^۱

دوم. گاه در عصر پیامبری بزرگ - که مسئولیت زمامداری جامعه بر عهده او است - برخی دیگر از انبیای الهی، زیر مجموعه رسالت او بوده و تنها سمت تبلیغ احکام دین را داشته‌اند، نه حق تشکیل حکومت جدا و مستقل را؛ مانند حضرت لوط که نبوت او زیر مجموعه نبوت ابراهیم خلیل بود. قرآن می‌فرماید: ﴿فَأَمِّنَ لَهُ لُوطٌ...﴾^۲؛ «پس لوط به او ایمان آورد...».

رسالت چنین اشخاصی، شعاعی از نبوت گسترده همان پیامبر بزرگ است. قرآن مجید منصوب بودن حضرت ابراهیم از سوی خدا، برای امامت و رهبری جامعه را چنین بیان کرده است:

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۳؛ «... [خداوند به او] فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم...».

بنابراین هیچ نبوتی بدون حکومت نیست؛ خواه به شکل استقلال باشد و خواه به صورت وابسته؛ زیرا در نمونه یاد شده، حضرت لوط تحت حکومت ابراهیم، زندگی سیاسی و اجتماعی خود و دیگران را در محیط خویش اداره می‌کرد. از این رو حضور پیامبران در صحنه سیاست و اجتماع و زمامداری آنان، به صورت موجه جزئی در قرآن کریم آمده است:

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ...﴾^۴؛ «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی

خداوند در مقام دفع این توهم می‌فرماید: ای پیامبر! حسنات از جانب خداوند و بدی‌ها از سوی خود شما است و تو در تحقق ناکامی‌ها و بدی‌ها نقشی نداری؛ چرا که شأن تو بیان رسالت الهی است و هر کس از تو اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که با تو مخالفت ورزد، با خداوند مخالفت کرده است. ما تو را موظف به حفظ آن نکردیم. این آیه به خوبی می‌فهماند که ناکامی‌های جامعه در رسیدن به خواسته‌هایشان، ناشی از کج‌روی‌های خود و عدم پیروی شایسته از پیامبر است.

ششم. آیاتی که در آنها شأن و وظیفه الهی پیامبر، منحصر به ابلاغ رساندن پیام الهی است؛ باید در تحلیل و تفسیر آنها توجه نمود که حصر در این آیات، حصر اضافی است نه حصر حقیقی؛ یعنی، خداوند شأن و وظیفه الهی پیامبر را تنها در ابلاغ پیام دین و توحید خلاصه نکرده است. مراد از آنها، بیان اهمیت فوق العاده ابلاغ پیام الهی به مخاطبانی است که بیشتر آنها، نه تنها از پذیرفتن آن شانه خالی می‌کنند؛ بلکه اقدام به اذیت و آزار فیزیکی و روحی پیامبر نیز می‌نمایند.

● پرسش ۴. اگر رهبری سیاسی و تشکیل حکومت بخشی از وظایف نبوت

است؛ چرا برخی از پیامبران الهی برای حکومت تلاشی

نداشته‌اند؟

چند احتمال در اینجا مطرح است:

یکم. تشکیل حکومت ممکن است در شرایطی خاص، برای پیامبری مقدور نباشد؛ مانند رسول اکرم که در چند سال اول رسالت خود، از تشکیل حکومت

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: قدردان قراملکی، محمدحسن، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، ص ۴۳-۳۹.

۲. عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۶.

۳. بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۴. آل عمران (۳)، آیه ۱۴۶.

فراوانی به همراه آنان جنگ کردند...». این آیه به خوبی نمایانگر اهتمام پیامبران به امور اجتماعی و سیاسی دوران خویش است.

سوم. چنانچه درباره برخی از پیامبران الهی، به صراحت مطلبی در باب حکومت و سیاست در قرآن کریم نیامده باشد؛ دلیل بر نبودن حکومت نیست؛ بلکه از قبیل «... وَرُسُلًا لَمْ نَقْضُصَّهُمْ عَلَيْكَ»^۱ «... و پیامبرانی [را برانگیخته‌ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم» است؛ یعنی، همان گونه که برخی از پیامبران الهی در تاریخ بشر بوده‌اند و نامی از آنان در قرآن نیامده است؛ تمامی ویژگی‌ها و رفتارهای هر یک از پیامبران نیز در قرآن ذکر نشده است. بنابراین هم تشکیل حکومت از سوی پیامبران الهی، امری ضروری بوده - چنان‌که اهداف رسالت در قرآن بر آن گواهی می‌دهد - و هم آنان با توجه به فراهم بودن شرایط، امکانات و توانایی‌ها، به آن اقدام کرده‌اند.

چهارم. سیره پیامبر اکرم در تشکیل حکومت نیز گواه خوبی است که چنین برداشتی از بعضی آیات قرآن، حداقل در مورد اسلام به هیچ شکل صحیح نیست.^۲

در هر صورت وجود آیات مختلف دیگر که برای پیامبر اسلام شئون الهی دیگری (مانند قضاوت، حکمرانی و...) را ثابت می‌کند و نیز وجود روایات متواتری از خود پیامبر و امامان معصوم در این خصوص و تأمل در مفاد و آیات مورد استناد ناقدان، همگی دلیل بر بطلان استدلال طرفداران نظریه «جدایی دین از سیاست» است.

حکومت پیامبر

● **پرسش ۵.** برخی مانند مهندس بازرگان معتقدند: آیه یا حدیث مستقیمی در مورد لزوم کشورداری به وسیله پیامبر و ائمه و ولی فقیه نداریم! لطفاً پاسخ دهید.

بررسی و تحقیق در این باره به دو شکل تصورپذیر است:

یکم. به دنبال لفظ و واژه «حکومت» در قرآن کریم باشیم و جست و جو و نتیجه‌گیری خود را مبتنی بر این واژه - نه معنا - کنیم. مسلماً این روش - خصوصاً در ارتباط با قرآن - نمی‌تواند کافی و بسنده باشد؛ زیرا بسیاری از موضوعات مسلم و قطعی در قرآن کریم، وجود دارد که با توجه به مفاهیم سیاسی قرآن، باید در آنها کاوش کرد.^۱

دوم. به دنبال آیات متعددی باشیم که وظایف و حیطه مسئولیت‌های پیامبر و جانشینان آن حضرت را بیان کرده است. با تکیه بر این آیات، می‌توان مشخص کرد که وظایف پیامبر چه بوده است؟ آیا از سنخ مسائل حکومتی و مربوط به اداره و رهبری سیاسی - اجتماعی جامعه نیز بود، یا به ابلاغ

۱. نساء (۴)، آیه ۱۶۴.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: شا کرین، حمیدرضا، پرمسان، سکولاریسم.

۱. برای آشنایی با مفاهیم قرآن ر.ک: مبانی اندیشه سیاسی اسلام، صص ۲۲۱-۲۴۳.

دو. منشأ مشروعیت حکومت از دیدگاه قرآن

بررسی آیات متعدد قرآن، بیانگر این است که قرآن کریم وضع قانون و حکمرانی را از اوصاف اختصاصی خداوند متعال می‌داند:

۱. ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾^۱؛ «حکم جز به دست خدا

نیست که حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران است».

۲. ﴿لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ﴾^۲؛ «در این [سرای] نخستین و در

آخرت، ستایش از آن او است و حکم و فرمان او راست و به سوی او باز گردانیده می‌شود».

۳. ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۳؛ «حکم جز برای خدا

نیست، دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست؛ ولی بیشترین مردم نمی‌دانند».

۴. ﴿مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾^۴؛ «و غیر از او والی و حمایت‌گری برای آنان

نخواهد بود».

خداوند در این آیات، حق حکمرانی را اختصاص به خود داده و آن را از غیر خود (مانند قیصرها و طاغوت‌ها) نفی کرده است. حکمی که لازم‌ه‌اش قرار گرفتن قانون‌گذاری و حکومت‌داری در قلمرو دین و شریعت الهی است و هر قانون و نظام حکمرانی بیگانه با خدا را فاقد مشروعیت می‌انگارد.

آیات دیگری نیز وجود دارد که علاوه بر الزام به حکمرانی بر اساس دین الهی، از متخلفان با عناوین «کافر»، «ظالم» و «فاسق» یاد می‌کند؛ مانند:

۱. انعام (۶)، آیه ۵۷.

۲. قصص (۲۸)، آیه ۷۰.

۳. یوسف (۱۲)، آیه ۴۰.

۴. رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

احکام و معارف عقیدتی و امور فردی و ارشاد مردم محدود می‌شد؟ آیا اساساً قرآن دیدگاهی درباره حکومت مطلوب با ویژگی‌ها و هنجارهای معینی در مورد شرایط حاکم، نحوه کسب قدرت و مبنای مشروعیت و ... دارد یا خیر؟

مسئله پژوهشی دارای ارزش علمی و مفید است که مبتنی بر تحقیق همه جانبه از آیات قرآن و موضوعات مختلف آن باشد و از منابع و تفاسیر معتبر در این راستا استفاده کند. با چنین رویکردی پاسخ به شبهه یاد شده در مراحل ذیل قابل بررسی است:

یک. تعیین گستره حکومتی دین

بخش بزرگی از معارف و آموزه‌های اسلامی، شامل مسائل سیاسی - اجتماعی است. از دیدگاه برخی از قرآن پژوهان برجسته - همچون آیه‌الله معرفت - حدود دو هزار آیه قرآن، ناظر به ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، مدنی و قضایی انسان است.^۱

نیاز به توضیح نیست که اجرای احکام و اصول متعدد اقتصادی، اجتماعی، جزایی، قضایی، جهاد، سیاست خارجی و ... متوقف بر وجود حکومت دینی است. از سوی دیگر خداوند اجرای این احکام را خواسته است و چون تحقق آنها منوط به تشکیل حکومت دینی است؛ بنابراین ایجاد حکومت دینی در جهت خواست الهی است. در غیر این صورت، احکام الهی - که برای عمل فرستاده شده‌اند - تعطیل می‌شوند و این نقض غرض آشکار است.

۱. مجله دانشگاه انقلاب، شماره ۱۱۰، تابستان و پاییز ۷۷.

● پرسش ۶. برخی معتقدند که حکومت پیامبر مسئله‌ای بشری است و ربطی به خدا و دین ندارد. بنابراین اگر آن حضرت در زمان خویش اقدام به تشکیل حکومت نمود، بنابر نیاز جامعه بود، نه تکلیفی الهی و دینی؟! این اشکال در آغاز از سوی سکولاریست‌های عرب - چون علی عبدالرزاق^۱ و عادل ظاهر - مطرح شد، سپس به نگاشته‌های سکولار اندیشان ایرانی راه یافت. در پاسخ به این اشکال باید منطق قرآن درباره نقش پیامبر اکرم در دولت اسلامی را جست‌وجو کنیم. در این زمینه نیازمند بحث در چند محور می‌باشیم:

یک. رهبری سیاسی پیامبر

قرآن کریم، پیامبر اکرم را به عنوان فردی که برای دخالت در زندگی مردم «اولی» و دارای ولایت است، معرفی می‌کند: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۲. قرآن پژوهان و مفسران تصریح کرده‌اند که این اولویت، اختصاص به مسائل دینی ندارد و همه امور دینی و دنیایی آنان را در بر می‌گیرد. مؤید این تفسیر چند چیز است:

۱. اطلاق آیه شریفه؛ به عبارت دیگر آیه شریفه اولویت و ولایت پیامبر را به عرصه خاصی محدود نکرده است، در نتیجه همه حوزه‌های ولایت‌پذیر که در رأس آنها حوزه رهبری سیاسی و اجتماعی است را شامل می‌شود و پیامبر از سوی خداوند ولایت همه جانبه بر مردم پیدا می‌کند.

۱. ﴿مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱؛ «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند».

۲. ﴿مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲؛ «و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود ستمگرانند».

۳. ﴿مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۳؛ «و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، خود فاسقانند».

بنابراین دو رکن مهم و اساسی حکومت؛ یعنی، «قانون» و «حاکم»، از مواردی است که قرآن تعیین هر دو رکن را از شئون خداوند دانسته و به پیامبر دستور داده است: ﴿فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾^۴؛ «و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن»

و ﴿فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ﴾^۵؛ «پس میان مردم به حق داوری کن و هرگز از هوای نفس پیروی نکن...».

دو آیه یاد شده به طور صریح با خطاب به پیامبر ، آن حضرت را مسؤول و ناظر مستقیم حکومت معرفی می‌کند و به دنبال آن مبنای رفتاری و قانونی حکومت را مشخص می‌سازد؛ مبنایی که عبارت از «ما انزل الله» است.

بنابراین از نظر قرآن شریعت آسمانی باید محور و ملاک حکم‌رانی قرار گیرد؛ نه آرای گروهی یا فردی بیگانه با دین. همچنین یکی از شئون پیامبر ، مسؤولیت اجرای احکام الهی در جامعه است؛ نه فقط وعظ و ارشاد.

۱. مائده (۵)، آیه ۴۴.

۲. همان، آیه ۴۵.

۳. همان، آیه ۴۷.

۴. مائده (۵)، آیه ۴۸.

۵. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۱. ر. ک: الف. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، ص ۱۵۹؛

ب. عادل ظاهر، الاسس الفلسفية للعلمانية؛

پ. بازرگان، پادشاهی خدا، صص ۵۲ - ۵۱؛ آخرت و خدا، ص ۱؛

ت. حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، ص ۱۴۰.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

فرمانروایی بر آنها و قضاوت در میان‌شان، ولایت دارد... البته این ولایت در طول ولایت خداوند و ناشی از تفویض الهی است»^۱.

نکته مهم دیگر این‌که مفهوم «انما»، دلالت بر حصر دارد. بنابراین طبق این آیه حکومت مشروع، آن حکومتی است که از جانب خداوند مشروعیت یافته باشد. در نتیجه با توجه به مجموع آیات قرآن، می‌توان فهمید که حضرت رسول، در آن واحد، دارای سه شأن بوده است:

یکم. امامت و پیشوایی و مرجعیت دینی،^۲

دوم. ولایت قضایی،^۳

سوم. ولایت سیاسی و اجتماعی.^۴

دو. مسؤولیت‌های اجتماعی پیامبر

هر یک از شئون سه‌گانه پیامبر - در پیشوایی دینی، ولایت قضایی و رهبری اجتماعی - مسؤولیت‌های خاصی را بر عهده آن حضرت نهاده بود. آیات زیر، نمونه‌هایی از مأموریت‌هایی در ارتباط با «رهبری جامعه» و «اداره امت» است:

۱. ﴿فَإِمَّا تَثَقَّفَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ...﴾^۵؛ «پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی با [عقوبت] آنان، کسانی را که از پی ایشانند تارومار کن، باشد که عبرت گیرند». این آیه از یک سو بیانگر سیاستی است که امت اسلامی

۲. روایات؛ امام باقر فرمود: «این آیه درباره رهبری و فرماندهی نازل شده است»^۱.

۳. شأن نزول؛ در شأن نزول آیه آمده است: وقتی پیامبر اکرم آهنگ جنگ نمود و مردم را به خروج فرمان داد، برخی نزد آن حضرت آمدند تا برای بستگان خویش اذن بگیرند؛ آن‌گاه این آیه نازل شد. از این مسئله روشن می‌شود که فرمان‌های اجتماعی پیامبر متکی به ولایت الهی و دینی است؛ نه مبتنی بر خاستگاه بشری.^۲

۴. مفهوم اولویت؛ آیه شریفه نشان می‌دهد پیامبر اکرم از طرف خداوند نسبت به اداره و رهبری جامعه مقدم است و با وجود او نوبت به دیگران نمی‌رسد.

آیات دیگری نیز گویای همین مطلب است؛ از جمله آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۳؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».

بنابراین از نگاه قرآن، خداوند پیامبر را نسبت به دیگران اولویت بخشیده و ولایت داده است. از این رو ولایت آن حضرت تابع ولایت خداوند و در طول آن است؛ نه امری زمینی و بشری.

علامه طباطبایی درباره ولایت آن حضرت می‌نویسد: «رسول خدا بر همه شئون امت اسلامی، جهت سوق دادن آنان به سوی خدا و نیز برای حکمرانی و

۱. مجمع البحرین، ص ۹۲، ماده‌ی ولی.

۲. نگا: طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۳۸.

۳. مائده (۵)، آیه ۵۵.

۱. طباطبائی، علامه محمدحسین، المیزان، ج ۶، ص ۱۴.

۲. حشر (۵۹)، آیه ۷.

۳. نساء (۴)، آیه ۶۵.

۴. مائده (۵)، آیه ۵۵؛ احزاب (۳۳)، آیه ۶ و ...

۵. انفال (۸)، آیه ۵۷.

در برابر دشمنان متجاوز و پیمان‌شکن، باید اتخاذ کند و از سوی دیگر، بیانگر آن است که مسؤلیت برنامه‌ریزی، آماده‌سازی مقدمات و بالاخره عینیت بخشیدن به این سیاست، بر عهده پیامبر است.

۲. ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾؛^۱ (و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به مکان امنش برسان). به حکم این آیه، پیامبر موظف است برای حفظ امنیت مشرکان - که برای شنیدن کلام خدا می‌آیند - امنیت و آزادی آنان را تأمین کند.^۲

۳. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾^۳؛ «ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز».

۴. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾^۴؛ «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر». در اینجا وظیفه فرماندهی و سازماندهی مسلمانان برای جهاد، بر دوش پیامبر اکرم نهاده شده است.

۵. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾^۵؛ «از اموال آنان صدقه‌ای بگیر». بر اساس این آیه پیامبر مأمور گرفتن زکات (نوعی مالیات بر ثروت) از مسلمانان است. بنابراین از دیدگاه قرآن، پیامبر نه تنها مأمور تشکیل حکومت بود؛ بلکه مسؤلیت‌های اجتماعی متعددی را نیز از سوی خداوند، بر عهده داشت و بر این اساس اقدام به تشکیل حکومت نمود.

۱. توبه (۹)، آیه ۶.

۲. المیزان، ج ۹، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۳. انفال (۸)، آیه ۶۵.

۴. توبه (۹)، آیه ۷۳.

۵. همان، آیه ۱۰۳.

سه. اختیارات مالی پیامبر

اختیارات مالی پیامبر، نشان دهنده موقعیت رسول خدا در زعامت و رهبری جامعه و نقش آن حضرت در دولت اسلامی است. آیات ذیل بیانگر این موضوع است:

۱. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾^۱؛ «و بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده رسد، یک پنجم آن برای خدا و رسول و از آن خویشاوندان [او] و یتیمان و در راه ماندگان است».

۲. ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^۲؛ «چون امت از تو حکم انفال را سؤال کنند، جواب ده که انفال مخصوص خدا و رسول است».

۳. ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾^۳؛ «و آنچه که خدا از اموال ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردد».

با کمترین آشنایی با منطق قرآن و فقه اسلامی، می‌توان فهمید که این بودجه فراوان، به عنوان منبع هزینه زندگی شخص پیامبر و یا منبع هزینه تبلیغ احکام از سوی آن حضرت نیست؛ بلکه نوعی تأمین اجتماعی و بودجه دولتی است. به بیان امام حسن عسکری: «خداوند با سپردن نیمی از خمس

۱. انفال (۸)، آیه ۴۱.

۲. همان، آیه ۱.

۳. حشر (۵۹)، آیه ۷.

به پیامبر ، تربیت یتیمان، برآوردن نیازهای مسلمین، پرداخت بدهکاری آنان و تأمین هزینه حج و جهاد را، از او خواسته است».^۱

چهار. پیامبر و مردم

بررسی آیات متعدد قرآن، حکایت از آن دارد که در بینش قرآنی، پیامبر اسلام صرفاً در جایگاه مسئله‌گویی و بیان احکام قرار ندارد و حوزه نفوذ و دخالت او، به ابلاغ وحی محدود نمی‌شود. مسلمانان نیز نباید فقط برای فراگیری احکام آن حضرت را مرجع خود بدانند؛ بلکه موظف‌اند در عرصه مسائل اجتماعی، از خط مشی و سیاست ترسیم شده از سوی رسول خدا پیروی کنند و در برابر امر و فرمان او گردن نهند. بعضی از این آیات عبارت است از:

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان

آورده‌اید؛ خدا را اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت نمایید».

علامه طباطبایی می‌نویسد: «بر اساس این آیه، اطاعت از پیامبر در مورد دستوراتی که برای اداره جامعه اسلامی و از موضع ولایت و حکومت صادر می‌کند، لازم است».^۳ پس لزوم اطاعت از پیامبر مبین الهی بودن حکومت آن حضرت است؛ وگرنه نیازی به تأکید خداوند بر اطاعت از پیامبر و آن را در زمره وظایف دینی قرار دادن، نبود.

۲. ﴿وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي

الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَبْطِنُوهُ مِنْهُمْ﴾^۴؛ «و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان

برسد، انتشارش دهند؛ و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند».

قرآن مسلمانان را موظف می‌داند که اطلاعات و اخبار خود را -به ویژه در شرایط حساس جنگ- قبل از انتشار در بین مردم به پیامبر اکرم ارائه دهند. این آیه نیز صراحت دارد که پیامبر اکرم ، صرفاً ابلاغ‌کننده احکام الهی نیست؛ بلکه علاوه بر احکام، مسئولیت کارشناسی و تحلیل موضوعات، حوادث و رخدادهای سیاسی-اجتماعی را نیز بر عهده دارد. همان‌گونه که مسلمانان برای دریافت احکام به آن حضرت مراجعه می‌کنند؛ برای دریافت تحلیل صحیح مسائل جاری جامعه نیز، باید به او مراجعه کنند و از انجام هر عمل خودسرانه بپرهیزند.

۳. قرآن کریم از مسلمانان می‌خواهد که با دخالت رسول خدا در امور اجتماعی و پس از اعلام نظر آن حضرت، تردیدی به خود راه ندهند و همگی اطاعت کنند: ﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^۱؛ «هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست [که رأی خلافی اظهار نمایند] و هرکس نافرمانی خدا و رسول کند، قطعاً دچار گمراهی آشکار گردیده است».

در این آیه، مقصود از «قضای پیامبر»، دخالت آن حضرت در شئون گوناگون زندگی مردم و مسائل مختلف حکومت است. البته هر چند این مسائل، امور خود مردم است (من امرهم) و خود مردم حق مشارکت و دخالت دارند؛ ولی وقتی در همین مسائل پیامبر خدا -به عنوان رهبر دولت اسلامی-

۱. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۹۸.

۲. محمد (۴۷)، آیه ۳۳.

۳. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۴۸.

۴. نساء (۴)، آیه ۸۳.

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.

دخالت کند، جایی برای مداخله دیگران باقی نمی ماند و هیچ کس نباید خود را صاحب اختیار بداند.

۴. قرآن مجید پذیرش داوری و حکمرانی پیامبر را در مشاجرات شرط ایمان دانسته است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱؛ «... به خدایت سوگند، ایمان نمی آورند؛ مگر آنکه تو را در آنچه بینشان اختلاف آمیز است، داور قرار دهند. سپس نسبت به آنچه قضاوت کردی، در نفس خود هیچ اعتراضی نداشته و از جان و دل تسلیم باشند».

صراحت این آیه در ارتباط شأن قضاوت و داوری پیامبر با دین، بسیار صریح است؛ زیرا قرآن مجید آن را شرط ایمان دانسته است. در حالی که اگر این مسئله مطلبی بشری و زمینی بود، ارتباط دادن آن با ایمان، معنا نداشت.

۵. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجوید».

۶. ﴿مَا كَانَ لِلْأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ﴾^۳؛ «اهل مدینه و بادیه نشینان اطرافش نباید هرگز از فرمان پیامبر تخلف کنند».

آیات متعدد دیگری نیز وجود دارد که نمایانگر شعاع ولایت و رهبری آن حضرت، بر سراسر زندگی اجتماعی - سیاسی است. بنابراین اگر حکومت پیامبر، حکومتی عرفی بود؛ دیگر نیازی نبود که خداوند مسلمانان را موظف به اطاعت از آن حضرت در امور اجتماعی خویش کند؛ بلکه مردم بر اساس خواست خود، در این زمینه تصمیم می گرفتند.

سکوت امام علی

● پرسش ۷. با توجه به اهمیت رهبری سیاسی، به چه علت امام علی ۲۵ سال

سکوت کردند؟ و در این باره عقب نشینی کردند؟

قبل از ورود به بحث اصلی، لازم است نکاتی به عنوان مقدمه بیان شود:

یکم. حق حاکمیت اصالتاً از آن خدا است؛ زیرا مالکیت هستی از آن او است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱؛ «بزرگوار است آن که فرمانروایی به دست او است و او بر هر چیزی توانا است».

بر این اساس حکومت بر انسانها، در اصل حق خدا و از شئون ربوبیت او است. هیچ کس حق حاکمیت بر دیگری را ندارد؛ مگر آنکه از طرف خدای متعال نصب شده یا مأذون باشد.

دوم. خداوند در قرآن به انسانها فرمان داده که از طریق پیامبر و امام اطاعت خدا را انجام دهند: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾^۲؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید».

۱. نساء (۴)، آیه ۶۵.

۲. حجرات (۴۹)، آیه ۱.

۳. توبه (۹)، آیه ۱۲۰.

۱. ملک (۶۷)، آیه ۱.

۲. نساء (۴)، آیه ۵۹.

در امر حکومت کردند. حضرت علی در پاسخ آنان بر خواست خویش پافشاری کرد و آن را حق مسلم خود دانست: «انما طلبتُ حقاً لی و اُتمتُ تحولون بینی و بینة و تضربون وجهی دونه»^۱؛ «همانا من چیزی را جست و جو کردم که حق مسلم من بود؛ ولی شما بین من و آن فاصله انداختید...».

۲. علاوه بر تلاش‌های امام علی، حضرت فاطمه نیز بر مرکب سوار می‌شد و به خانه‌های انصار می‌رفت تا آنان را به حق خلافت امام علی تذکر دهد؛ شاید که آنان به بیعت خواهی آن حضرت پاسخ مثبت دهند.^۲ حضرت زهرا در خطبه معروف خویش، به این حوادث تصریح می‌کند.^۳ بنابراین، اگر مراد از عدم تلاش یا تقاضای حکومت در مرحله اولیه باشد، این بر خلاف واقعیات تاریخی و مغایر با سخنان خود حضرت است. اما اگر مراد در مراحل بعدی باشد - به این معنا که حضرت بعد از مشاهده عدم زمینه لازم برای تصدی حکومت، کناره‌گیری نمود - این ادعای صحیحی است؛ ولی از آن نمی‌توان عدم حق حاکمیت امام را اثبات کرد.

۳. حضرت در موارد متعدد، به انتقال حق حاکمیت از طریق پیامبر به خود تصریح و از آن به «حق» و «ارث» یاد می‌کرد؛ چنان که می‌فرمود: «فانه لما قبض الله نبیّه، قلنا: نحن اهل و ورثته و عترته و اولیایه دون الناس، لا ینازعنا سلطانه احد و لا یطمع فی حقنا طامع، اذ انبری لنا قومنا فغضبونا سلطان نبینا فصارت الامرة لغیرنا»^۴؛ «همانا چون خداوند پیامبرش را به سوی خود فراخواند، گفتیم ما اهل و عترت و وارثان و اولیای پیامبر هستیم و دیگران را در این جهت با ما

سوم. بر اساس ادله متعدد و نصوص قطعی - از قبیل حدیث غدیر - حق حاکمیت و ولایت بر جامعه اسلامی، برای امام علی امری کاملاً مسلم است. از طرف دیگر اعمال این حق و فعلیت بخشیدن به آن منوط به اقبال، پذیرش و رضایت مردم است.

چهارم. بعد از رحلت رسول اکرم از آنجا که شرایط حکومت برای امیرمؤمنان تحقق نیافت، آن حضرت به دلیل رعایت مصلحت اهم^۱ و حفظ مصالح عالیّه دینی، تا زمان فراهم شدن پذیرش و اقبال مردمی، از حق خود صرف نظر کرد. اما بعد از کشته شدن عثمان، مردم به امام علی اقبال نشان دادند و آن حضرت به حق حاکمیت خود دست یافت.

بعد از ذکر مقدمات یاد شده، موضوع اصلی سؤال در بخش‌های ذیل بررسی می‌شود:

یک. تلاش برای حکومت

افرادی که سکوت و خانه‌نشینی امام علی را دلیل بر فقدان حاکمیت الهی آن حضرت و در نتیجه عرفی بودن حکومت و جدایی دین از سیاست می‌دانند، اگر نگاهی به سخنان آن حضرت و حوادث تاریخی آن زمان بیندازند، به بطلان ادعای خود پی می‌برند؛ از جمله:

۱. امام علی در پی ماجرای سقیفه و غصب خلافت، کوشش‌هایی را در تصدی حکومت انجام داد تا جایی که مورد اعتراض برخی - مانند ابو عبیده و ابواشعث - قرار گرفت و آن حضرت را متهم به حرص و طمع

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷.

۲. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۱۹.

۳. همان.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۷.

۱. از نگاه فقهی و قواعد باب تراحم ولی امر موظف است مصلحت اهم را بر مصلحت مهم مقدم نماید.

دو. راز سکوت

سکوت امام علی ، در واقع پرهیز از هر گونه اقدام نظامی، برای مقابله با غضب حکومت و نوعی خویشتن داری آگاهانه و حکیمانه است. آن حضرت در سخنان خویش به چند دلیل مهم در این باره اشاره کرده است:

۱. حفظ وحدت مسلمین: حضرت علی حفظ اتحاد اسلامی و خوف از برگشت دوباره کفر را یکی از علل خویشتن داری خود ذکر می کند: «وایم الله لولا مخافة الفرقة بين المسلمين و ان يعود الکفر و یبور الدین لکننا علی غیر ما کننا لهم علیه»؛ «خدا را سوگند! اگر ترس از وقوع تفرقه در میان مسلمانان و بازگشت کفر و نابودی دین نبود، با آنان به گونه ای دیگر برخورد می کردم».

از این سخنان به خوبی آشکار می شود شرایط سیاسی و اجتماعی امت اسلام، پس از رحلت پیامبر مهیا نبود.

وقتی رهبر یک حرکت عظیم تاریخی - که بنیان های جامعه آن روز را زیر و رو نموده و اندیشه و نظامی نوین برقرار کرده است - از میان مردم می رود؛ بهترین شرایط برای حرکت ارتجاعی و ضد تکاملی، فراهم می آید. حال اگر در داخل امت و در بین سران و نخبگان آن نیز درگیری به وجود آید، روشن است که امور آن جامعه و امت، هیچ گاه به سامان نخواهد رسید و چه بسا نتایج همه حرکت های قبلی نیز از دست برود.

در صدر اسلام نیز دقیقاً همین شرایط پیش آمد. دشمنان خارجی حرکت عظیم اسلام (همانند روم و ایران) از یک سو و منافقان و عناصر ارتجاعی داخلی از سوی دیگر، منتظر فراهم آمدن شرایطی بودند تا نهال نورسته اسلام را

مشارکت نیست و کسی را نشاید که در حکومت او، با ما بستیزد و چنین نباشد که کسی در حق ما طمع ورزد؛ ولی ناگاه مردم ما را تضعیف نموده و در حکومت پیامبر با ما به ستیز برخاستند! لاجرم حکومت از آن دیگران شد».

حضرت در این خطبه، بیان می کند که مطابق وصیت پیامبر لازم بود امر حکومت به ایشان منتقل شود و کسی نباید به آن طمع داشته باشد؛ اما در عمل، جریان بر عکس شد و حکومت در دست دیگران قرار گرفت.

امام در جای دیگر می فرماید: «سوگند به خدا! از آن زمان که رسول اکرم رحلت نمود تا به امروز، مرا از حقم باز داشته اند و دیگری را بر من برتری داده و برگزیده اند»^۱.

همچنین خطبه معروف «شقشقیه» ملامت از گلایه های آن حضرت از مردم و حاکمان روزگار است که حق او را به یغما بردند: «اما والله لقد تمصها ابن ابی قحافه و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح ینحدر عنی السیل و لایرقی الی الطیر، فسدت دونها ثوباً... فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجاً، اری ترائی نهياً...»^۲؛ «آگاه باشید به خدا سوگند که پسر ابی قحافه را چون جامه ای بر تن کرد و نیک می دانست که پایگاه من نسبت به آن، چونان محور است به آسیاب. سیل ها از من فرو می ریزد و پرنده را یارای پرواز به قله رفیع من نیست. پس میان خود و خلافت پرده ای آویختم و از آن چشم پوشیدم... همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته و استخوان در گلویش مانده باشد. می دیدم که میراث من به غارت می رود...».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶.

۲. همان، خطبه ۳.

۱. همان، خطبه ۱۱۹.

که در گلوی خورنده آن گیر می‌کند و مانند کسی است که میوه ناری را می‌چیند...»^۱.

از این رو امام علی برای حفظ اساس اسلام و حراست از نهال نورسته آن، از احقاق حق خلافت خویش خودداری کرد تا ریشه‌های اسلام در پرتو تعالیم پیامبر و قرآن و اهل بیت استحکام یابد و تا روزی که مردم به خانه آن حضرت هجوم آوردند و خواهان خلافت آن حضرت شدند، از خلافت ظاهری برکنار ماند.

گفتنی است در امور داخلی امت اسلامی روا نیست که هرکس و در هر شرایطی برای احقاق حق خود، از آغاز دست به شمشیر ببرد و مسلحانه در پی به دست آوردن آن باشد. از روش امام علی و دیگر ائمه چنین برمی‌آید که آنان برای احقاق حق خود در جامعه، هرگز ابتدا به جنگ نکرده‌اند؛ بلکه سعی می‌کردند در صورت امکان با روشنگری و تبلیغ حقیقت، زمینه را برای یک حرکت عمومی در جامعه فراهم سازند.^۲

از برکنند. اگر در چنین شرایطی امام علی برای احقاق حق خود دست به شمشیر می‌برد، مسلماً در جنگ دامنه‌داری درگیر می‌شد که پایان آن، چیزی جز از بین رفتن زحمات پیامبر نبود.

۲. نبود یاور: «فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مَعِيَ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي...»؛ «در کار خویش اندیشه کردم، دیدم که یاران من منحصر به اهل بیت من است...».

اقدام به قیام با این تعداد کم، نتیجه‌ای جز از دست دادن رهبر و مرجعی مانند حضرت علی نداشت و این امر، هیچ سودی برای آیین نوپای اسلامی به دنبال نمی‌آورد.

در صورتی که اقدام برای یک حرکت اجتماعی - آن هم به صورت نظامی - نیازمند شرایط و آمادگی‌های مختلف است و به دلایل چندی، این زمینه پس از ارتحال پیامبر وجود نداشت.

امام علی - بنابر نقل تاریخ - بارها بزرگان اصحاب را برای ایجاد حرکتی علیه وقایع پیش آمده فراخواند؛ ولی جز معدودی انگشت شمار، به دعوت آن حضرت پاسخ ندادند. از سوی دیگر شرایط محیط و افکار عمومی نیز آمادگی قبول نبردی داخلی در بین اصحاب پیامبر را نداشت؛ زیرا همگان انتظار داشتند که اصحاب بزرگ پیامبر پس از آن حضرت، همانند او عمل کنند و محور وحدت جامعه باشند؛ نه اینکه به نزاع و درگیری در بین خود اقدام نمایند.

۳. فرا رسیدن وقت لازم: حضرت علی در پاسخ ابوسفیان مبنی بر اقدام به بیعت و مخالفت عملی با خلیفه وقت فرمود: «این مانند آب تلخ و لقمه‌ای است

۱. همان، خطبه ۵.

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. قدردان قراملکی، محمدحسن، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم (مقاله)، مجله معرفت، ش ۲۹؛

ب. فاروقی، فواد، ۲۵ سال سکومت علی، نشر عطائی، تهران؛

پ. محمدیان، محمد، شرحه شرحه، کانون اندیشه جوان؛

ت. محمدیان، محمد، روایت دریا، کانون اندیشه جوان.

یکم. روایاتی که بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در هر زمان - اعم از عصر حضور معصوم و یا غیبت - تأکید دارد.

از امیرالمؤمنین نقل شده است: «الواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل... ان لا یعملوا عملاً ولا یحدثوا حدثاً ولا یقوموا یداً ولا رجلاً ولا یبدؤوا بشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً عقیفاً عالماً ورعاً عارفاً بالقضاء والسنة یجمع امرهم و یأخذ للمظلوم من الظالم حقه و یحفظ اطرافهم و یجیب فیئهم و یمیت حجتهم و جمعتهم و...»^۱؛ «یکی از واجبات بزرگ در احکام الهی و اسلامی بر مسلمانان این است که چون پیشوایشان در گذرد و یا کشته شود، پیش از هر کار امامی پاکدامن، عالم، پارسا و آگاه به احکام قضایی و سنت پیامبر برگزینند تا جامعه را اداره کند و حق ستمدیده را از ستمگر بازستاند؛ مرزهای مسلمین را پاسداری کند؛ فیء را گردآوری نماید؛ حج و نماز جمعه را برپا دارد و...».

بر این اساس امیرالمؤمنین برقراری حکومت عدل اسلامی و زمینه‌سازی جهت انتقال قدرت به امامی با کفایت را - که براساس هنجارهای دینی عمل کند - از واجبات بزرگ دینی دانسته که بر هر کاری مقدم است.^۲

دوم. روایاتی که به صورت خاص، در مورد شرایط و ویژگی‌های حاکم اسلامی در زمان غیبت، صادر شده است.^۳

امام‌زمان (عج) در توفیق شریف می‌فرماید: «اما الحوادث الواقعة، فارجموا الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله»^۴ «در حوادث و پیشامدهای

۱. بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۱۹۶.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: حسنی، عبدالمحمد، ولایت‌فقیه، صص ۳۷-۴۶.

۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک: امام خمینی، ولایت‌فقیه، صص ۴۸-۱۱۴.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷.

حکومت اسلامی در عصر غیبت

● پرسش ۸. آیا در روایات توصیه و سفارشی بوده است که در زمان غیبت کبری تشکیل حکومت اسلامی واجب است؟ آیا این روایات مستدل است؟

ضرورت وجود حکومت در هر جامعه‌ای، امری بدیهی است و همواره مورد تأیید مکاتب و اندیشه‌های گوناگون بوده است. پژوهش‌ها، نشان می‌دهد که تشکیل دولت و حکومت، همیشه و در همه شرایط، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است.

امام علی در سخن مشهور خویش این ضرورت را چنین گوشزد می‌فرماید: «لابد للناس من امیر برّ او فاجر...»؛ «مردم ناگزیر نیازمند به امیر و حاکم‌اند؛ چه نیکوکار و چه زشتکار...»^۱.

برای اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی نیز، به ادله متعدد عقلی و آیات و روایات استناد شده است. اگر بخواهیم از منظر روایات این مسئله را بررسی کنیم، با دو دسته از روایات و احادیث رو به رو می‌شویم:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

اجتماعی به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدایم»^۱.

این قبیل روایات، ضمن مسلم دانستن ضرورت حکومت در اسلام، به بیان شرایط و ویژگی‌های حاکم اسلامی پرداخته است.

مجموع اینها دلالت بر لزوم قیام برای تشکیل حکومت دینی و لزوم پاسداری از آن دارد.

روحانیت و سیاست

● پرسش ۹. آیا درست است که ارتباط و پیوستگی روحانیت با سیاست،

باعث کناره‌گیری مردم از دین و روحانیت می‌شود؟

برای دستیابی به پاسخی مناسب و منصفانه، بایسته است کارویژه‌های عالمان دینی را در ابعاد مختلف، به صورت مختصر بررسی کنیم. این امور عبارت است از:

۱. دفاع از دین اسلام و تبیین و ترویج آن؛

۲. بسط و تعمیق معرفت دینی، در شرایط و دوران‌های سخت تاریخی با امکانات محدود و...؛

۳. پیشگامی در نهضت‌های سیاسی در طول تاریخ، در مقابل ظالمان و ستمگران و دفاع از حقوق مظلومان؛

۴. بسیج اجتماعی؛ روحانیت به لحاظ تاریخی نشان داده است که مهم‌ترین عامل بسیج‌کننده و حرکت‌دهنده به سوی اهداف و ارزش‌های اسلامی و خیرخواهانه و دفاع از نوامیس دینی و ملی بوده است.

۵. فراهم نمودن زمینه‌های جامعه‌پذیری اسلامی؛ علمای دینی با ابزارها و شیوه‌هایی همچون وعظ، خطابه و تبلیغ موظف به فراهم نمودن زمینه‌های لازم برای پویایی و فرهنگ‌پذیری اجتماعی و نهادینه کردن ارزش‌ها و

۱. جهت توضیح بیشتر ر.ک: بحث ادله نقلی ولایت فقیه و یا به کتاب: امام خمینی ، ولایت فقیه، ص ۷۱.

و معصومین - که با تمام قداستشان در امور سیاسی و اجتماعی دخالت کرده و اداره آن را بر عهده می‌گرفتند - و با توجه به کار ویژه‌ها و اثرات مثبتی که عالمان برجسته دینی در شرایط مقتضی، در توسعه، پیشرفت، رشد و شکوفایی جامعه - در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و... دارند و با تجربه تلخ کنار زدن روحانیت از عرصه سیاست در طول تاریخ - به ویژه در عصر مشروطه - آیا سزاوار است که قائل به جدایی روحانیت دین‌مدار از سیاست شد و در دام توطئه‌های دشمنان ملت افتاد؟

از دیگر سو با در نظر گرفتن واقعیات جامعه و دستاوردهای مثبت و متعددی که بعد از سالیان متمادی، به برکت رشد و بالندگی دین در عرصه‌های مختلف زندگی، در ایران اسلامی به وجود آمده است؛ به نظر می‌رسد اصل حضور روحانیت در صحنه، نه تنها آسیب به دین نمی‌زند؛ بلکه یک ضرورت است. البته در این زمینه توجه به چند نکته ضروری است:

۱. رفتار سیاسی روحانیت باید همچون حضرت امام خمینی نمایانگر رفتار سیاسی پیامبر و امامان باشد. چنین شیوه‌ای نه تنها موجب دین‌زدایی نمی‌شود؛ بلکه به تقویت دین‌گرایی نیز خواهد انجامید.
۲. فعالیت‌های سیاسی، نباید روحانیت را از وظیفه خطیر ارشاد، هدایت و تبلیغ دینی و خدمات فرهنگی باز دارد.
۳. حضور روحانیت در عرصه سیاست، باید راه‌گشای دیگر دلسوزان و فعالان سیاسی دین‌مدار و ارزش‌گرا نیز باشد و آنان را از صحنه خارج نسازد.
۴. وحدت و یکپارچگی روحانیت، نباید دستخوش اغراض و گرایش‌های مختلف سیاسی شود.

هنجارهای متعالی اسلام در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و... هستند.

۶. همبستگی اجتماعی؛ از آنجا که جوامع اسلامی در حال تجربه کردن دوران‌گذار از نظامات «ضددینی، استبدادی و وابسته»، به نظامات «مترقی، مردمی و مستقل» هستند و در هر جامعه در حال گذار، ضریب همبستگی مردمی پایین می‌آید؛ در این موقعیت، وظایف دلسوزان و متفکران، کمک در جهت کاهش بحران‌های شکاف‌زا و برانگیختن حس همبستگی بیشتر در میان مردم است و بهترین عامل برای انجام دادن این مهم در جامعه دینی «روحانیت» است.

اکنون می‌توان تصوّر کرد که اگر روحانیت در امور سیاسی و اجتماعی دخالت نکند، چه مشکلاتی ایجاد می‌شود:

یکم. ارزش‌ها و احکام اسلامی به تدریج از صحنه اجتماعی و فردی زندگی مسلمانان محو می‌گردد.

دوم. در مسیر سیاسی حکومت دینی انحراف ایجاد می‌شود.

سوم. موجب وابستگی کشور به قدرت‌های سلطه‌گر و از دست رفتن استقلال، آزادی، وحدت و تمامیت ارضی کشور و چپاول منابع داخلی می‌شود.

امام راحل در این زمینه می‌فرماید: «من با یقین شهادت می‌دهم که اگر افرادی غیر از روحانیت جلودار حرکت انقلاب و تصمیمات بودند، امروز جز ننگ و ذلت و عار در برابر آمریکا و جهانخواران و جز عدول از همه معتقدات اسلامی و انقلاب، چیزی برایمان باقی نمی‌ماند».^۱

اکنون باید به قضاوت بنشینیم که بهترین راه چیست؟

با توجه به دلایل عقلی و نقلی (آیات و روایات) و سیره پیامبر اکرم

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۸۸ (پیام منشور روحانیت، ۱۳۶۷/۱۲/۳).

قداست دین و آلودگی سیاست

● پرسش ۱۰. با توجه به اینکه دین و روحانیت امری مقدس است و سیاست

شیطنت آلود، چگونه می‌توان بین آنها رابطه برقرار کرد؟

چنین نگرشی ناشی از نگاه یکسویه و بدبینانه به سیاست است؛ در حالی که سیاست اقسام مختلفی دارد.

خواجه نصیرالدین طوسی در این زمینه می‌نویسد: «اما اقسام سیاست، اول سیاست «فاضله» باشد که آن را امامت خوانند و غرض از آن «تکمیل خلق» بود و لازم‌اش نیل [به] سعادت. دوم سیاست «ناقصه» بود که آن را تغلب خوانند و غرض آن «استبعاد خلق» بود و لازم‌اش نیل [به] شقاوت و مذمت».^۱

وی در جای دیگر از ارسطاطالیس - حکیم یونان باستان - نقل می‌کند: «سیاست چهار نوع است: سیاست ملک، سیاست غلبه، سیاست کرامت و سیاست جماعت».^۲

در یک تقسیم کلی و اساسی می‌توان گفت: «سیاست» بر دو قسم است:

۱. سیاست الهی، متعالی و ارزشمند، مبتنی بر حکمت، عزت و مصلحت.
۲. سیاست شیطانی، ناپسند و ضد ارزشی، مبتنی بر زور، غلبه، نیرنگ و

خدعه.

بنابراین نخست باید مشخص کرد که کدام قسم از «سیاست»، مورد نظر است و از چه منظر و دیدگاهی، به «سیاست» نگریسته می‌شود.

اینکه در سیاست‌های رایج دنیا، نیرنگ و دروغ وجود دارد؛ به معنای آن نیست که «سیاست» لزوماً همین است و باید با اینها آمیخته باشد؛ بلکه این

نوعی از سیاست (سیاست تزویر) است که هم در هدف و هم در روش، با سیاست اسلامی مغایرت دارد. امام خمینی پس از آزادی از زندان - ضمن بیان خاطره‌ای از دوران اسارت - فرمود: «آمد یک نفر... گفت: آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ و خلاصه پدر سوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید... گفتم: از اول ما وارد این سیاست که شما می‌گویید، نبوده‌ایم».^۱

اما آیا نمی‌توان نوع دیگری از «سیاست» داشت که در پی اهداف بلند الهی و سعادت و کمال بشری است؛ همان طور که پیامبر، امام علی، امام حسن، امام حسین و امام راحل عمل کرده‌اند.

بر این اساس هر چند دین از «سیاست شیطانی» و ماکیاولی - که آمیخته با تزویر و شرارت است - دور است؛ اما با سیاست فاضله و اخلاقی - که منطبق با تعالیم و آموزه‌های الهی و عملکرد پیشوایان دین است - کاملاً هماهنگی و انطباق دارد. در عین حال دین در مقابله با سیاست‌های شیطانی نیز، تدابیر هوشمندانه‌ای دارد و پیراستگی سیاست دینی از آلودگی‌ها آن را از هوشمندی در برابر فریبکاران تهی نمی‌سازد.^۲

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۵.

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. قاضی‌زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی، مرکز تحقیقات استراتژیک

ریاست جمهوری، ص ۹۵ - ۵۴؛

ب. ابراهیم‌زاده آملی، نبی‌الله، حاکمیت دینی، اداره آموزش‌های عقیدتی - سیاسی نمایندگی

ولی فقیه در سپاه؛

پ. مبلغی، احمد، دانشنامه امام علی، ج ۶، (مقاله هدف و وسیله)، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ

و اندیشه اسلامی، صص ۴۱۲ - ۳۵۳.

۱. اخلاق ناصری، ص ۲۹۸.

۲. همان، ص ۲۴۸.

امام علی درباره تلازم حق و تکلیف می‌فرماید: «حق به سود کسی جاری نمی‌شود؛ مگر اینکه علیه او نیز جاری خواهد شد و علیه کسی جاری نمی‌شود، مگر اینکه له (به نفع) او هم جاری خواهد شد. این تنها خداوند است که حق در مورد او، یک جانبه است (له او است و نه علیه او). با این حال خداوند نیز از باب تفضّل در برابر حق عبادت خود بر بندگان، پاداش مضاعف اعمال نیک آنان را بر خود لازم نموده است».^۱ بنابراین حق و تکلیف با هم منافات ندارد؛ بلکه هر یک مستلزم دیگری است.

۲. در جهان‌بینی اسلامی - به رغم تأکید بر متلازم بودن حق و تکلیف - بر عنصر مسؤولیت و تکلیف، تأکید خاصی شده و پیش از آنکه از حق و طلب افراد از دیگران سخن بگویند، وظیفه و مسؤولیت آنان را در رعایت حقوق دیگران یادآور شده است.

آنچه در خطاب‌های قرآنی به افراد بشر، بیشتر از هر چیز دیده می‌شود، تکلیف و مسؤولیت آنان در برابر خدا، خود، جامعه و جهان است. فلسفه این تأکید، آن است که حس نفع‌طلبی و خود‌محوری در انسان - که به عنوان یک گزینه نیرومند عمل می‌کند - مانع از وظیفه‌شناسی و رعایت حقوق دیگران می‌شود. در نتیجه هم خود او در اسارت هوای نفس باقی می‌ماند و هم جامعه انسانی را به تباهی و هلاکت می‌کشاند. بر این اساس شارع مقدس، برای شکوفایی فطرت و حقوق انسانی (از قبیل حق تکامل، حق حیات و سایر حقوق وابسته به آن) تکالیفی را برای انسان معین نموده است.

تأکید اسلام بر عنصر مسؤولیت و تکلیف - در عین متلازم دانستن حق و تکلیف - از نشانه‌های قوت و کمال نظام حقوقی و اخلاقی اسلام است؛ اما روش غربی

● پرسش ۱۱. آیا تشکیل حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق مردم نیست؟

جواب این سؤال بستگی به این دارد که از منظر چه نگرشی و بر اساس کدامین مبانی نظری و با چه تعریفی، به حقوق بشر نگاه شود. بررسی زیرساختی و تفصیلی این مسئله مجالی فراخ می‌طلبد. آنچه به اجمال و مختصر در اینجا می‌توان اشاره کرد، این است که:

یکم. از دیدگاه اومانیسیم (Humanism = انسان‌مداری)، انسان محور و معیار اساسی ارزش‌ها است و تنها سلیقه‌ها، خواسته‌ها و هواهای نفسانی انسان ملاک ارزش است و بس.

در این نگرش انسان تنها دارای حق است؛ یعنی، حق دارد در جهت آنچه دوست دارد، تلاش کند و از نتایج آن بهره‌گیرد. و هیچ عامل فوق بشری، صلاحیت دخالت در امور انسان، تعیین تکلیف و محدود کردن آزادی او را ندارد. طبیعی است که در این انگاره، حکومت بر اساس تکلیف، منافی با تشکیل حکومت بر اساس حقوق است. بنابراین معارض انگاری تکلیف و حقوق در این عرصه، مبتنی بر پیش فرض‌های انسان‌مدارانه و خداگریزانه است.

دوم. از منظر جهان‌بینی توحیدی، بین حق و تکلیف، به دلایل زیر هیچ‌گونه تنافی و تعارضی وجود ندارد:

۱. حق و تکلیف در قلمرو روابط اجتماعی، از یکدیگر قابل تفکیک نیست؛ بلکه با هم متلازم است؛ مثلاً اگر کسی حق دارد از دستاوردهای جامعه استفاده کند، مکلف است که خودش نیز به جامعه خدمت کند. پس با اثبات هر حقی برای یک فرد، تکلیفی هم بر او اثبات می‌شود. این مطلب، مورد قبول اندیشمندان فلسفه حقوق است.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶.

با تکیه فراوان بر حقوق - به جای وظایف - پرورنده روح خودخواهی و خودپرستی گردیده و همین معضل یکی از آثار ویرانگر سکولاریسم غربی شده است.

۳. در شریعت اسلامی، حکومت دینی اجرای احکام الهی را بر عهده دارد و این در واقع، تأمین خیر و سعادت همگانی افراد جامعه است.

امام علی درباره «فلسفه حکومت و وظایف زمامدار اسلامی» می‌فرماید: «پروردگارا! تو می‌دانی که آنچه ما انجام دادیم، برای به دست آوردن سلطنت و به دست آوردن متاع پست دنیوی نبود؛ بلکه به جهت این بود که نشانه‌های از دست رفته دین را بازگردانیم و اصلاح و سازندگی را در بلاد تو آشکار سازیم، تا ستمدیدگان امنیت یابند و حدود تعطیل شده دین، اقامه گردد».^۱

اکنون با توجه به دلایل یاد شده، مشخص می‌شود که هر چند مردم، در تشکیل حکومت صاحب حق‌اند؛ ولی همین مردم به دلیل فراهم کردن زمینه‌های دستیابی به حقوق مسلم و واقعی خویش (مانند شکوفایی فطرت تعالی و تکامل، حق حیات و سعادت دنیا و آخرت و...) مکلف‌اند حکومتی را تشکیل دهند که بتواند چنین حقوقی را تأمین کند. مشخصات و ویژگی‌های چنین حکومتی، از سوی خداوند معین شده است. در غیر این صورت هم به حقوق خود و هم به حقوق دیگران ظلم کرده‌اند.

۴. براساس نگرش توحیدی عالم و آدم، مخلوق حق تعالی و ملک او است و هرگونه تصرفی در طبیعت و سرنوشت خویش، تصرف در ملک الهی است. بنابراین مبدأ اولیه حقوق خداوند است و حقوق انسان در طول حق الهی قرار می‌گیرد؛ نه در عرض آن. بنابراین هر قاعده‌ای که از سوی خداوند تعیین شود، نه تنها از بین برنده حق انسان نیست؛ بلکه اساساً حقوق انسان در چارچوب

همان هنجارهای تعیین شده الهی قابل کشف و شناسایی و اعتبار است.^۱ جا دارد به این نکته اشاره شود که جهان غرب در رابطه با حق و تکلیف،

دو جریان شدیداً افراطی را تجربه کرده که هر دو زیانبار و خطر آفرین است:

۱. **تکلیف مداری افراطی؛** این جریان در دوران قرون وسطی بر غرب حاکم بود. در این عرصه مردم در برابر حکومت، «وظیفه» داشتند، نه حق. در این دوره با تکیه افراطی بر «وظیفه»، حقوق انسان‌ها فراموش و در عمل به نابودی حقوق آنها منجر می‌شد.

۲. **حق مداری افراطی؛** این رویکرد نوین که پس از رنسانس و در دوران مدرنیته رشد یافت و بر نگرش غربی و مناسبات او سایه افکند و به گونه‌ای بر «حقوق» انسان تکیه کرد که بسیاری از «وظایف» او را نادیده انگاشت. این رویکرد آدمی را موجودی خود بنیاد و گسسته از خدا نگرست و بر حقوق الهی خط بطلان کشید! چنین گرایشی اگر چه ظاهر خوش خط و خالی داشت؛ اما بحران‌های بزرگی - از جمله بحران اخلاق - را برای بشریت در پی آورد و روح خودخواهی، منفعت‌طلبی، کام‌جویی، هوا پرستی، سلطه‌طلبی و... را تقویت کرد و روحیه ایثار، از خودگذشتگی، وفاداری، دیگر دوستی و... را به نابودی کشاند. به دنبال خود فلسفه و جریانات ضد انسانی چندی - چون نازیسم، فاشیسم، نیهیلیسم، کاپیتالیسم و... - را پدید آورد.^۲ اما اسلام بر هر دو جریان خط بطلان کشیده و هر دو را با یکدیگر می‌نگرد.

۱. جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه حقوقی اسلام؛

ب. ربانی گلپایگانی، علی، ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم، ص ۱۰۳.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. تونی، دیویس، اومانیزم.

ب. رجبی، محمود، انسان‌شناسی، فصل دوم، ص ۱۳۸.

بخش دوّم

ولایت فقیه

مفهوم‌شناسی

● پرسش ۱۲. اصطلاحات فقه، فقیه، ولایت فقیه را تعریف نمایید.

۱. کلمه «فقه» در لغت به معنای فهم، آگاهی و دانایی است؛^۱ خواه مربوط به دین باشد و یا چیز دیگر. در کتاب **لسان العرب** معنای «فقه» فراتر از مطلق دانستن است و منظور از آن علم و دانستنی است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد.^۲

«فقه» در اصطلاح؛ به معنای علم و آگاهی دقیق نسبت به علوم دین و احکام الهی و توان استنباط آنها از طریق ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) است. «فقه» یکی از شاخه‌های علوم دینی و عبارت است از: «علم به احکام شرعی از طریق استنباط و اجتهاد».^۳

۲. «فقیه» کسی است که در علوم اسلامی تخصص دارد و احکام الهی را از ادله آن استنباط می‌کند.

۳. «ولایت» معانی مختلفی دارد. ریشه لغوی آن (ولی) به معنای قرب،

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۲.

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۵.

۳. میراحمدی‌زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق.

اتصال و پیوند دو یا چند شیء است. از پیوند عمیق دو شیء، ولایت پدید می‌آید.^۱ ولایت به «تکوینی» و «تشریحی» تقسیم می‌شود:

یک. ولایت تکوینی

«ولایت تکوینی» به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خدا است. اصل پیدایش، تغییرات و بقای همه موجودات به دست او است و همه تحت اراده و قدرت خدا قرار دارند. خداوند متعال مرتبه‌ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می‌کند. معجزات و کرامات انبیا و اولیا، از آثار همین ولایت تکوینی است. آنچه در ولایت فقیه مطرح است، «ولایت تکوینی» نیست.

دو. ولایت تشریحی

«ولایت تشریحی» دو قسم است:

۱. **قانون‌گذاری:** بر اساس توحید ربوبی، هرگونه قانونی که انتساب به خداوند نداشته باشد، به شرک در تشریح منتهی می‌شود: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ﴾^۲ و فقط کسی مجاز به جعل قانون است که از طرف خداوند، مأذون باشد، مانند پیامبر اکرم و امامان معصوم، قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۳.

امام صادق نیز فرموده است: «فَمَا فَوْضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ، فَقَدْ فَوْضَ إِلَيْنَا»^۴.

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص ۵۳۳.

۲. یوسف (۱۲)، آیه ۶۷.

۳. نجم (۵۳)، آیات ۳-۵.

۴. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۳۲.

آیه‌الله معرفت در توضیح این موضوع می‌نویسد: «اینان حامل ودایع نبوت بودند و طبق تعلیم و تربیت پیامبر اکرم و تأیید روح القدس، بینش واقعی لازم را دارا بودند و بر ملاکات اصلی احکام، نسبت به پیشامدها کاملاً واقف بودند و بر حسب رخدادهای زمانه و مصالح مقتضی، تشریح احکام می‌نمودند»^۱.
زمان غیبت نیز فقیه جامع شرایطی که به کتاب و سنت آشنایی دارد، نسبت به اوضاع و احوال زمانه آگاه است، مقتضیات زمان و مکان را تشخیص می‌دهد و از تقوا و پارسایی نیز برخوردار است؛ از سوی معصومین، مأذون است تا به وضع قوانین متغیر در چارچوب احکام و آموزه‌های اسلامی و مصالح جامعه اسلامی بپردازد. جعل چنین ولایتی برای فقیه جامع شرایط، نه تنها منافاتی با ولایت تشریحی و حاکمیت خداوند ندارد؛ بلکه شأنی از شوون ربوبیت الهی و در طول آن است.^۲

۲. **زعامت و رهبری:** از دیدگاه اسلامی، انسان یکتاپرست، نباید از هیچ فرد یا نهادی، فرمان ببرد و کسی را ولی، سرپرست و ارباب خود قرار دهد و بی‌چون و چرا مطیع او گردد: ﴿اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ زُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۳؛ «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند». مگر آنکه خداوند سبحان برای او چنین حقی را جعل و تشریح کرده باشد.

۱. ولایت فقیه، ص ۱۶۲.

۲. ر. ک: مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۱۶۲.

۳. توبه (۹)، آیه ۳۱.

● پرسش ۱۳. لطفاً مفهوم ولایت مطلقه فقیه را از منظر قانون اساسی و امام توضیح دهید؟

تبيين و تحليل «ولایت مطلقه فقیه» از منظر امام خمینی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به دو شیوه ممکن است:

۱. رجوع به منابع و متون اسلامی و آرای حضرت امام و دیگر فقیهان و اندیشمندان اسلامی؛

۲. مراجعه به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی برای فهم مقصود قانونگذاران از این عبارت.

در این رابطه ابتدا به بازخوانی معنای این اصطلاح از منظر حضرت امام با تکیه بر متون اسلامی می‌پردازیم. سپس ضمن مراجعه مختصر به مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، تلاش می‌کنیم تا مقصود قانونگذاران از این اصطلاح را بیابیم.

یک. ولایت فقیه در متون اسلامی

نظریه حضرت امام درباره حوزة اختیارات ولی فقیه - که مورد قبول اکثریت فقهای شیعه می‌باشد - این است که فقیه همه اختیارات لازم حکومتی امام معصوم را دارد و هر نوع ولایتی که در حوزه رهبری جامعه برای ثابت شده، برای فقیه نیز ثابت است؛ به جز آنچه که به دلیل خاص از مختصات معصوم شمرده شده است (از قبیل پاره‌ای از اختیاراتی که پیامبر در حوزه مسائل خصوصی افراد داشته‌اند).

از اختیارات حکومتی یاد شده، به «ولایت مطلقه» تعبیر می‌شود که به اختصار به توضیح آن می‌پردازیم:

قرآن فرموده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۱؛ «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است» نیز «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۲؛ «ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».

بر اساس این آیات خداوند ولایت تدبیری و حق اداره و تنظیم اجتماعی را برای پیامبر و امامان معصوم تشریح کرده است و تنها آنان هستند که می‌توانند حاکمیت سیاسی و زمامداری جامعه را در دست گرفته و در رأس هرم قدرت باشند.

بر اساس دلایل گوناگونی، چنین ولایتی از طرف ائمه اطهار به فقیهان واجد شرایط واگذار شده است و آنان به نیابت از معصومین، علاوه بر حق قانون‌گذاری - با قیود و شرایطی که بیان شد - دارای ولایت زعامت و رهبری جامعه بوده و موظف به تدبیر، سرپرستی و تنظیم اجتماعی، جامعه اسلامی هستند.

در هر صورت معنای اصطلاحی «ولایت» عبارت است از: «تصدی امر و اداره حکومت»^۳.

۴. «ولایت فقیه»؛ یعنی، رهبری سیاسی جامعه اسلامی به وسیله فقیه عادل و با تقوا و دارای شرایط لازم رهبری.

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۲. مائده (۵)، آیه ۵۵.

۳. نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۸۷ و ر. ک: آیه‌الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸، صص ۱۲۵-۱۲۳.

کلمه «مطلق» یا «مطلقه» در لغت به معنای آزادی، رهایی و ارسال در برابر «مشروط» (Conditional) و یا در برابر «نسبی» (Relative) است.

کاربرد این واژه در علوم اعتباری از نظر دایره «وسعت اطلاق» بسیار متفاوت است. به عبارت دیگر هر کجا که این واژه به کار می‌رود، باید به دقت در نظر داشت که مراد از آن اطلاق در برابر کدامین قید است؛ مثلاً «مطلقه» (Absolutist) در نظام‌های سیاسی غالباً به رژیم‌های فاقد قانون اساسی یا نامقید به قانون، گفته می‌شود؛ ولی در نظام «ولایت فقیه» معانی دیگری دارد:

۱. یکی از معانی «ولایت مطلقه فقیه» این است که حوزه اختیارات فقیه محدود و مقید به عرصه خاصی مانند امر قضاوت و امور حسبه نیست؛ بلکه شامل همه امور اجتماعی می‌شود و در واقع رهبری سیاسی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. در این معنا «ولایت مطلقه» همان معنایی را دارد که امروزه از «ولایت فقیه» فهمیده می‌شود و افزوده شدن کلمه «مطلقه» چیزی بر آن نمی‌افزاید؛ بلکه صرفاً نقش توضیحی و تأکیدی دارد.

۲. معنای دیگر، آن است که اگر «مصلح‌اهم اجتماعی» مسلمانان، با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر اهمیت در رتبه پایین‌تری قرار دارد - در تضاحم قرار گیرد، ولی فقیه - که موظف به حفظ مصالح عالی جامعه اسلامی است - با جهت حفظ مصالح‌اهم آن، می‌تواند؛ بلکه باید به طور موقت آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح‌اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد. به عنوان مثال در فقه اسلامی، تخریب مسجد حرام است؛ اکنون اگر به تخریب مسجدی جهت خیابان‌کشی حاجت افتاد، چه باید کرد؟ دیدگاه مخالف ولایت مطلقه بر آن است که صرف مصلحت‌اهم اجتماعی، مجوز تخریب مسجد و امثال آن نیست و تا زمانی که کار به ضرورت نرسد، نمی‌توان به آن دست زد؛ لیکن براساس نظریه

«ولایت مطلقه» لازم نیست حکومت اسلامی آن قدر صبر کند که برای جامعه، مشکلات زیادی فراهم شود و کارد به استخوان برسد تا آن‌گاه از سر ناچاری و برای خروج از بن‌بست و انفجار اجتماعی، مسجد را تخریب کند. در غیر این صورت همیشه از قافله تمدن عقب خواهیم ماند و در مشکلات دست و پا خواهیم زد و شارع مقدس به چنین چیزی راضی نیست. براساس این معنا روشن می‌شود که:

ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تضاحم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت، گره‌گشا در تضاحم احکام اولیه و مصالح‌اهم اجتماعی موقت است.

از طرفی ولایت مطلقه خود مقید به قیودی است؛ نه اینکه از هر حیث مطلق باشد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد، عبارت است از:

مصلحت‌اهم بودن و اجتماعی بودن. به عبارت دیگر ولی فقیه نمی‌تواند:

۱. دل‌خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.

۲. مصلحت‌مورد نظر در اینجا مصالح امت است؛ نه مصلحت شخص

ولی فقیه.

۳. تنها مصالحی را می‌تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت

دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد.

دو. ولایت فقیه در قانون اساسی

نگاهی به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، این نکته را آشکار می‌سازد که منظور از «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی، درست همان معنایی است که حضرت امام و فقهای شیعه، با استناد به منابع و متون اسلامی و ادله عقلی و نقلی بیان کرده‌اند؛ نه به معنای «مطلقه» در اصطلاح علوم سیاسی.

در اینجا به عنوان نمونه به گفته‌های تعدادی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی اکتفا می‌شود.

۱. آیه‌الله خامنه‌ای: «من به یاد همهٔ دوستانی که در جریان‌های اجرایی کشور بودند، می‌آورم که آن چیزی که گره‌های کور این نظام را گشوده همین «ولایت مطلقهٔ امر» بوده و نه چیز دیگر... اگر مسئله ولایت مطلقهٔ امر - که مبنا و قاعده این نظام است - ذره‌ای خدشه‌دار شود؛ ما باز گره کور خواهیم داشت... آنجایی که این سیستم با ضرورت‌ها برخورد می‌کند و کارآیی ندارد، آن وقت ولایت مطلقه از بالا سر وارد می‌شود [و] گره را باز می‌کند»^۱.

۲. آیه‌الله مشکینی: «ما معتقدیم که بلا اشکال، فقیه ولایت مطلقه دارد. ما می‌گوییم در قانون‌تان یک عبارتی را بیاورید که بر این معنا اشاره بشود...»^۲.

۳. یکی دیگر از خبرگان: «... دایرهٔ ولایت فقیه عین همان محدودهٔ اختیاراتی است که پیامبر و ائمه معصومین داشتند...»^۳.

بدین ترتیب قانون‌گذار، دقیقاً با عنایت به همان معنای ولایت مطلقهٔ فقیه - که برگرفته از متون اسلامی است - به قصد تفهیم اختیارات وسیع‌تر مقام رهبری نسبت به موارد مذکور در اصل ۱۱۰ اقدام به ذکر این عبارت (ولایت مطلقه فقیه) در اصل ۵۷ نموده است.

آیه‌الله مشکینی در یکی از جلسات شورای بازنگری قانون اساسی اعلام کرد: «پیشنهاد می‌کنم یک چیز دیگری در اینجا (اصل ۱۱۰) باید اضافه بشود و آن این است که همه وظایف فقیه واجد شرایط را اینجا شما استقصا نکرده‌اید...»^۴.

۱. مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، ص ۱۶۳۷ و ۱۳۶۸.

۲. همان، ص ۱۶۳۴ و ۱۶۳۵.

۳. همان، ص ۱۳۱۰.

۴. همان، ج ۲، ص ۶۸۹ و ۶۹۰.

در نتیجه «ولی فقیه» به عنوان عالی‌ترین مقام حکومتی، ضمن آنکه در برابر قانون با آحاد ملت یکسان است و دارای هیچ‌گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی نیست؛ در عین حال دارای اختیارات فرا دستوری است. احکام فرادستوری، قواعد و مقرراتی است که حاکم بر سایر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر است؛ مثل برتری احکام شریعت مقدس اسلام بر سایر قوانین و مقررات. همچنین ولی فقیه در مسائلی که حل آنها از طرق قانون مصوب ممکن نباشد و راه‌حلی در قانون برای آن پیش‌بینی نشده باشد، با استفاده از «ولایت مطلقهٔ خود» به حل آنها می‌پردازد.^۱

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۹۰.

ب. ابراهیم زاده‌آملی، نبی‌الله، حاکمیت دینی، ص ۱۵۳.

پ. کعبی، عباس، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه.

ت. امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه آثار)، ج ۵؛ محمد جواد ارسطو، حدود اختیارات

ولی فقیه، ص ۵۵.

ث. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۶.

ج. مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۲.

شرایط حاکم جامعه

۱. اسلام و ایمان؛ خداوند می فرماید:

﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۱؛ «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی دهد».

و ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾^۲؛ «مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند و هر کس چنین کند از لطف و ولایت خدا بی بهره است».

۲. عدالت (در مقابل ظلم)؛ خداوند حکومت و ولایت ظالمان را نمی پذیرد؛ پس حاکم و ولی باید عادل باشد:

﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾^۳؛ «به ستم پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید».

این رکون و گرایش در روایات به «دوستی و اطاعت» تفسیر شده است.^۴ همچنین خداوند در شرایط امامت به حضرت ابراهیم فرمود: ﴿لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۵؛ «عهد من به ستمکاران نمی رسد».

۳. فقاہت؛ حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آنها را اجرا کند. در زمان پیامبر و امام معصوم این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم ، داناترین مردم به احکام؛ یعنی، فقها حاملان این علم اند.

۱. نساء (۴)، آیه ۱۴۱.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۲۸.

۳. هود (۱۱)، آیه ۱۱۳.

۴. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۳۳۸.

۵. بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

دلایل ولایت فقیه

دلایل قرآنی

● پرسش ۱۴. چه آیاتی از قرآن درباره ولایت مطلقه فقیه است تا بتوان بر اساس آنها این موضوع را اثبات کرد؟

گاهی گمان می شود تنها مدرک اسلامی بودن یک مسئله، این است که: در قرآن کریم مطرح شود و چگونگی طرح آن کاملاً شفاف، روشن و بی نیاز از ژرف نگری و تأملات اجتهادی باشد. در حالی که:

یکم. عقل و سنت نیز هر یک منبع و مدرک معتبری در اسلام است و آموزه های اسلامی را می توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن، سنت و عقل) شناخت.

دوم. طرح مسائل در قرآن، گونه های مختلفی دارد و در بسیاری از موارد استنباط یک مسئله از قرآن مجید، بدون آشنایی با متدلوژی فهم دین و فرایند استنباط امکان پذیر نیست.

در عین حال یکی از ساده ترین روش ها برای اثبات ولایت فقیه از طریق قرآن، مراجعه به شرایط حاکم در قرآن است که پس از معصومین تنها بر ولی فقیه صدق می کند.

قرآن درباره شرط علم می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۱؛ «آیا کسی که به راه حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که راه نمی‌یابد؛ مگر آنکه راه برده شود؛ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟»

فقیه با تخصصی که سال‌ها در تحصیل آن کوشش کرده، می‌تواند احکام اسلام را از قرآن، سنت، عقل و اجماع به دست آورد؛ اما غیر فقیه این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد.

اشکال. غیر فقیه می‌تواند احکام اسلام را به صورت فتوا از فقیه بگیرد و حکومت کند، پس لازم نیست حاکم خودش فقیه باشد.

پاسخ. یکم. آگاهی‌های لازم از اسلام برای حکومت، اختصاص به فتوا ندارد تا گفته شود: غیر فقیه از فقیه تقلید می‌کند؛ بلکه در بسیاری از موارد، فقیه باید با توجه به ملاک‌های ترجیح در تزام احکام و یا تشخیص موارد مصلحت، حکم حکومتی صادر کند. «حکم حکومتی» خارج از دایره فتوا و تقلید است؛ در عین آنکه مسئله‌ای تخصصی و در حوزه تخصص فقیه است.

دوم. آیا غیر فقیه اطاعت از فقیه را در همه موارد بر خود لازم می‌داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می‌دهد، از فقیه اطاعت می‌کند؟ در صورت دوم هیچ ضمانتی بر اجرای احکام الهی و دینی بودن حکومت وجود ندارد. در صورت اول، در واقع آن فقیه ولایت دارد و شخصی که به طور مستقیم امور اجرایی را به عهده دارد، مجری از سوی او به شمار می‌آید و این یکی از شیوه‌های اجرا و اعمال ولایت فقیه است.

اشکال. در این آیه اطاعت از «مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» سزاوارتر از «مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي» معرفی شده است؛ یعنی، اطاعت از فقیه را سزاوارتر از اطاعت غیر فقیه می‌داند. بنابراین اطاعت غیر فقیه نیز با وجود فقیه مقبول است؛ گرچه اطاعت از فقیه بهتر است!

پاسخ. مانند این سخن را ابن ابی الحدید در **شرح نهج البلاغه**^۱ در مقایسه بین امام علی و خلفای پیش از او می‌گوید؛ یعنی، او اطاعت از امیرالمؤمنین را بهتر از ولایت دیگران می‌انگارد؛ نه لازم و واجب!

سزاوارتر بودن در آیه، سزاواری در حد الزام است؛ یعنی، فقط باید از او پیروی کرد؛ زیرا در ذیل آیه مردم را توبیخ می‌کند که چرا از «مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» پیروی نمی‌کنید: «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؟ بنابراین سزاواری در حد الزام است.

مشابه این مسئله در موارد دیگری نیز در قرآن وجود دارد؛ مثلاً در آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»^۲ که در بحث ارث است و وجود هر طبقه مانع از ارث طبقه دوم می‌شود.

آیات بی‌شمار دیگری نیز وجود دارد که فضیلت عالمان را بر غیر عالمان بیان کرده است.^۳ از نظر عقل نیز با وجود شایسته‌تر، نباید به فروتر تن داد؛ به ویژه در امر رهبری که تعیین سرنوشت جامعه در گرو آن است.

۴. کفایت؛ توانایی و شایستگی اداره امور جامعه که از آن به مدیر و مدبر بودن نیز تعبیر می‌شود.

حضرت یوسف فرمود: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهَا»؛

۱. ج ۹، ص ۳۲۸.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۳. زمر (۳۹)، آیه ۹.

۱. یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

قرینه‌های موجود در آیه، به ائمه معصومین تفسیر کرده‌اند؛ زیرا روایات متعددی دلالت دارد که «اولی الامر» امامان معصوم می‌باشند. حضرت رسول در پاسخ به این سؤال می‌فرماید: «ایشان جانشینان من و امامان معصوم می‌باشند»^۱.

پس منظور از «اولی الامر» در آیه شریفه، کسانی‌اند که همانند پیامبر معصوم بوده و هرگز خطا یا گناهی از آنان سر نمی‌زند؛ یعنی، همان امامان دوازده‌گانه. بنابراین «اولی الامر» اولاً و بالذات حتی در زمان غیبت نیز خود امام زمان (عج) می‌باشند.

۲. اهل سنت آن را به مطلق امیر و حاکم تفسیر کرده‌اند.^۲

۳. برخی گفته‌اند: «اولی الامر» شامل حاکمان راستین است و لذا آیه شریفه دلالت بر لزوم تبعیت از فقهای جامع شرایط دارد که منصوب از سوی معصوم‌اند. این تفسیر مورد قبول برخی از متفکران شیعی قرار گرفته است.^۳

بنا بر تفسیر دوم و سوم، «اولی الامر» به طور مستقیم شامل «ولایت فقیه» نیز می‌شود. بنا بر تفسیر اول هر چند این آیه، به صورت مستقیم شامل ولی فقیه نمی‌شود؛ ولی با واسطه، اطاعت از ولی فقیه را نیز واجب می‌داند؛ زیرا براساس احادیث و روایات متعدد، ولی فقیه در زمان غیبت امام معصوم از طرف آن بزرگواران برای رهبری و اداره جامعه اسلامی منصوب شده است.

در توقیع شریف از جانب امام زمان (عج) آمده است: «اما الحوادث الواقعة

فارجعوا الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم».

۱. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۰۸.

۲. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. اندیشه‌های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۷۴.

گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبانی امین و کاردانم»^۱.

در داستان حضرت موسی و دختر شعیب نیز آمده است: «...إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَزَتِ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»؛ «بهترین کسی که می‌توانی به [کارگیری او است که] توانای درستکار است»^۲ و

از مجموع این آیات، می‌توان تصویری کلی از سیمای حاکم از دیدگاه قرآن به دست آورد. در منطق قرآن حکومت و زمامداری، تنها شایسته کسانی است که از صلاحیت‌های علمی و اخلاقی و توانمندی‌های لازم برخوردار باشند. به دست آوردن این تصویر در زمان غیبت امام معصوم بر «ولایت فقیه» تطبیق می‌کند. از طرف دیگر حکومت اسلامی حکومت قانون خداست: «مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۳ و آن بدون حاکمیت دین‌شناس و متخصص مستعد در اجرای احکام الهی (فقیه عادل و جامع شرایط) امکان‌پذیر نیست.^۴

● پرسش ۱۵. آیا آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ ...﴾ شامل ولایت فقیه هم می‌شود؟

تفسیرهای مختلفی در مورد «اولی الامر» در این آیه انجام گرفته است؛ از جمله:

۱. عموم مفسران شیعه «اولی الامر» را بر حسب روایات ماثور و بر حسب

۱. یوسف (۱۲)، آیه ۵۵.

۲. قصص (۲۸)، آیه ۲۶.

۳. مائده (۵)، آیه ۴۴.

۴. الف. تفسیر پیام قرآن، ج ۱۰ (قرآن مجید و حکومت اسلامی)؛

ب. ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه؛

پ. مکارم شیرازی، آیه‌الله ناصر، آیات ولایت در قرآن.

دلایل روایی

● پرسش ۱۶. آیا در نصوص دینی و به ویژه روایات اهل بیت دلیل محکمی

بر ولایت فقیه وجود دارد؟

فقها و متفکران اسلامی، برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی، به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات - و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته‌اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی‌های مفصّل است.

یکی از دلایل نقلی، مقبوله عمر بن حنظله است که در طول تاریخ مورد استناد فقیهان شیعه بوده است. در این روایت امام صادق می‌فرماید: «... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله^۱».

کلینی به سند خود از عمر بن حنظله روایت می‌کند: «از امام صادق پرسیدم: دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، پس به نزد سلطان یا قاضیان [حکومت‌های جور] جهت حل آن می‌روند؛ آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آنان مراجعه کند؛ در واقع به سوی طاغوت رفته و از او مطالبه قضاوت کرده است.

از این رو آنچه بر اساس حکم او [که خود فاقد مشروعیت است] دریافت می‌دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد؛ زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است. خداوند امر فرموده است: باید به طاغوت

کافر باشند [و آن را به رسمیت نشناسند] و می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾.

آن‌گاه پرسیدم: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می‌کنند و در حلال و حرام ما به دقت می‌نگرند و احکام ما را به خوبی باز می‌شناسند (عالم عادل)، مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و بر ما رد شده است و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است».

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقیهان شیعه است.

دلالت حدیث بر ولایت فقیه

مقبوله عمر بن حنظله مشتمل بر جنبه‌های ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می‌شمرد و احکام صادره از سوی آنها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می‌داند.

۲. جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی، شیعیان را به پیروی از فقیهان جامع شرایط مکلف می‌سازد.

۳. عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً»^۱، با وضوح و روشنی، بر نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی

۱. او را حاکم بر شما قرار دادم.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

دلالت دارد؛ زیرا هر چند ظاهر پرسش راوی در مسئله منازعه و قضاوت است؛ لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام است و سخن آن حضرت نیز عام می‌باشد. خصوصاً جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی، تعمیم یافته و شامل آنان نیز می‌شود.

قرینه‌های روشن دیگری نیز در پاسخ امام وجود دارد؛ از جمله:

۱. استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت‌ها به طور کلی؛

۲. امام دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را مطلقاً حرام شمرده، حکم آنها را باطل می‌داند؛ حتی اگر قضاوت آنان عادلانه و بر حق باشد؛ زیرا اصل چنین حکومت‌هایی در نگاه قرآن و اهل بیت نامشروع و مردود است. بنابراین تنها مراجعه به حکومت مشروع - که با انتصاب از ناحیه شارع مقدس است - مورد توصیه و تکلیف قرار گرفته است.

امام راحل در کتاب **ولایت فقیه** در تفسیر و تبیین این روایت، چنین می‌نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام به آیه شریفه به دست می‌آید، موضوع سؤال حکم کلی بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می‌شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی، برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام سؤال می‌شود که: آیا به سلاطین و قدرت‌های حکومتی و قضات رجوع کنیم؟ حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی -

نهی می‌فرمایند و دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود، نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن، اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته‌اند یا خانه‌اش را غارت کرده‌اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب‌کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی‌تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید.

هر گاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی، قدرت‌های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت‌ها و دستگاه‌های ناروا، به حقوق مسلم خویش رسید «فانما يأخذہ سحتاً و ان کان حقاً ثابِتاً له»، به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می‌شود مسلمانان از مراجعه به قدرت‌های ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند، خودداری کنند تا دستگاه‌های دولتی جائز و غیراسلامی، بسته شوند و راه به سوی ائمه هدی و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آنها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند... بنابر این تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ «قال: ينظران من كان منكم ممن كان روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا»؛ «[گفته‌اند:] در اختلافات به روایان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می‌شناسند، رجوع کنند».^۱

۱. ولایت فقیه، صص ۸۰-۷۷.

ایشان در جای دیگر می فرماید: «... این فرمان که امام صادر فرموده کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکماً» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان، تکلیفی معین نکرده و در نتیجه یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده، بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام اطاعت نمایند»^۱.

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع شرایط - علاوه بر منصب های ولایت در افتا، اجرای حدود و اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبه - در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می شود. بدیهی است امام شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده؛ بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی، به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم و در نتیجه مخالفت با حکم خدا است.

۱. همان، صص ۱۰۲ - ۱۰۶.

افزون بر این روایت، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به بعضی از آنها اشاره و شرح چگونگی دلالت آنها به منابع دیگر واگذار می شود:

۱. توقیع مبارک حضرت ولی عصر (عج): «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله»^۱.
۲. «العلماء حکام علی الناس»^۲.
۳. روایت امام حسین از حضرت امیر : «ان مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه»^۳.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸.

۲. مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ (از ابواب صفات قاضی)، ح ۳۳.

۳. همان، ح ۱۶.

۴. برای آگاهی بیشتر درباره دلایل روایی ولایت فقیه ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، بحث ولایت فقیه به استناد اخبار، صص ۱۴۸-۴۸.

بر خویش بودند - می فرمود: «آنکه لابد للناس من أمير برّ او فاجر يعمل فی امرته المؤمن»؛ «به ناچار مردم نیازمند وجود حاکم هستند؛ خواه نیکوکار و خواه بدکردار تا در حکومت او مرد با ایمان، کار خویش کند».^۱

سرّ نیاز به ولایت سیاسی در نقص و ضعف فرد انسانی نهفته نیست؛ بلکه در ضعف و نقص مجتمع انسانی است. بنابراین اگر جامعه‌ای از افرادی شایسته و حق‌شناس نیز فراهم آمده باشد، باز هم نیازمند حکومت و ولایت سیاسی است؛ زیرا اموری وجود دارد که مربوط به جمع می‌شود و نیاز به تصمیم‌گیری کلی و در سطح عمومی دارد و فرد - از آن جهت که فرد است - نمی‌تواند در این موارد تصمیم‌گیرنده باشد.

اختلاف نظام‌های سیاسی در اموری نظیر: شیوه توزیع قدرت، شرایط صاحبان قدرت، چگونگی احراز قدرت سیاسی، نقش و جایگاه مردم در واگذاری قدرت سیاسی و... است؛ و گرنه در اصل اینکه جامعه بشری نیازمند ولایت و زعامت سیاسی است، اتفاق نظر وجود دارد و تنها مخالف آن، آنارشیزست‌ها هستند که نه عدد معتنا بهی‌اند و نه دلیل موجهی دارند.

اما اینکه در اندیشه سیاسی شیعه، زعامت سیاسی در عصر غیبت به فقیه جامع شرایط واگذار شده، بدان جهت است که رسالت و وظیفه حکومت، تطبیق امور مسلمانان با تعالیم شریعت است. هدف حکومت دینی، تنها برقراری امنیت و رفاه به هر شکل و سامان نیست؛ بلکه باید امور جامعه و روابط و مناسبات آن با احکام، اصول و ارزش‌های دینی مطابق باشد و این مهم نیازمند آن است که مدیر جامعه اسلامی - در عین برخورداری از توانایی‌های لازم در عرصه مدیریت -

ولایت فقیه و عقل بشری

● پرسش ۱۷. فلسفه ولایت فقیه چیست؟

تبیین این مسئله به تحلیل دو نکته بر می‌گردد:

۱. چرا جامعه نیازمند زعامت و ولایت سیاسی است؟

۲. چرا در جامعه اسلامی این زعامت سیاسی، برای فقیه جامع شرایط قرار

داده شده است؟

جامعه انسانی از آن جهت که مشتمل بر افراد با منافع، علاقه‌ها و سلیقه‌های متعارض و مختلف است، به طور ضروری نیاز به حکومت دارد. اجتماع انسانی - هر چند در حد بسیار مختصر - نظیر یک قبیله یا روستا، نیازمند نظام و ریاست است. اصطکاک منافع، چالش میان افراد و اخلال در نظم و امنیت، مقولاتی است که وجود نهادی مقتدر و معتبر را جهت رسیدگی به این امور و برقراری نظم و امنیت ایجاب می‌کند. بنابراین، جامعه بدون حکومت یا دولتی که دارای اقتدار سیاسی لازم و قدرت برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری، اجرا و امر و نهی است، ناقص خواهد بود و دوام و بقای خویش را از دست خواهد داد.

امام علی در مقابل خوارج - که شعار «لا حکم الا لله» سر می‌دادند و بر نفی وجود حکومت و امارت اصرار ورزیده، مدعی حکومت مستقیم خدا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

آشناترین مردم به حکم خداوند در این موارد بوده و از فقاہت لازم در امور اجتماعی و سیاسی برخوردار باشد.

امام علی می فرماید: «أیها الناس ان احق الناس بهذا الامر أقواهم علیه و أعلمهم بأمر الله فیه»؛ «ای مردم! سزاوارترین مردم به امارت و خلافت کسی است که بدان توانا تر و در آن به فرمان خدا داناتر باشد».^۱

پس جامعه اسلامی، نیازمند ولایت و زعامت سیاسی است؛ همچنان که هر جامعه دیگری برای برطرف کردن بعضی از کمبودها و نواقص اجتماعی خویش و تأمین نظم و امنیت، محتاج آن است. این زعامت سیاسی به فقیه عادل توانا داده شده است؛ زیرا مدیریت جامعه اسلامی - افزون بر توانایی های مدیریتی - به اسلام شناسی و فقه شناسی نیز نیازمند است.^۲

لزوم عقلی ولایت فقیه

● پرسش ۱۸. از نظر عقلی وجود ولایت فقیه چه لزومی دارد؟

در این رابطه ادله عقلی متعددی وجود دارد. یکی از مباحث مهم «فلسفه سیاست»، همین است که زمامدار یا رهبران و کارگزاران حکومت در یک جامعه، چه کسانی و با چه خصوصیتی باید باشند؟ در پاسخ به این سؤال دو فرض قابل تصور است:

۱. هیچ معیار و ویژگی خاصی لازم نیست.

۲. وجود یک سری ویژگی ها و خصوصیات لازم است.

بطلان فرض اول کاملاً روشن است؛ روش عقلی این است که برای ابتدایی ترین سطوح مدیریت در جامعه، در جست و جوی افراد ذی صلاح با ویژگی های خاصی بود؛ چه رسد به مدیریت کلان اجتماعی که سرنوشت یک ملت را در ابعاد گوناگون رقم می زند. بنابراین فرض دوم تعیین می یابد. در فرض دوم یک سری ضوابط و ویژگی های عام هست که هر عقل سلیمی وجود آنها را بایسته و لازم می داند؛ از قبیل: دانش و بینش سیاسی و اجتماعی، تدبیر و قدرت مدیریت.

اما آیا این مقدار برای رهبری یک جامعه کافی است؟ افزون بر آن، دانش و بینش و تدبیر بر اساس چه اصول و هنجارهایی مورد نظر است؟ جواب این سؤال در گرو درک اهداف تشکیل یک حکومت و خاستگاه و پایگاه ارزشی و مکتبی آن است. از همین جاست که اندیشه های سیاسی مختلفی بروز نموده و پاسخ های متفاوتی در پاسخ به پرسش های فوق ارائه می شود که نظام های سیاسی خاصی، مبتنی بر آن اندیشه ها پیشنهاد می گردد. شایان توجه است که حکومت اسلامی، نظامی مبتنی بر احکام و ارزش های الهی است و در آن: جست و جوی سعادت دنیا و آخرت انسان ها ملاحظه شده است. راه تأمین این هدف نیز در احکام و ارزش های الهی، مشخص شده است.

شرایط رهبری

کسی که در رأس چنین حکومتی قرار می گیرد - علاوه بر دارا بودن شرایط عام لازم برای رهبری یک جامعه - باید از دو ویژگی دیگر نیز برخوردار باشد:

۱. شناخت دقیق نظام حقوقی و احکام و هنجارهای الهی و توان کشف و استنباط آنها از منابع و مصادر اصلی در برخورد با مسائل گوناگون (فقاہت)؛

۱. همان، خطبه ۱۷۳.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی.

۲. تعهد و التزام و پای بندی به احکام الهی (عدالت) و دوری از اوصاف رذیله و اجتناب از دنیاپرستی و هواخواهی (تقوا).

از حضرت اباعبدالله نقل شده است: «... مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه!»؛ یعنی، جریان امور و احکام باید به دست عالمان ربانی باشد که نسبت به احکام و حلال و حرام الهی پایبند و وفاداراند.

از این رو قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در اصل یکصد و نهم شرایط رهبر را چنین معرفی می‌کند:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

بنابراین لزوم عقلی ولایت فقیه با کشف ماهیت حکومت دینی و اهداف و کارویژه‌های آن روشن می‌شود. و به خوبی آشکار می‌شود که عقل برهانی نه تنها با ولایت فقیه سازگاری دارد که خود از دلایل آن است و دلایل عقلی متعددی بر اثبات آن اقامه شده است؛ از آن جمله اصل تنزل تدریجی و حاکمیت اصلح است.

اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی‌های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه امری ضروری است.

۲. ولایت بر اموال، اعراض و نفوس مردم، از شئون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال مشروعیت می‌یابد.

۳. خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم و امامان معصوم داده است.

۴. احکام اسلام جاودان است و باید در همه زمان‌ها و مکان‌ها اجرا گردد.

۵. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم در رأس آن باشد.

۶. در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محروم‌اند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی اسلام صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید.

با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می‌شود؛ یعنی، با توجه به ابدی بودن احکام اسلامی، از راه عقل کشف می‌کنیم که چنین اذن و اجازه‌ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

از این رو اگر فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک‌ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مواهب حکومت معصوم محروم باشند، باید به دنبال نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین حکومت به حکومت امام معصوم باشند.

کسی که بیش از سایر مردم واجد این شرایطی می‌باشد، فقیه عادل زمان شناس و قادر به مدیریت کلان اجتماعی است. بنابراین او باید رهبری جامعه را عهده‌دار شود و حکومت را به سوی اهداف مطلوب سوق دهد.

● پرسش ۱۹. در روایات آمده است که «عقل حجت باطنی است»؛ بنابراین با وجود این حجت باطنی، دیگر ولایت فقیه لغو و بیهوده است؛ چرا که با وجود عقل دیگر انسان نیاز به چیزی ندارد.

در این باره توجه به چند نکته ضروری است:

یکم. روایت عمده‌ای که سخن از حجت ظاهر و باطن دارد، وصیت حضرت امام موسی بن جعفر به «هشام بن حکم» است. این روایت در کتاب بحارالانوار^۱، از کتاب تحف العقول نقل گردیده است. حدیث فوق، بسیار طولانی و دارای حکمت‌ها و اندرزهای فراوانی است. در قسمتی از آن آمده است: «... یا هشام! ان لله علی الناس حجتین: حجة ظاهره و حجة باطنه؛ فاما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول...»؛ «... ای هشام! همانا خداوند دو گونه حجت بر انسان‌ها قرار داده است: یکی حجت ظاهر و دیگری حجت باطن. حجت آشکار همان رسول و انبیا و ائمه هستند. حجت نهان، عقول است...».

گفتنی است که نه در این روایت و نه در هیچ حدیث دیگری، عقل و حجت درونی، مکفی از امور دیگر یا برتر از حجت آشکار و بیرونی (انبیا و ائمه) قلمداد نشده است؛ بلکه اگر عقل برتر و یا مکفی از هدایت‌های وحیانی و حاملان آن بود و با وجود آن انسان حاجت به چیز دیگری نداشت، فرستادن رسولان و انزال کتاب‌های آسمانی لغو می‌نمود و انجام آن بر خداوند حکیم، قبیح و محال شمرده می‌شد.

یکی از فلسفه‌های اساسی بعثت پیامبران، این است که نارسایی‌های عقل را جبران کنند و آنجا که شاهباز اندیشه قدرت پرواز ندارد، از طریق وحی انسان‌ها را هدایت کنند و آنچه را برای عقل درک‌پذیر نیست، به بشر بنمایانند و او را

از ضلالت و گمراهی نجات بخشند. بنابراین اساساً فروغ هدایت پیامبران بسی فراخ‌تر و فراتر از جلوه تابش عقل است.

دوم. مفاد این روایت آن است که: خداوند بر مردم دو حجت دارد؛ یعنی، خداوند بر اساس دو نعمتی که به انسان‌ها داده است، بر آنان احتجاج می‌کند و از آنها حساب می‌کشد. بنابراین هر انسانی در پیشگاه الهی بر اساس حجت‌های الهی محاکمه می‌شود و این حجت‌ها دو دسته‌اند:

۱. حجت بیرونی؛ خداوند بر اساس آنچه به وسیله انبیا و ائمه فرستاده است و آنان به مردم ابلاغ و تبلیغ کرده‌اند، سؤال خواهد کرد. از جمله آنها مسئله «ولایت و حکومت» و یا «حجیت فتوا و حکم مجتهد اعلم در عصر غیبت» است؛ چرا که فقیه عادل بر حسب روایات متعدد، جانشین پیامبر و ائمه است. در روایتی از پیامبر اکرم آمده است: «اللهم ارحم خلفائی! قیل: یا رسول الله! و من خلفاؤک؟ قال: الذین یأتون من بعدی یروون عنی حدیثی و سنتی»^۱؛ «خدایا! جانشینان مرا مشمول رحمت خود قرار ده! پرسیده شد: جانشینان شما کیانند؟ فرمودند: آنان که پس از من می‌آیند، سخنان و سنت مرا باز می‌گویند».

در روایت دیگر از آن حضرت آمده است: «الفقهاء امناء الرسل»^۲؛ «فقیهان امین پیامبرانند...».

۲. حجت درونی؛ در مواردی که شخصی نسبت به حکم شرع، جاهل بوده و در جهالت مقصر نبوده و امکان دسترسی به حجت خارجی را نداشته است؛ و یا از مسائلی است که شارع درباره آن حکم نداده است؛ چنانچه عملش منطبق با عقل و فطرت باشد، حجت باطنی قابل قبول است؛ وگرنه مستحق مؤاخذه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶.

۱. ج ۷۸، ص ۳۰۰، باب ۲۵، ح ۱ و نیز: ج ۱، ص ۱۳۷، باب ۴، ح ۳۰.

و عقوبت می‌باشد. بنابراین وجود حجت درونی، نافی حجت خارجی نیست و هر دو یار و همراه یکدیگرند.

سوم. عقل و خرد مراتب و درجات متفاوتی دارد. در یک تقسیم‌بندی می‌توان عقل را به دو قسم تقسیم کرد:

۱. **خردورزیده و متخصص؛** چنین خردی با آموزش و استمداد از منابع مختلف معرفتی - چون دین، شهود، برهان و تجربه - ورزیدگی یافته و توان کارشناسی دقیق و عالمانه در یک یا چند حوزه یافته است.

۲. **خرد ناورزیده؛** چنین عقلی در مراحل بدوی خود باقی مانده و رشد و بالندگی قابل توجهی نیافته است. به حکم عقل و شرع خرد ناورزیده، باید از خرد ورزیده تبعیت کند. رجوع به متخصص و تبعیت از فقیه در حقیقت تبعیت از عقل است اما عقل ورزیده.

چهارم. ولایت و حکومت از لوازم همه جوامع بشری است و وجود عقل و خرد و فرزاندگی در افراد، آنان را بی‌نیاز از آن نمی‌کند.

● **پوش ۲۰.** ولی فقیه اول باید دلیل و مدرک ارائه کند و بعد فتوا و دستور؛ و هر شخصی باید بر اساس عقل خود تصمیم بگیرد و گرنه بر خلاف احادیثی است که عقل را حجت باطنی می‌داند!

ابتدا باید توجه داشت که عقل دارای مراتب و تقسیماتی به اعتبارات مختلف است؛ از قبیل:

یک. عقل بدوی

مراد از عقل بدوی، برخورد ابتدایی عقل با یک مسئله است. چنین عقلی

خطاهای بسیاری دارد و گاهی بر خلاف احکام صریح دین حکم می‌راند. با کمال تأسف افرادی با اتکا به چنین عقلی، در مسائل دینی حکم می‌رانند و عقل خویش را بر حکم دینی، ترجیح داده و آن را ضد عقل می‌خوانند. این رویکرد بسیار خطرناک و زمینه‌ساز آسیب‌های بزرگی می‌باشد.

دو. عقل مستقر

مقصود از عقل مستقر، داوری خرد پس از ژرف‌کاوی‌های دقیق و همه‌جانبه با استفاده از ابزارهای لازم و به کارگیری روش منطقی تحقیق است. این رویکرد غالباً بدون تخصص در دایره موضوعی که انسان بر آن داوری می‌کند، امکان ندارد. به عنوان مثال مجتهد یا ولی فقیه - که در افتا از عقل و خرد خویش بهره می‌برد - هرگز بدون تخصص در چهارده علم اسلامی معهود در حوزه‌های علمیه؛ یعنی، بدون تسلط بر منابع و بدون مهارت در روش شناسی فهم و استنباط از نصوص و منابع دینی، قادر به فتوا دادن نیست.

سه. عقل ظنی

عقل ظنی داوری نامبرهن و غیر قطعی خرد است. این گونه داوری‌ها در میان افراد ناورزیده و غیر متخصص، بسیار رایج و معمول است و در بسیاری از موارد بدون آنکه بر اساس براهین و حجت‌های قاطع به داوری برخیزند؛ نسنجیده و با اندک توجهی، حکم می‌رانند. این نوع داوری ارتباط وثیقی با همان «عقل بدوی» و نامستقر دارد.

چهار. عقل قطعی

منظور از آن حکم قطعی و خلل‌ناپذیر خرد است و آن نیز چند قسم می‌باشد؛ از جمله:

۱. **عقل قطعی بدیهی؛** یعنی، احکامی که ذهن صرفاً با تصور صحیح موضوع

و محمول، بدون نیاز به تأمل و تحقیق صادر می‌کند؛ مثل آنکه «اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است».

۲. **عقل قطعی نظری**؛ یعنی، اموری که عقل بدون بررسی و یافتن مبانی و مقدمات قطعی پیشین و چینش منطقی آنها، قادر به صدور حکم قطعی نیست؛ مثل حکم عقل به «حدوث جهان» که بدون استناد به مبانی نظری قطعی ممکن نیست.

اکنون این سؤال پدید می‌آید که منظور از این که «ولی فقیه باید اول دلیل ارائه کند و بعد فتوا و نیز شخص باید خودش و بر اساس عقل خود تصمیم بگیرد، نه فتوای فقیه؛ و گرنه بر خلاف احادیث یاد شده عمل کرده است» چیست؟ در این صورت چند فرض متصور است:

الف. اگر رأی ولی فقیه بر خلاف عقل قطعی بدیهی باشد، چه مدرکی ارائه کند و چه نکند، قابل عمل نیست.

ب. اگر سخن ولی فقیه برخلاف عقل بدوی و ظن نامعتبر باشد، در این صورت رأی او باید تبعیت شود؛ زیرا او بر اساس حجت شرعی سخن می‌گوید و نمی‌توان با اتکا به عقل ظنی و غیر حجت، با سخن او مخالفت کرد.

ج. اگر سخن ولی فقیه بر خلاف عقل مستقر و عقل نظری باشد، در این جا نیز مسئله صورت‌های مختلفی دارد:

۱. اگر او به استناد ادله و با پویش روش‌ها و مستندهای ویژه استنباط حکم و بررسی‌های کارشناختی، نسبت به موضوعی سخنی بگوید و در عین حال دیگری آن را مخالف عقل و اندیشه خود بپندارد.

اگر آن شخص، متخصص و کارشناس در استنباط حکم شرعی نباشد، حق مخالفت ندارد؛ زیرا او هر اندازه در مسئله بیندیشد - با توجه به عدم تخصص

و عدم آشنایی دقیق با نصوص دینی و چگونگی دلالت و حجیت آنها و عدم آشنایی با روش‌شناسی کشف احکام - نمی‌تواند مسئله را به خوبی هضم و فهم نماید و به ژرفای آن راه یابد. این مسئله هم امری عقلایی در تمام امور زندگی بشر است، و هم عقل و شرع حکم می‌راند که غیر متخصص به ناچار باید از عالم و متخصص پیروی کند.

پس کنار زدن خرد ناورزیده و عقل خام در اینجا و پذیرش قول عالم و متخصص؛ در واقع به معنای تسلیم شدن عقل ناورزیده در برابر عقل و خرد ورزیده، مضبوط، عالمانه و روش‌مند است و نباید آن را مخالف با روایت ذکر شده، برشمرد؛ بلکه عین عمل به آنها است و تخلف از آن به معنای تخلف عقل فروتر از خرد فراتر است.

۲. اگر شخص مخالف، مجتهد و متخصص در تشخیص احکام الهی است و با خردورزی عالمانه و تحقیق و ژرف اندیشی، دیدگاهی مغایر با نظر ولی فقیه اختیار نموده است؛ در این صورت مسئله دو صورت دارد:

۱-۲. اگر در غیر احکام حکومتی است؛ مجتهد مخالف باید بر اساس نظر خود عمل کند. پس اگر رأی و استنباط او عین صواب بود، دو پاداش دارد؛ زیرا هم سعی کرده و هم به حکم واقعی دست یافته است و اگر بر خطا بود، یک پاداش می‌برد.

۲-۲. اگر دیدگاه او مغایر حکم حکومتی ولی فقیه بود، در این صورت باید از حکم ولی امر تبعیت کند؛ زیرا مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومتی، نیازمند وحدت رویه است و نمی‌شود هر کسی دیدگاه خود را ملاک قرار داده و بر اساس آن عمل کند. به عنوان مثال اگر جنگ پیش آمد و ولی فقیه اعلان جنگ داد، نمی‌توان با اتکای به مخالفت نظری، به مخالفت عملی پرداخت و جامعه را

● پرسش ۲۱. اگر ولایت‌فقیه، مسئله‌ای عقلانی است، پس چرا هنوز برخی آن را رد می‌کنند؟

در پاسخ لازم است به چند نکته کلیدی و مهم اشاره شود:

یک. عقلانیت دینی

آنچه که در ادله «ولایت‌فقیه» به عنوان «ادله عقلی» استفاده می‌شود، بر اساس «عقلانیت دینی» است؛ نه «عقلانیت سکولار». بین این دو تفاوت‌های بسیار زیادی وجود دارد و مبنا قرار دادن هر کدام، دارای نتایج مختلفی است. عقلانیت سکولار، اساساً دخالت خدا و دین در زندگی انسان را نفی می‌کند و انسان را خرد بسنده می‌داند. این نگرش را در اصطلاح راسیونالیسم (Rationalism) یا خرد بسندگی می‌نامند.

در چنین نگرشی، نقش دین در مدیریت اجتماعی نفی می‌شود و نه تنها ولایت‌فقیه؛ که ولایت معصومان و پیامبر و خدا نیز منتفی اعلام می‌شود.

از طرف دیگر اساس عقلانیت سکولار، خرد ابزاری (Instrumental Reason) است که قادر به کشف حقیقت و در جست‌وجوی آن نیست و اعتبار نظری ندارد؛ بلکه در پی سامان‌دهی عملی امور بر وفق مراد و پسند انسان و رساندن آدمی به خواسته‌های دنیایی‌اش می‌باشد.

در برابر این انگاره اندیشه‌های الهی و فلسفه‌های توحیدی مدعی وجود مرتبه متعالی‌تری از عقل هستند که تنها عمل و عنایت آن، شکل دادن به جهان - آن چنان که آدمی خوش می‌دارد و می‌پسندد - نیست؛ بلکه می‌تواند در کشف جنبه‌هایی از حقیقت نیز به کار آید. از طرفی عقل عملی - بنابر تصریح نصوص دینی - علاوه بر تدبیرگری در امر معاش؛ کارکردی عمده‌تر و مانا‌تر نیز دارد

گرفتار تشنگی و سستی نمود. این حقیقتی است که هم عقل و حکمت عملی بر آن حکم می‌راند و هم شرع و دین، و هم در تمام جهان سیره عقلایی چنین است.

لزوم ارائه مدرک

درباره اینکه ولی‌فقیه نخست باید شواهد و مدرک ارائه دهد، گفتنی است که همواره ولی‌فقیه باید ادله و شواهد را بررسی کند و چه بسا در مسائلی با کارشناسان و متخصصان مشورت نموده و سپس تصمیم بگیرد و فتوا یا حکم صادر نماید. اما اینکه لزوماً در هر مسئله‌ای اول مدارک را ارائه کند، به چند دلیل غیرقابل قبول است:

یکم. هیچ دلیل عقلی و شرعی بر چنین لزومی - آن هم به طور عام - وجود ندارد.

دوم. شیوه عقلایی در طول تاریخ و در میان تمام ملل، این نبوده و نیست که در همه اموری که یک متخصص و یا مقام معتبری حکمی صادر کند، از او در ابتدا دلیل بخواهند؛ بلکه این تصمیم اصلاً شدنی نیست.

سوم. در برخی از موارد، مصالح جامعه اقتضا می‌کند علل یک حکم در سطح عمومی مخفی بماند.

چهارم. به فرض ولی‌فقیه بخواهد در هر مسئله‌ای ابتدا ادله و مستندات حکم یا فتوای خود را ارائه دهد، این سؤال پیش می‌آید که این ادله را باید به چه کسی ارائه کند؟ اگر مقصود ارائه کردن به عموم مردم است، بسیاری از این مستندات برای عموم قابل فهم نیست؛ ولی در بعضی موارد خوب و مناسب است. اما اگر برای کارشناسان و متخصصان است، در مواردی، چنین چیزی انجام می‌شود؛ ولی کلیت ندارد و نمی‌توان به آن جنبه دستوری عام و همیشگی داد.

و آن راه‌یابی به حوزه ارزش‌ها، اخلاقیات و تدبیر برای سعادت فرجامین و زندگی ابدی (معاد) است. در نگاه دینی حتی همه فعالیت‌های قسم اول (معاش) نیز در این راستا قرار می‌گیرد و هویت و معنا می‌یابد.

دو. عقلانیت ابزاری

مشکل اساسی «عقل ابزاری» در بی‌التفاتی به غایت‌شناسی و نادیده انگاشتن جهت حرکت و در سوگم‌کردگی آن است. یکی از ویژگی‌های «عقلانیت ابزاری» این است که در انتخاب هدف و برنامه‌ریزی، تنها و تنها بر «عملی بودن» و «کارآمدی» تأکید دارد. عملی بودن مفهومی فراخ‌تر از امکان داشتن است و حامل مفاهیمی چون: آسان بودن، کم‌خرج بودن و سودمندی مادی و این جهانی نیز می‌باشد.

به این ترتیب مفاهیمی مثل «وظیفه» و «تکلیف» - بدون منظور کردن نتایج عاجل - در نظام واژگانی این عقل جایی نخواهد داشت. اما از نگاه شریعت‌های دینی، مفهوم «عقل و عقلانیت»، صرفاً در مفاهیمی مانند «کارآمدی»، خلاصه و منحصر نمی‌شود. گاهی مفهوم وظیفه، بر کل مفهوم کارآمدی، سودمندی عاجل و مانند آن حکومت می‌کند؛ یعنی، چه بسیار که رفتار و موضعی در مقیاس و قاموس «عقل مدرن»، رفتاری غیرکارآمد و غلط قلمداد؛ اما از منظر انجام وظیفه، درست باشد.

بنابراین کسانی که از منظر عقلانیت ابزاری و سکولار، به مسائل اجتماعی و سیاسی می‌نگرند، ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و ولایت‌فقیه جامع شرایط را - که در حیطه مؤلفه‌های عقلانیت سکولار نیست - بر نمی‌تابند.

سه. مقدمات احکام عقلی

از آنجا که احکام عقلی، مبتنی بر تصور و درک صحیح موضوع و مقدمات است؛ جهل و یا فهم و تصور ناصحیح مقدمات، مانعی در شناخت عقل محسوب می‌شود. بر این اساس، کسانی که درک و شناخت صحیحی از آموزه‌های سیاسی-اجتماعی دین مبین اسلام ندارند یا تنها راه شناخت را حس و تجربه می‌دانند؛ از دیدگاهی مادی به جهان می‌نگرند و برای انسان تنها غایاتی مادی و این جهانی باور دارند و برای وحی و شریعت جایگاهی قائل نیستند. حال اینان چگونه می‌توانند به ضرورت «ولایت‌فقیه» برای اداره و رهبری جامعه اسلامی در عصر غیبت پی ببرند؟!

بر این اساس درک ولایت‌فقیه از طریق عقل، در گرو توجه به مسائل یاد شده است. امام خمینی می‌فرماید: «قضیه ولایت‌فقیه، بعد از تصور اطراف، موضوع، محمول و مورد آن، به گونه‌ای روشن است که از مسائل نظری شمرده نمی‌شود و احتیاجی به بحث و دلیل ندارد».^۱ لیکن فهم و درک این امر بدیهی، مبتنی بر جهان‌بینی دینی، عقلانیت اسلامی و شناخت ماهیت و قلمرو اجتماعی آن است.^۲

۱. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷.

۲. جهت مطالعه بیشتر ر. ک:

الف. اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی؛

ب. جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه‌ها، ص ۵۵۸؛

پ. خسروپناه، عبدالحسین، کلام جدید، ص ۶۳.

ولایت او چیست؟ پس ولایت فقیه از جهتی کلامی است و از جنبه دیگر فقهی. هر مسئله کلامی که به رفتار انسان مرتبط است، چنین می‌باشد؛ مانند مسئله امامت معصوم که از یک جهت کلامی و از جهت دیگر فقهی است. جهت کلامی آن قبلاً ذکر شد و جهت فقهی آن، مانند اینکه حکم بغات (کسانی که علیه امام به مبارزه مسلحانه برخیزند) چیست؟ وظیفه متقابل امام و مردم چیست؟ و... مسئله ولایت فقیه از این نظر که یک بحث فقهی نیز به شمار می‌رود، فقها در نوشته‌ها و مباحث فقهی خود از آن بحث کرده‌اند. شکی نیست که در مسائل مربوط به فقه (یا همان فروع دین)، تقلید نه تنها جایز؛ بلکه نسبت به بسیاری از افراد لازم است.^۱

● پرسش ۲۳. نظر آیه‌الله تبریزی را در مورد ولایت فقیه بیان کنید.

آیه‌الله تبریزی قائل به ولایت فقیه از راه حسبه به معنای وسیع آن است. ایشان در کتاب **صراط النجاة** این گونه امور را به دو دسته تقسیم کرده است:

۱. امور حسبیه به مفهوم مضیق،^۲ امور حسبیه به معنای موسع.^۲

«حسبه» در لغت به معنای اجر و ثواب است و در اصطلاح فقهی، به کارهایی گفته می‌شود که شخص یا نهاد خاصی، متولی آنها نیست و از دیگر سو می‌دانیم که خداوند راضی نیست این امور بر زمین بماند؛ مثل سرپرستی اطفال

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. جوادی آملی، عبدالله، **ولایت فقیه (ولایت فقاها و عدالت)**، ص ۱۴۳ و ۱۴۴ و صص ۳۵۱ - ۳۵۹.

ب. مصباح یزدی، محمدتقی، **نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه**، ص ۷۹ به بعد.

پ. همان، **پرسش‌ها و پاسخ‌ها**، ج ۱.

۲. **صراط النجاة**، ص ۱۰ و ۱۲.

«ولایت فقیه» و دیدگاه فقهاء

● پرسش ۲۲. آیا ولایت فقیه، یک مسئله کلامی است یا مسئله فقهی و تقلیدی؟

ولایت فقیه دارای جنبه‌های مختلف است: از جهتی مسئله‌ای کلامی و از جنبه دیگر جزء فقه است:

یکم. مسائل علم کلام از دو ویژگی برخوردار است:

۱. مربوط به خدا و افعال و صفات او می‌شود.

۲. دفاع از دین در برابر شبهات به شمار می‌آید.

مسئله ولایت فقیه هر دو ویژگی را دارا است: از یک طرف مربوط به فعل خداوند است و آن اینکه آیا خدا همان‌گونه که پس از رحلت پیامبر اکرم، جانشینی در امر حکومت نصب کرده، در زمان غیبت امام معصوم نیز جانشینی برگزیده است؟ از طرف دیگر مسئله ولایت فقیه، مورد شبهات کلامی فراوانی است؛ مانند اینکه آیا حکومت فقیه در عصر حاضر می‌تواند کارا باشد؟ آیا ولایت فقیه با آزادی سازگار است و... که پاسخ به آن از وظایف علم کلام است.

دوم. هر آنچه به رفتار انسان و وظیفه عملی او ارتباط پیدا می‌کند، جزء فقه است و مسئله ولایت فقیه، دارای این ویژگی نیز می‌باشد. مانند اینکه آیا تصدی ولایت بر فقیه واجب است؟ حیطة وظایف او چیست؟ وظیفه مردم در برابر

بی سرپرست و حفظ اموال آنان، دفن مسلمانی که خویشاوند ندارد، حفظ اموال اشخاص غایب و....

از نظر فقهی، مسؤولیت این گونه کارها، بر عهده فقیه عادل است و یا حق تصدی این مسؤولیت‌ها به طور متیقن با فقیه عادل است. اگر او در دسترس نبود، بر عهده مسلمانان عادل و در غیر این صورت بر عهده دیگر مسلمانان است. بنابراین با وجود فقیه عادل، دیگران حق تصرف در امور حسیبه را ندارند.

حال آیا اداره جامعه اسلامی و امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - که قطعاً در سرنوشت دنیوی و اخروی مردم دخالت دارد - از امور حسیبه است یا اینکه شارع، اصلاح نظام آموزشی، قانون‌گذاری، امور فرهنگی و عدالت اجتماعی و... را به حال خود واگذارده و انجام آنها را خواستار نشده است؟!

مسئلاً این گونه امور از مهم‌ترین اموری است که اگر متصدی نداشته باشد، جامعه دچار بیشترین هرج و مرج و انحراف می‌شود. پس چطور ممکن است حفظ مال کودکان بی سرپرست و اشخاص دیوانه یا غایب، از اموری باشد که خداوند به ترک آنها راضی نبوده و بر فقیه عادل تصدی این امور واجب باشد؛ ولی حفظ اموال عمومی، حفظ جان و مال و ناموس مسلمانان، حفظ مرزهای کشور و برپایی حکومت عدل - که در سایه آن احکام دین در جامعه پیاده شود - مورد توجه خداوند نباشد؟! آیا می‌توان گفت: خداوند نسبت به اموال ایتم‌ها اهتمام دارد؛ ولی نسبت به حفظ کیان مسلمین اهتمام ندارد؟

هرگز نمی‌توان گفت که دین، تصدی حقوق فردی جزئی را بر عهده فقیه می‌داند؛ ولی نسبت به حقوق عمومی و اداره جامعه اسلامی نظری ندارد.

آیا باور کردنی است که اسلام هر گونه تسلط کافران را بر مسلمانان ممنوع

کرده باشد ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾^۱؛ ولی نسبت به تشکیل جامعه‌ای مستقل و ایمن از خطر دشمنان داخلی و خارجی، بی تفاوت باشد؟! بنابراین تشکیل حکومت از بارزترین مصادیق امور حسیبه و از اهم واجبات است و فراهم کردن مقدمات آن نیز واجب می‌باشد. دلیل این مطلب را می‌توان در دو مقدمه خلاصه کرد:

یکم. خداوند راضی نیست مصالح و احکام وابسته به حکومت اسلامی از بین برود.

دوم. انجام دادن این مهم بر عهده فقیه است؛ زیرا از ادله شرعی، می‌فهمیم که شرط تصدی حکومت دینی، فقاقت است و قدر مسلم آن است که فقیه می‌تواند آن را تصدی و سرپرستی کند؛ زیرا اصل بر این است که هیچ کس بر دیگری حق امر و نهی ندارد؛ مگر آنکه از طرف خداوند مجاز باشد. بنابراین روشن می‌شود که سرپرستی امور حسیبه، با تأسیس حکومت دینی و زعامت ولی فقیه، پیوندی ناگسستنی دارد.^۲

آیه‌الله تبریزی در این زمینه می‌فرماید: «شارع راضی به تصدی امور مسلمانان توسط ظالم فاسق نیست. بر مسلمانان قطع ایادی ظلمه - در صورت تمکن - واجب است و ایجاد امنیت برای مؤمنان، از اهم مصالح می‌باشد و حفظ آن واجب است. اگر فقیه صالح یا مأذون از جانب فقیه، تصدی امور مسلمانان را بر عهده گرفت، دیگران حق تضعیف وی را ندارند و وجوب اطاعت متصدی در امور راجع به انتظام جامعه، بعید نیست. محدوده اختیارات وی از حفظ حوزه اسلام و مسلمین تجاوز نمی‌کند».^۳

۱. نساء (۴)، آیه ۱۴۱.

۲. حسینی حائری، سید کاظم، ولایة الامر فی عصر الغیبة، ص ۹۶.

۳. تبریزی، آیه‌الله شیخ جواد، ایصال الطالب الی التعلیق علی المکاسب، قم، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۳۶-۴۰.

بنابراین عمده اختلاف‌ها، در حدود و ثغور آن و اختیارات ولی‌فقیه و چگونگی اثبات آن می‌باشد.

حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در این زمینه فرموده است: «ولایة الفقیه فی قیادة المجتمع و ادارة المسائل الاجتماعیه فی کل عصر و زمان، من ارکان المذهب الحق الاثنی عشری، و لها جذور فی اصل الامامة...»؛ «ولایت‌فقیه و رهبری جامعه و اداره کردن شئون اجتماعی در هر عصر و زمان از ارکان مذهب حقه اثنی عشری است و ریشه در اصل امامت دارد. پس اگر کسی از راه دلیل خلاف آن را معتقد شود، معذور است؛ ولی در عین حال برای او جایز نیست که تفرقه و اختلاف ایجاد کند».^۱

● پرسش ۲۴. چگونه ولایت‌فقیه را در امتداد ولایت ائمه می‌دانیم؛ در حالی که برخی از علمای بزرگ اعتقاد به چنین ولایتی نداشتند؟

بر اساس تصریح برخی از فقهای بزرگ شیعه، اصل ولایت‌فقیه، مورد اتفاق یا حداقل از نظرات مشهور بین فقیهان شیعه است.

مرحوم نراقی از علمای قرن (۱۲۴۵ هـ) می‌نویسد: «ولایت‌فقیه فی الجملة بین شیعیان اجماعی است و هیچ یک از فقها فی الجملة در ولایت‌فقیه اشکال نکرده است».^۱

ابن ادریس از فقهای قرن ششم هجری می‌نویسد: «ائمه همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند».^۲

صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶ هـ) می‌فرماید: «کسی که در ولایت‌فقیه و سوسه کند، طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین را نفهمیده است».^۳

امام خمینی نیز در این زمینه می‌فرماید: «موضوع ولایت‌فقیه، چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود... همه علمای تبعیت کردند... مرحوم کاشف الغطاء بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند... مرحوم نراقی همه شئون رسول الله را برای فقها ثابت می‌دانند. آقای نائینی نیز می‌فرمایند: این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می‌شود... این مسئله تازگی ندارد...».^۴

۱. نراقی، احمد، عوائد الایام، ص ۱۸۶.

۲. ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۲۵.

۳. جواهر الکلام، ج ۲، ص ۳۹۸.

۴. امام خمینی، ولایت‌فقیه، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.

۱. اجوبة الاستفتانات، الجزء الاول، ص ۱۸، دار الوسیله، ۱۴۱۶ هـ.

آن است که وجود عصمت برای رهبر و پیشوای سیاسی، بسیار خوب و مفید است و با وجود شخص معصوم، هیچ فرد دیگری، حق حکم‌رانی و ولایت ندارد. حال اگر شخص معصوم وجود نداشت و یا در غیبت به سر می‌برد، چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری و ولایت طاغوت تن دهند؟ و یا باید بهترین کسی که از نظر علم، زهد، تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد، به رهبری برگزینند؟

در واقع با وجود معصوم، باید خود او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان (عج)، ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را به دست گیرد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشسیسم و یا ناچار به پیروی از طاغوت نشود. این مسئله هم از نظر عقلی پذیرفته شده و مورد تأیید است و هم نصوص دینی بر آن صحه می‌گذارد.

ناگفته نماند خطا دو گونه است:

یکم. خطاهای فاحش و روشنی که حداقل برای عموم کارشناسان مسائل دینی، سیاسی و اجتماعی، بطلان آن روشن است. کسی که مرتکب چنین خطاهایی بشود، دارای شایستگی رهبری نیست و ولایت ندارد.

دوم. خطاهای پیچیده و کارشناختی که در میان کارشناسان نیز چندان روشن نیست و معمولاً مورد اختلاف آرا و نظرات است. در این صورت نمی‌توان با قاطعیت حکم کرد که نظر کدام یک صحیح است؛ زیرا هر کس بر اساس مبانی پذیرفته شده خود، حکم می‌راند. این‌گونه موارد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد به چشم می‌خورد و ولی فقیه هم یکی از آرای متفاوت را بر می‌گزیند. از طرف دیگر در چنین مواردی، چاره‌ای جز این نیست که یک رأی ملاک عمل قرار گیرد؛ زیرا کنش اجتماعی و سیاسی نیازمند وحدت رویه است و

ولایت فقیه و خطاپذیری

● پرسش ۲۵. کسی که اشتباه می‌کند و معصوم نیست، چگونه می‌تواند ولایت داشته باشد؟

ولایت مراتبی دارد و بسیاری از مراتب آن هیچ ارتباطی با عصمت ندارد؛ مثل ولایت پدر بر فرزندان، شوهر بر زن، قیّم بر صغیر و... قرآن مجید مواردی از ولایت را ذکر می‌کند که لزوماً مشروط به عصمت نیست؛ مثلاً می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^۱؛ «برخی از مؤمنان بر دیگری ولایت دارند».

یا ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^۲؛ «همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که آنان را پناه داده و یاری کردند، برخی بر بعضی دیگر ولایت دارند».

از سوی دیگر یکی از اقسام ولایت «زعامت و رهبری سیاسی» است. اکنون این سؤال پدید می‌آید که آیا این مرتبه از ولایت، عصمت می‌خواهد؟ پاسخ

۱. توبه (۹)، آیه ۷۱.

۲. انفال (۸)، آیه ۷۲.

در غیر این صورت جامعه دچار هرج و مرج می‌شود. ضمن آنکه از نظر فکری، راه تحلیل و نقد و بررسی سالم برای همگان باز است؛ اما نظم و انضباط اجتماعی مستلزم وحدت رویه و عمل است؛ همچنان که در تمام نظام‌های سیاسی این‌گونه عمل می‌شود و از آن گریزی نیست.

بنابراین در فرض فقدان معصوم یا غیبت او، هیچ راهی برای به صفر رساندن خطا وجود ندارد. از طرفی نمی‌توان به آنارشیسم و هرج و مرج تن داد و لاجرم باید یک رأی مورد تبعیت قرار گیرد.

گفتنی است امامان مرجعیت کامل دینی را در تمام ابعاد دارند و حجت واقعی خداوند می‌باشند. لازمه چنین چیزی مسلماً عصمت است؛ در حالی که مجتهد و ولی فقیه حجت ظاهری است و لازمه آن عصمت نیست، بلکه عدالت و فقاهاست که نزدیکترین مرتبه ممکن به عصمت می‌باشد.

پیشینه ولایت‌فقیه

● پرسش ۲۶. نظر شما در مورد اینکه دین و سیاست از سال ۴۱ هجری از هم جدا شده و چیزی به عنوان ولایت‌فقیه وجود ندارد، چیست؟

مسئله جدایی دین از سیاست را، می‌توان از دو ساحت نظری و تاریخی مورد بررسی قرار داد. در بعد تاریخی، به حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی در متن جامعه اسلامی نظر می‌کنیم و فاصله آنها را با تز جدایی دین از سیاست، مد نظر قرار می‌دهیم.

در بعد نظری - جدای از نظام‌های سیاسی موجود در تاریخ اسلام و فاصله آن با دین - صرفاً به ادله نقلی (قرآن، سنت و اجماع) و عقلی درباره حکومت و دولت در اسلام می‌پردازیم.

یک. بعد نظری

منظور از جدایی دین و سیاست، این است که دین برای مسائل سیاسی و شئون مربوط به حکومت در جامعه اسلامی، هیچ تدبیری نیندیشیده و در این مورد ساکت است. با مراجعه به آموزه‌های دینی، خلاف این گمانه روشن می‌شود؛ زیرا:

دو. بعد تاریخی

از نظر تاریخی آنچه به وقوع پیوست - به جز حکومت پیامبر و چهار سال و اندی حکومت امام علی و چند ماه زعامت امام مجتبی - حکومت و دولت در جامعه اسلامی از مسیر اصلی منحرف شد. صرف نظر از عقیده شیعه درباره دولت، نظام سیاسی بعد از دولت پیامبر در مدینه، به تدریج شاهد تحول بوده است؛ به طوری که چهار خلیفه اول همگی داعیه پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر را داشتند و می توان گفت که روابط قدرت در جامعه صدر اسلام، تا حدی مبتنی بر دین بوده است و چنین نظامی همان خلافت بود. اما به تدریج عصبیت و شمشیر، جایگزین دین در نظم اجتماعی گردید! بدین ترتیب از آغاز خلافت معاویه - که انگیزه های دینی ضعیف شده بود - عصبیت قبایل عرب به مرحله نهایی (پادشاهی) رسید.^۱

معاویه در نخستین سال حکومتش (سال ۴۱ هـ.ق) آن گاه که وارد مدینه - که نماد مرجعیت دینی بود - گردید، آشکارا موضع خود را اعلام نمود و بر ماهیت دولت جدید تأکید کرد. او در مسجد و بر منبر پیامبر گفت: «... اما بعد به خدا قسم! خلافت را به وسیله محبتی که از شما سراغ داشته باشم یا به رضایت شما، به دست نیاورده ام؛ بلکه با همین شمشیرم با شما مبارزه و مجادله کردم و کوشیدم نفس خود را بر سیره پسر ابی قحافه (ابابکر) و عمر رضایت دهم؛ اما به شدت متنفر و گریزان شد. خواستم به شیوه و مرام عثمان رود، از آن نیز امتناع نمود. پس مسلک و طریق دیگری پیمودم...»^۲.

۱. غنای اسلام در حوزه احکام و آموزه های سیاسی و اجتماعی، برای هیچ کس جای تردید ندارد.

۲. پیامبر اسلام، در همان زمان که موظف به تبلیغ دین بود؛ وظیفه زعامت و رهبری جامعه را نیز بر عهده داشت.

۳. وظیفه رهبری و زعامت سیاسی جامعه بعد از پیامبر از طرف خداوند بر عهده دوازده امام شیعه قرار گرفته است. این امر اگر چه تنها در برهه ای کوتاه از خلافت امیرالمؤمنین و امام مجتبی تحقق یافت؛ اما با ادله قطعی از آیات و روایات، رهبری مؤمنان به ائمه واگذار شده و هر حکومتی غیر از حکومت آنان و منصوبان و مآذونان از سوی ایشان، نامشروع و غاصبانه است.

۴. از سال ۳۲۹ هـ.ق؛ یعنی، با آغاز غیبت کبری و حتی پیش از آن، مسئله «ولایت فقیه» در کتاب های فقهی شیعه به طور جدی مطرح شده بود.

روایات متعددی بر ولایت فقیه دلالت دارد؛ اما عمده استدلال فقها در این باره، به ضرورت عقلی است.

به گفته امام راحل تمامی ادله ای که بر ضرورت امامت ائمه اقامه شود، درباره ولایت فقیه در عصر غیبت کبری نیز جاری است و روایاتی که وارد شده، جنبه تأیید و پشتوانه دلیل عقلی دارد.^۱

بنابراین به لحاظ نظری، در هیچ زمان، دین از سیاست جدا نبوده و نخواهد بود.

۱. ابن خلدون، مقدمه العبر، ج ۱، ص ۴۰۰؛ به نقل از: فیرحی، داود، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، ص ۱۷۲.

۲. احمد بن محمد بن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۴۷؛ به نقل از: قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۱. معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، ص ۶۱.

● پرسش ۲۷. اگر دین از سیاست جدا نیست، علمای دین در این رابطه چقدر تلاش کرده‌اند؟ ولایت‌فقیه در انقلاب مشروطیت چگونه مطرح بود؟

در جواب این پرسش گفتنی است:

یکم. پیوند دین و سیاست پدیده نوظهوری نیست که فقط مربوط به روزگار ما یا نزدیک به ما همچون عصر نراقی و دوره قاجار باشد؛ بلکه سابقه طولانی تری دارد و در اسلام از عصر پیامبر سرچشمه گرفته است. از سوی دیگر این نگاه، اختصاص به عالمان شیعی ندارد و علمای اهل سنت نیز بر این مسئله تأکید کرده‌اند.

ابن خلدون (دانشمند و مورخ معروف) می‌نویسد: «باید بدانیم که صاحب شرع عهده‌دار دو امر مهم است: یکی اجرای امور دینی - که مأمور است آنها را تبلیغ کند - و دیگری تنفیذ سیاست به مقتضای مصالح عمومی و عمران و اجتماع بشری».^۱

قاضی ابو یوسف کتاب **الخراج** را در زمینه مسائل سیاسی - اقتصادی و روابط خارجی از دیدگاه فقه رایج تدوین کرد. در قرن سوم ابن قتیبه (از علمای به نام اهل سنت) کتاب **الامامة و السياسة** را در تاریخ خلافت و شرایط خلیفه مسلمانان نوشت. ماوردی کتاب **الاحکام السلطانیة** را نگاشت و پیوند دین و حکومت را در آن شرح داد.

در قرن هشتم سعدالدین تفتازانی کتاب **المقاصد** را در دانش کلام و پیوند دین و حکومت و شرایط حاکم به نگارش درآورد و به همین کیفیت در طول تاریخ دانشمندان اهل تسنن این مسئله را پیگیری کرده‌اند.

این گفتار معاویه حکایت از شکل‌گیری گفتمان جدیدی دارد. او اگر چه موضع آشکاری در پابندی یا اعراض از عمل بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر ندارد؛ لیکن به صراحت از عدم تعهد بر سنت خلفای پیشین سخن می‌گوید و تأکید می‌کند که نظام جدید از زاویه سیاست محض به امور مسلمانان می‌نگرد و از آن روی که نسبت به امور دین و شریعت «بلا شرط» است؛ به ناچار از خلافت به معنای رایج در مدینه فاصله گرفته و جامعه سلطنت می‌پوشد.^۱

علاوه بر سخن معاویه، داوری عمومی نیز درباره بنی‌امیه چنین بود. گزارش‌های تاریخی از کوفه، بصره و حجاز حکایت از آن دارد که با اطلاق عنوان خلافت به دولت بنی‌امیه، مخالفت می‌شد. سعد بن مالک کوفی هنگام بیعت با معاویه، خطاب به او گفت: سلام بر تو ای پادشاه! معاویه به خشم آمد و گفت: چرا مرا امیر مؤمنان خطاب نکردی؟ سعد جواب داد: آن در صورتی بود که ما تو را امیر کرده باشیم؛ ولی تو خود به این کار پریده‌ای.^۲

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که با تغییر در الگوی حکومت (از سال ۴۱ ه. ق) به جای خلافت، شاهد سلطنت هستیم. اگر چه خلافت سه خلیفه از نظر شیعه نیز انحراف از الگوی دولت مشروع است؛ اما تلقی خلفا و برداشت عمومی جامعه، از آمیختگی دین و سیاست حکایت می‌کند. به هر حال از این سال، شاهد جدایی عملی بین دین و سیاست هستیم و در واقع نوعی انحراف از دین و سیاست دینی به حساب می‌آید. این جدایی در بستر تاریخ دچار فراز و نشیب بوده است.

۱. قدرت، دانش و مشروعیت، ص ۱۷۳.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۴؛ به نقل از: قدرت، دانش و مشروعیت، ص ۱۷۴.

۱. ر. ک: مقدمه العبر، ترجمه محمد پروین گنابادی.

جمله معروف از ایشان است که: «دیانت ما عین سیاست ما است و سیاست ما عین دیانت ما».

دوم. درباره بخش دیگر سؤال، می‌توان گفت:

آیه‌الله سید عبدالحسین لاری (از عالمان مبارز در مشروطیت) ضابطه کلی و مشروعیت قانون ملی و مجلس و... را ولایت‌فقیه می‌داند و به عقیده او اجرای قوانین اسلامی در هیچ زمانی تعطیل‌بردار نیست. «ولی فقیه» از جانب معصوم نیابت و خلافت عامه دارد که زندگی بشر را در غیبت معصوم براساس وحی تنظیم کند.^۱

در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت، نیز آمده است: مقرر است در هر عصری از اعصار، هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد، از مجتهدین و فقهای متدینین - که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند - تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند و گزینش آنان بدین منظور است که مطلبی برخلاف شرع مقدس اسلام عنوان قانونی پیدا نکند.

شیخ فضل‌الله نوری تأکید بر مشروطه مشروعیت داشته و...

اینها همه نشانگر آن است که در آن عصر هم مسئله ولایت‌فقیه - هر چند به طور ضمنی - مطرح بوده است. البته ممکن است این لفظ کمتر استعمال شده باشد؛ ولی معنای «ولایت‌فقیه» اصولاً چیزی جز مراقبت از قوانین شرعی و اجرای آن به وسیله فقیه جامع شرایط نیست.^۲

۱. لاری، سیدعبدالحسین، تعلیقات المکاسب، ج ۲، ص ۳۷۸-۴۰۶.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. عقیقی بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی.

ب. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، نشر عروج.

پ. بهشتی سرشت، محسن، نقش علما در سیاست (از مشروطه تا انقراض قاجار)، پژوهشکده خمینی و انقلاب اسلامی.

از عالمان شیعی - به عنوان نمونه - شیخ صدوق با دیلمیان پیوند نزدیکی داشت و با همکاری رکن الدوله و صاحب بن عباد، توانست به تبلیغات دینی شیعیان سامان بخشد. شیخ مفید نیز با همکاری و ارتباط آنان، توانست سمت و سوی کارها و جهت‌گیری حکومت دیلمیان را به سود اسلام و اهل‌بیت متوجه سازد.

سید رضی عهده‌دار سمت‌های پدرش شد و نقابت سادات و نظارت بر امور دادرسی و نیز ریاست حاجیان به او واگذار گردید.

شهید اول با مبارزان شیعه در شام، فارس، خراسان و ری در پیوند بود. میان ایشان و دولت نوپای سربداران در خراسان، پیوند تنگاتنگی وجود داشت و همواره با یکدیگر مکاتبه می‌کردند.

خواجه نصیر طوسی از نیاز دستگاه مغول به فکر و دانش وی، توانست به خوبی بهره‌بردار و جلوی ویرانگری آنها را گرفته و مهارشان کند و در راستای گسترش اسلام و علم و دانش، از قدرت آنان بهره‌بردار.

شیخ بهایی و علامه مجلسی در دوران صفویه، برای اجرای احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، قدم‌های شایسته‌ای برداشتند.^۱

در یک صد سال اخیر، اشخاصی مانند آیه‌الله نائینی در کتاب **تنزیه‌الامه و تنبیه‌الملة** بر پیوند دین و سیاست تأکید بسیار دارد. همچنین نقش میرزای شیرازی را می‌توان در تحریم تنباکو و مختل نمودن طرح استعمار انگلیس، مشاهده کرد.

شهید مدرس یکی از مجتهدان قرن اخیر است. در تعبیرات آن بزرگوار، رابطه تنگاتنگ بین دین و سیاست را به طور مکرر می‌توان یافت و این

۱. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نشریه حوزه، شماره ۸۶ و ۸۵ ص ۲۹۵.

قرار گرفتن در منصب حکومت را ندارد و این همان روح و محتوای اساسی «ولایت فقیه» است.^۱

دو. ولایت فقیه در سیره پیامبر

بررسی سیره عملی و نظری پیامبر اکرم مبین این واقعیت است که یکی از مهم ترین کارهای آن حضرت، استحکام تداوم رهبری به وسیله «نخبگان دینی» بر اساس دستورات الهی بود.

بر اساس تعالیم پیامبر اکرم ، ولایت «عالم به احادیث و روایات» - که حضرتشان آنان را «فقیه» می نامید - باید بر جامعه تحقق یابد. به همین سبب می فرمود: «ای مردم! جانشینان من کسانی اند که پس از من احادیث و سنت مرا بیان می کنند».^۲

و نیز فرمود: «الفقهاء ائمة الرسل»؛ «فقیهان امانت داران پیامبرانند».^۳

و «ان العلماء ورثة الانبياء...»؛ «عالمان وارثان انبیا هستند...»^۴ و...

پیامبر اکرم در مرحله نخست، برترین فقیهان و نخبگان؛ یعنی، معصومان را جانشینان خاص و در مرتبه دوم، فقیهان غیر معصوم را جانشینان عام خود معرفی فرمود. بنابراین نخستین بار پیامبر اکرم «ولایت» و «ولایت فقیه» را از جهت نظری و عملی پایه گذاشت و فرمود: «اگر زمام امر ملّتی به شخصی واگذار شود که در بین آن ملّت، عالم تر از او وجود داشته باشد، وضع آن ملّت همیشه رو به انحطاط و سقوط می رود تا زمانی که مردم، از آن راه رفته

۱. جهت اطلاع بیشتر در این زمینه ر. ک: ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآنی ولایت فقیه.

۲. من لا یحضر الفقیه، ص ۵۹۱.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۳۴.

● پرسش ۲۸. چرا قبل از انقلاب ولی فقیه به عنوان یک اصل مطرح نبود؛ در حالی که اکنون آن را به عنوان یک اصل بعد از غیبت می دانیم؟

هر چند نظریه پردازی اساسی و مدوّن در مورد اصل ولایت فقیه و نیز تحقق عملی آن به شکل گسترده و فراگیر در قالب جمهوری اسلامی ایران، به چند قرن اخیر - خصوصاً زمان انقلاب اسلامی - باز می گردد؛ اما بررسی های اسلامی و تاریخی به روشنی بیانگر این واقعیت است که اصل ولایت فقیه - چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی - دارای پیشینه تاریخی زیادی، حتی در دوران پیامبر اکرم و ائمه اطهار می باشد و فقهای بیشمار در حد مقتضیات زمان و مکان، اقدام به اعمال ولایت خویش کرده اند. پیشینه نظری ولایت فقیه را می توان در منابع مختلف بررسی کرد:

یک. ولایت فقیه در قرآن

اگر چه کلمه ولایت فقیه - که یک اصطلاح فقهی است - در قرآن به کار نرفته است؛ ولی مفهوم و معنای آن، از مجموعه آیات قرآن کریم، به روشنی به دست می آید. مروری بر آیات کلام الله مجید نشان می دهد که لااقل حدود ۲۰۰ آیه شریفه از قرآن کریم - مستقیم و غیر مستقیم - خطوط کلی حکومت و ولایت در جامعه را نشان می دهد. نتیجه ای که از بررسی و دقت در این آیات به دست می آید، این است که: مسلمانان، تنها باید از انسان های دانشمند و عالم به احکام دین - که علاوه بر همه توانایی ها و شرایط عقلی و عرفی حکومت، دارای حد نصاب تقوا و عدالت هم باشند - پیروی و اطاعت کنند. بنابراین از نظر اسلام فاقد چنین شرایط و ویژگی هایی حق حاکمیت و صلاحیت

سه. ولایت‌فقیه و اندیشمندان اسلامی

از ابتدای عصر غیبت، فقیهان و اندیشمندان اسلامی، به دلیل احساس نیاز بیشتر در مورد رهبری جامعه اسلامی، با استناد به قرآن و روایات معصومین به مسئله «ولایت‌فقیه» اهمیت داده و در آثار مختلف خود، به این موضوع پرداخته‌اند. بررسی این آرا و نظریات به خوبی نشان می‌دهد که فقیهان و اندیشمندان اسلامی، از ابتدا در مورد اصل ولایت‌فقیه اتفاق نظر داشته‌اند.

مرحوم نراقی (م ۱۲۴۵ هـ) می‌نویسد: «ولایت‌فقیه فی الجمله بین شیعیان اجماعی است و هیچ یک از فقها فی الجمله در ولایت‌فقیه اشکال نکرده است».^۱ ابن ادریس (از فقهای قرن ششم هجری) می‌نویسد: «ائم همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند».^۲

صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ هـ) می‌گوید: «کسی که در ولایت‌فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین را نفهمیده است».^۳ امام خمینی نیز در این زمینه می‌فرماید: «موضوع ولایت‌فقیه، چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود ... همه علما تبعیت کردند ... مرحوم کاشف الغطاء بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند ... مرحوم نراقی همه شئون رسول الله را برای فقها ثابت می‌دانند. آقای نائینی نیز می‌فرماید: این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می‌شود ... این مسئله تازگی ندارد ...».^۴

۱. نراقی، احمد، عوائد الایام، ص ۱۸۶.

۲. ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۲۵.

۳. جواهر الکلام، ج ۲، ص ۳۹۸.

۴. امام خمینی، ولایت‌فقیه، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.

بازگردند و زمام امر را به دست داناترین خود بسپارند».^۱

پیامبر اکرم نخبه بودن و صلاحیت رهبری را در علم و عالم بودن به کتاب و سنت الهی می‌داند و این شرط حتی در انتخاب کارگزاران، فرمانداران و مقامات پایین تر نیز باید مراعات شود. در غیراین صورت به اسلام و مسلمین خیانت شده است.^۲ پیامبر اگر چه می‌توانست دانشمندان دیگری را - که علم تاریخ، حقوق و سیاست، طب، اقتصاد، صنعت، و ... دارند - جانشین خود و حاکم بر مردم کند؛ ولی به شناخت شریعت اسلامی تکیه کرد و فرمود: «من استعمل عاملاً من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب الله و سنة نبیه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین»^۳؛ «کسی که کاری از مسلمانان را به عهده گیرد، در صورتی که می‌داند فرد مناسب‌تری برای آن موضوع وجود دارد که به کتاب خدا و سنت پیامبر داناتر است، به درستی که به خدا و رسول او و همه مسلمانان خیانت کرده است».

بعد از پیامبر اکرم، ائمه اطهار نیز به مسئله ولایت‌فقیه اهمیت ویژه‌ای دادند و بر نقش فقه و فقاقت در اداره و رهبری جامعه اسلامی تأکید کردند.

امام علی می‌فرماید: «ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه»^۴؛ «ای مردم! به درستی که شایسته‌ترین مردم به این امر (حکومت)، قوی‌ترین مردم و عالم‌ترین آنان به دستورات خداوند در امر حکومت است».

علاوه بر این روایات متعدد دیگری نیز از امامان معصوم در زمینه ولایت‌فقیه وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.^۵

۱. مجلسی، علامه محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

۲. الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱.

۳. همان.

۴. طبرسی، الاحتجاج، ص ۱۸۲.

۵. برای آگاهی بیشتر درباره ادله روایی ولایت‌فقیه ر.ک: امام خمینی، ولایت‌فقیه، صص ۴۸-۱۱۴.

پاره‌ای از منابع فقهی اندیشه ولایت فقیه از ابتدای غیبت کبری عبارت است از:

- شیخ مفید (۳۳۳ - ۴۱۳): **المقنعه**، ص ۸۱۰؛
 - ابوالصلاح حلبی (م. ۴۴۷هـ): **الکافی فی الفقه**، ص ۴۲۲؛
 - ابن ادریس حلی (م. ۵۹۸هـ): **السرائر**، ص ۵۳۷؛
 - محقق کرکی (م. ۹۴۰هـ): **رسائل**، رسالة صلاة الجمعة، ج ۱، ص ۱۴۱؛
 - محقق حلی (م. ۶۷۶هـ): **مسالك الافهام** (شرح شهید ثانی بر کتاب محقق حلی)، ج ۱، ص ۵۳؛
 - مقدس اردبیلی (م. ۹۹۰هـ): **مجمع الفوائد والبرهان**، ج ۴، ص ۲۰۵؛
 - حسینی عاملی (م. ۱۲۲۶هـ): **مفتاح الکرامه** (کتاب القضاء)، ج ۱۰، ص ۲۱؛
 - ملا احمد نراقی (م. ۱۲۴۵هـ): **عوائد الایام**، ص ۱۸۷؛
 - میرفتاح مراغی (م. ۱۲۶۶هـ): **عناوین**، ص ۳۴۵؛
 - شیخ محمد حسن نجفی (م. ۱۲۶۶هـ): **جواهر الکلام**، ج ۱۶، ص ۱۷۸؛
 - شیخ مرتضی انصاری (م. ۱۲۸۱هـ): **المکاسب**، ص ۱۵۴ و **القضاء و الشهادات**، ص ۲۴۳؛
 - حاج آقا رضا همدانی (م. ۱۳۲۲هـ): **مصباح الفقیه**، کتاب الخمس، ص ۱۶۰؛
 - سید بحر العلوم (م. ۱۳۲۶هـ): **بلغة الفقیه**، ج ۳، ص ۲۲۱؛
 - آیه الله بروجردی (م. ۱۳۸۲هـ): **البدر الزاهر** (تقریرات درس خارج)، ص ۵۲؛
 - شیخ مرتضی حائری (م. ۱۳۶۲هـ): **صلوة الجمعة**، ص ۱۴۴؛
 - امام خمینی (م. ۱۳۶۸هـ): **کتاب البیع**، ج ۲، ص ۴۸۸ و ...
- نتیجه آنکه مسئله لایت فقیه از جهت نظری، عمری به درازای اصل اسلام و به ویژه فقه شیعه دارد و به هیچ روی، نمی توان آن را نظریه‌ای جدید به حساب آورد.

● پرسش ۲۹. آیا ولایت فقیه قبلاً نیز در جوامع اسلامی پیاده شده، یا فقط بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی عملی شده است؟

پیشینه عملی ولایت فقیه را می توان در موارد بسیار زیادی - حتی در عصر پیامبر اکرم و ائمه اطهار - اثبات کرد؛ زیرا مسلمانان از همان صدر اسلام، با دو مسئله اساسی روبه‌رو بوده‌اند:

۱. غیبت پیامبر و حضور نداشتن ایشان در بسیاری از شهرها؛
 ۲. نیاز مبرم مسلمانان به احکام و دستورهای سیاسی و فردی.
- بنابراین پیامبر گرامی به افرادی نیاز داشت تا در غیبت ایشان، احکام را برای مردم تبیین و جامعه اسلامی را اداره کنند.
- این مسئله در دوران امامان معصوم نیز وجود داشت. لذا علاوه بر اینکه در سیره نظری آن بزرگواران مشاهده می کنیم که با الهام از قرآن، به حلّ این مسئله پرداخته‌اند؛ در سیره عملی خود نیز - در مواردی که نیاز بوده - با تکیه بر شرایط مهم رهبری (قدرت و توانمندی، امانت‌داری، علم و آگاهی به احکام و دستورات الهی و...) اقدام به تعیین افراد واجد شرایط می کردند؛ مانند: حذیفه بن یمان به عنوان ولی فقیه اول مدائن، سلمان فارسی به عنوان ولی فقیه دوم مدائن، عمار یاسر به عنوان ولی فقیه کوفه، مالک اشتر به عنوان حاکم و ولی فقیه مصر.

در زمان غیبت هم فقهای بزرگوار اسلام، با تکیه بر آیات و روایات و ادله عقلی - که فقیه واجد شرایط را در غیبت معصوم برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب نموده‌اند - همواره در صدد تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام و تعالیم آن در جامعه و تحقق آرمان‌های آن بوده‌اند. البته زمانی که زمینه‌ها و شرایط دست‌یابی بدین مهم به طور کامل فراهم نبود،

۷. شیخ بهائی با تکیه بر ولایت فقیه، سمت شیخ الاسلامی شاه عباس را پذیرفت تا مردم را طبق نگرش ائمه معصومین تربیت و فقه جعفری را اجرا کند.
۸. شیخ جعفر کاشف الغطاء ولایت بر جامعه را حق خود می دانست و بر این اساس، مقام فرماندهی جنگ (ایران و روس) را در اختیار فتحعلی شاه قرار داد.^۱
۹. مولا احمد نراقی، ولایت فقیه را در همه زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... مبسوط الید می دانست و حاکمیتی غیر از حاکمیت فقیه در جامعه را به رسمیت نمی شناخت. وی ضمن برقراری رابطه نزدیک با فتحعلی شاه، سعی می کرد از او یک سلطان عادل بسازد؛ ولی هیچ گاه ولایت بالاستقلال وی را به رسمیت نشناخت.
۱۰. شیخ فضل الله نوری - که «ولایت در زعامت سیاسی» را از آن فقیهان آل محمد می دانست - همواره در مسائل سیاسی پیشگام بود. وی توانست حاکمیت احکام اسلامی را بر نظام حقوقی و سیاسی مملکت از طریق نظارت شرعی فقیهان تثبیت کند.
۱۱. آیه الله بروجردی با تکیه بر ولایت فقیه - تا آنجا که شرایط محیطی اجازه داد - در مسائل سیاسی و اجتماعی مداخله کرده، جلوی بسیاری از انحرافات رژیم پهلوی را گرفت.

نتیجه

از بررسی پیشینه تاریخی «ولایت فقیه» چند انگاره مشخص می شود:
 یکم. اصل ولایت فقیه نه تنها به زمان غیبت کبرا؛ بلکه به نزول وحی و زمان صدر اسلام و عصر حضور ائمه اطهار باز می گردد. بنابراین مسئله

آنان به مرتبه ای مناسب با اقتضای شرایط محیطی بسنده کرده و در پی تحقق زمینه لازم برای تشکیل حکومت اسلامی بوده اند. اینک به طور مختصر به تجلی اعمال ولایت فقیه در حد مقدور از سوی برخی از مشهورترین فقها می پردازیم:

۱. شیخ مفید در ابتدای غیبت کبری به عنوان ولی فقیه آن زمان مطرح بود.
۲. سید رضی و سید مرتضی یکی پس از دیگری، به مدت ۳۳ سال امارت حاجیان و نقابت سادات (اهل بیت) و منصب قاضی القضاتی را در زمان القادر بالله و بهاء الدوله دیلمی بر عهده داشتند.
۳. خواجه نصیر الدین طوسی با ورود به دربار هلاکو خان، زمینه ساز خدمات ارزنده ای به دین و تشیع شد.
۴. سید بن طاووس در زمان خود طبق مقتضیات زمان، در مسائل سیاسی دخالت می کرد و در صورت نیاز و امکان، تصدی بعضی از آنها را بر عهده می گرفت.
۵. محقق کرکی با نزدیک شدن به دربار پادشاهان صفوی، نقطه عطفی در عملی ساختن نظریه «ولایت فقیه» به وجود آورد؛ تا جایی که شاه طهماسب ضمن اذعان به ولایت محقق کرکی به عنوان نایب امام زمان، ریاست عالی مملکتی را به او تقدیم کرد و محقق از این راه گام های ارزنده ای در بسط و اجرای احکام عالی اسلام، در سطح کشور برداشت.^۱
۶. علامه مجلسی، منصب شیخ الاسلامی را پذیرفت و از این راه خدمات شایانی به اسلام کرد. وی از نفوذ صوفیه کاست و تشیع را ترویج داده، دربار را بدان سو کشاند.

۱. موسوی بهبهانی، علی، حکیم استرآباد، میرداماد، ص ۱۱ - ۱۰.

۱. کشف الغطاء، ج ۲، ص ۳۹۴.

یاد شده، از لحاظ نظری و عملی، بسیار متقدم بر زمان وقوع انقلاب اسلامی است و در زمان ما در عرصه عمل، عینیت و تجلی و جایگاه مناسب خویش را به دست آورده است.

دوم. هر یک از صاحب نظران، بر اثر مهیا نبودن زمینه کامل، به عملی شدن ناقص ولایت‌فقیه بسنده می‌کردند. راز نزدیک شدن علمای تراز اول شیعه به دربار برخی از سلاطین را می‌توان در راستای امید به تجلی عملی ولایت‌فقیه - هر چند در عرصه‌ای محدود - ارزیابی کرد.

سوم. آنچه امروزه به صورت یک نظریه، از سوی حضرت امام و بسیاری از فقهای بزرگوار ارائه شده و مبنای نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته است؛ تطورات و ادوار مختلفی داشته است. این اندیشه در خط سیر تاریخی - تدریجی خود، مراحل تکوین و تکامل را پیموده است تا اینکه در قرون اخیر - به ویژه از قرن سیزدهم به بعد - صورت توسعه‌یافته آن، به عنوان یک نظریه سیاسی کامل آشکار شده است.^۱

شرایط ولی فقیه

● پرسش ۳۰. شرایط ولایت‌فقیه چیست؟ آیا علاوه بر اجتهاد، مرجعیت نیز

از شرایط ولی فقیه است؟

عمده‌ترین شرایط ولایت‌فقیه عبارت است از:

۱. **فقاہت یا اجتهاد مطلق؛** یعنی، از نظر علمی در حدی باشد که در تمام مسائل بتواند احکام الهی را با مراجعه به ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) کشف و استنباط کند.

۲. **عدالت و تقوا؛**

۳. **قدرت مدیریت، تدبیر، شجاعت و توان اداره کلان جامعه؛**

با توجه به شرایط بالا، روشن می‌شود که مرجعیت، شرط لازم رهبری و ولایت‌فقیه نیست. اصطلاح «مرجعیت» - که به مراتب کمال علمی، اخلاقی و اجتماعی فقیه اطلاق می‌شود - ظاهراً برای کسانی است که عنوان بزرگ‌ترین و مشهورترین مجتهد یک کشور (و حتی یک شهر) را دارا باشد.

به عبارت دیگر دانشمندترین همه علمای هر ناحیه، عنوان مرجع تقلید را دارد و آن، عبارت از کسی است که محل مراجعه مقلدان و دارای رساله

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. جهان‌بزرگی، احمد، درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام؛

ب. پیشینه و دلایل ولایت‌فقیه، امام خمینی و حکومت اسلامی؛

پ. جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت‌فقیه.

و سرپرستی جامعه، مسئولیت پیچیده‌تر و سنگین‌تری است؛ از این رو دارای ویژگی‌های مهم‌تر و بیشتری است. به گونه‌ای که ممکن است در هر زمان تعداد انگشت‌شماری از فقیهان عادل را بتوان یافت که واجد آن شرایط باشند.

سوم. مرجعیت یک شأن اجتماعی است؛ نه یک شأن علمی و فقهی بالاتر از فقهت. در واقع بسیاری از فقیهان راضی به پذیرش این شأن اجتماعی نیستند و ضمن آنکه صلاحیت مرجعیت را دارا هستند، ترجیح می‌دهند که این مسئولیت را بر دوش نگیرند. برخی دیگر نیز آن را می‌پذیرند و مرجع تقلید می‌شوند.

بنابراین نباید تصور کرد هر فقیهی که مرجع تقلید می‌شود، لزوماً از دیگر فقهایی که این شأن را نمی‌پذیرند، برتر و عالم‌تر است. البته مرجع تقلید باید فقیه اعلم باشد؛ اما اعلمیت منحصر در مراجع تقلید نیست و فقه‌های هم‌تراز با مراجع، از نظر علمی و فقه‌ای کم نیستند.

چهارم. بخش اصلی و اساسی تکالیف اجتماعی در جامعه دینی را ولی‌فقیه تعیین می‌کند؛ چرا که عمده مسائل اجتماعی، قضایی و حقوقی، اقتصادی و مالی، تعلیم و تربیت، سیاست داخلی و خارجی و... را باید در حوزه حکم حکومتی، تعیین تکلیف کرد که به ولی‌فقیه مربوط است.

بنابر مطالب یاد شده، روشن می‌شود که مراجع تقلید، هر چند به جهت بعضی از برجستگی‌های فقهی، اخلاقی و اجتماعی، نسبت به سایر فقه‌ها از اولویت برخوردار می‌باشند؛ اما «مرجعیت» آنان را نباید شرط لازم برای امامت مسلمین محسوب کرد؛ چنان که در متون و منابع اسلامی چنین موضوعی به هیچ وجه

مدون عملی، برای استفاده مریدان خویش است.^۱

در مورد جایگاه مرجعیت و رابطه آن با ولایت‌فقیه، نکات ذیل دارای اهمیت است:

یکم. فقهت - به معنای توانایی استنباط احکام اولیه شرعی از منابع و متون دینی - امر مشترکی است که هم در مرجعیت و هم در قضاوت و هم در زعامت و سرپرستی جامعه مورد نیاز است؛ بدین معنا که تصدی این سه شأن مهم، تنها از سوی فقها مورد قبول است و دیگران با وجود فقیهان صالح، حق تصدی این شئون را ندارند.

نکته مهم این است که فقهت در همه این شئون متفاوت، به یک معنا است و این گونه نیست که برای مرجعیت، به گونه‌ای فقهت نیاز باشد و در امر رهبری به گونه‌ای دیگر از فقهت. در واقع فقیهی هست که اجازه پذیرش همه شئون ذکر شده را دارد. در این صورت اگر از فقیهی، طلب فتوا کنیم، مرجع تقلید خواهیم داشت و اگر امر قضاوت را به او بسپاریم، قاضی می‌شود و اگر از او زعامت و سرپرستی جامعه را بخواهیم، ولی‌فقیه است. بنابراین، اطاعت از ولی‌فقیه، با همان ادله‌ای به اثبات می‌رسد که رجوع به مراجع تقلید ثابت می‌شود.

دوم. فقهت و عدالت، شرط مشترک و مقدماتی تصدی مرجعیت، قضاوت و زعامت است؛ یعنی، شرط لازم است، اما کافی نیست.

به عبارت دیگر متصدی هر کدام از مسئولیت‌های یاد شده، به ویژگی‌های دیگری - متناسب با خصوصیات آن مسئولیت - نیاز دارد. در این میان، ولایت

۱. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، صص ۸۱ - ۸۵.

از شرایط رهبری ذکر نشده است.^۱

وانگهی، تجربه نشان داده است که برخی از مراجع تقلید - که از مراتب علمی و تقوایی برتری نسبت به دیگران برخوردارند - نسبت به مسائل سیاسی التفاتی از خود نشان نمی‌دهند و یا آنکه از این جهات، از توانایی‌های مورد انتظار جامعه برخوردار نیستند؛ همچنان‌که در بین علمای متأخر به جز امام خمینی، سایر مراجع بزرگ تقلید چندان درگیر اشتغالات فکری - فقهی نسبت به مدیریت سیاسی نبوده‌اند. در حالی که بر اساس ادله نقلی و عقلی متعدد، افزون بر فقاہت و عدالت، داشتن شرط مدیریت و تدبیر سیاسی برای اداره امور جامعه ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

از این رو در نامه امام به ریاست شورای بازنگری قانون اساسی چنین آمده است:

«در مورد رهبری ما که نمی‌توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی مان در جهان سیاست و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است».^۲

● پرسش ۳۱. اگر در جامعه‌ای فقیه جامع شرایط جهت تصدی ولایت مسلمانان

وجود نداشت، چه باید کرد؟

با توجه به همیشگی بودن لزوم تشکیل حکومت صالح دینی، در صورت فقدان فقهای جامع شرایط، نوبت به عدول مؤمنان می‌رسد که موظف به تشکیل حکومت براساس احکام الهی و مصالح جامعه اسلامی می‌باشند و سایر مسلمانان وظیفه دارند از آنان اطاعت کنند. عدول مؤمنان از هر منبعی که احکام دینی خود را به دست می‌آورند، نحوه اداره کشور و احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... را نیز از همان جا اخذ می‌کنند و حکومت را از باب حسبه تشکیل می‌دهند.

البته اگر در بین عدول مؤمنان کسانی یافت شوند که از لحاظ فقاہت و اجتهاد در حد متجزی باشند؛ یعنی، در بعضی از ابواب فقه توان استنباط احکام فرعی از مبادی و منابع اصلی را داشته باشند، مقدم هستند و اگر آنان نبودند، همان عدول مؤمنان مسئله‌دان، اجرای حکومت اسلامی را بر عهده می‌گیرند.^۱

۱. صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۸ (نامه مورخ ۱۳۶۸/۲/۹).

۱. ر. ک: جوادی آملی، عبدالله، ولایت‌فقیه، ص ۳۶۳.

و مسلمانان را به اطاعت از او فراخوانده است. ادله ولایت فقیه غالباً بر چنین چیزی دلالت دارند.

● پرسش ۳۳. مبانی مشروعیت نظام چیست؟ و چگونه می توان مشروعیت حکومت ولایت فقیه را ثابت کرد؟

مشروعیت «Legitimacy» - که از صفت (Legitimate) اشتقاق یافته - در لغت به معنای «قانونی» بودن و «مطابق با قانون» است. در تعریف «مشروعیت» تعاریف گوناگونی از سوی متفکران ارائه شده است. به طور کلی «مشروعیت» اشاره به «حقانیت» دارد و پاسخ به این سؤال است که چرا عده ای حق حکومت و دیگران وظیفه اطاعت دارند. بنابراین «مبنای توجیه حق حکومت حاکم و لزوم پذیرش و اطاعت از سوی شهروندان» را مشروعیت می نامند. مهم ترین نظریه ها در منشأ مشروعیت حکومت ها، عبارت است از:

یک. قهر و غلبه

بر اساس این مبنا کسانی که بهره بیشتری از قدرت جسمی، فکری و روانی دارند، با استفاده از آن، زمام سیاسی جامعه را به دست می گیرند و همین قهر و غلبه، مبنای مشروعیت آنان می شود. در اندیشه سیاسی غرب، این نظریه در افکار ماکیاوولی و نیچه به چشم می خورد. مسلماً صرف قدرت قهر و غلبه، نمی تواند مبنایی برای مشروعیت و به اطاعت واداشتن شهروندان به وسیله اجبار یا هر وسیله دیگر تلقی شود. در قرآن کریم، رهبران الهی همواره در مقابل زورمندان موضع گرفته و برخورد داشته اند.

مشروعیت ولایت فقیه

● پرسش ۳۲. مشروعیت ولایت فقیه به چه معنا است؟

«مشروعیت» دارای معانی متعددی است. در اصطلاح رایج منظور از مشروعیت (Legitimacy) این است که براساس چه ملاک و با اتکا به چه منبع یا منابعی، اعمال قدرت و حاکمیت توجیه می شود. به عبارت دیگر مشروعیت؛ یعنی اینکه:

۱. حکومت و حاکمان بر چه اساسی می توانند احکام و قواعد الزام آور صادر کرده و به اجرا گذارند.

۲. جامعه بر چه اساسی موظف است از قواعد الزام آور حکومت پیروی کند. با این توضیح روشن می شود که مراد از «مشروعیت ولایت فقیه» این است که ولی فقیه «مشروعیت» خود را از کجا کسب می کند؛ یعنی، چه منبعی حاکمیت او را توجیه نموده و او را مجاز می دارد که در امور اجتماعی تصرف کند و لزوم اطاعت از او را موجب می سازد.

پاسخ مشهور فقهای شیعه در برابر پرسش های فوق، این است که منبع مشروعیت ولایت فقیه «نصب الهی» است؛ یعنی، از ادله دینی استفاده می شود که شارع ولی فقیه را در زمان غیبت معصوم، برای رهبری جامعه اسلامی نصب کرده

دو. قرارداد اجتماعی

برخی از اندیشمندان غربی، خاستگاه تاریخی دولت و مبنای مشروعیت حکومت را برون رفت از حالت طبیعی به وسیله «قرارداد اجتماعی» می‌دانند. بر این اساس وضع و اجرای قوانین از سوی حکومت، ناشی از وکالتی است که از ناحیه مردم دارد. هابز، لاک و روسو از مهم‌ترین طرفداران نظریه «قرارداد اجتماعی» می‌باشند. نظام دموکراسی از نظر مبنایی ریشه در «قرارداد اجتماعی» دارد. در این نگرش حاکمیت از آن مردم است و مشروعیت حکومت بر اساس این قرارداد، ناشی از خواست مردم است که در قالب انتخابات تجلی می‌یابد. نظریه قرارداد اجتماعی مورد انتقاد زیادی واقع شده است و متفکران زیادی مانند هیوم، بنتام، یورک، اوستین، لی بر، ولسی، ماین‌گرین، بلونشلی، پولاک و... آن را مورد نقد قرار داده و افسانه و دروغ خوانده‌اند.^۱ این نظریه‌ها عبارت است از:

۱. نقد تاریخی؛ این نظریه به لحاظ تاریخی قابل دفاع نیست؛ زیرا:

یکم. در هیچ مرحله‌ای از تاریخ بشر - حتی در بین مردمان بدوی - نمی‌توان مرحله‌ای را یافت که در آن هیچ سازمان اجتماعی وجود نداشته و انسان در وضع طبیعی به سر برده باشد. مردم‌شناسان نشان داده‌اند که مردمان بدوی نیز در نوعی نظام دارای مقررات، زندگی می‌کردند و با شیوه‌های مرسوم رفتار اجتماعی، هماهنگی داشتند.

دوم. تاریخ هیچ نمونه‌ای از انسان‌های نخستین را نشان نمی‌دهد که گرد هم آمده و آگاهانه توافقی - مانند قرارداد اجتماعی - به عمل آورده باشند.

۱. ر. ک: عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، ص ۲۰۵.

سوم. نظریه «قرارداد اجتماعی» مسلم می‌داند که افراد به جهت تأمین امنیت شخصی و تضمین مالکیت شخصی خود، این قرار داد را گذاشتند. اما تاریخ می‌گوید: قوانین اولیه بیشتر عمومی بودند تا فردی؛ گروه اجتماعی موقعیت فرد را تعیین می‌کرد و فرد آزادی تغییر آن را نداشت. بنابراین قرارداد اجتماعی حاکی از مرحله‌ای پیشرفته‌تر در جامعه بشری است و نمی‌تواند در وضع طبیعی گذاشته شده باشد.

۲. نقد حقوقی؛ از دیدگاه حقوقی هم انتقادهای زیادی بر نظریه «قرارداد اجتماعی» وارد شده است؛ زیرا:

یکم. برای قرارداد اجتماعی هیچ ضمانت اجرایی وجود ندارد؛ چون دولت بر آن مقدم نیست.

دوم. وقتی خود قرارداد معتبر نباشد، حقوق ناشی از آن نیز هیچ‌گونه پایه معتبر قانونی نخواهد داشت. بنابراین مسئله تکلیف سیاسی همچنان حل نشده باقی می‌ماند. سوم. قرارداد فقط برای طرف‌هایی که در آن آزادانه شرکت داشته‌اند الزام‌آور است؛ نه برای نسل‌های بعدی و یا افراد غایب.

۳. نقد فلسفی؛ از دیدگاه فلسفی نیز بر قرارداد اجتماعی اشکالات متعددی وارد شده است؛ از جمله:

یکم. از آنجا که دولت ریشه در نیاز انسان دارد، پس پدیده‌ای طبیعی است و نمی‌تواند آفریده‌ای مصنوعی باشد؛ در حالی که قرارداد اجتماعی اعتباری است. دوم. به گفته بلونشلی: «نظریه قرارداد اجتماعی بسیار خطرناک است؛ زیرا دولت و نهادهای آن را تابع و حاصل هوس فرد می‌کند و...»^۱

۱. همان.

منظور از سنت‌ها، مجموعه باورداشته‌ها و رسوم پایداری است که به یک ملت تعلق دارد و به عنوان «میراث اجتماعی» از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؛ نه سنت دینی‌ای که برگرفته از متون و آموزه‌های اصیل دینی است.

چهار. نظریه مارکسیستی

مارکسیست‌ها مشروعیت را تابع روابط تولیدی و نیروهای مولد یک جامعه می‌دانند. در نظر آنان طبقه کارگر، برآیند این رابطه است که حاکمیت را به دست می‌گیرد. بنابراین مناسبات تولیدی، مشروعیت‌ساز نظام‌های مبتنی بر مارکسیسم است.

پنج. مشروعیت الهی

یکی دیگر از منابع مشروعیت - که در بستر تاریخی در کشورهای شرق و غرب، مورد تأیید قرار گرفته - نظریه مشروعیت الهی است. البته مشروعیت الهی در غرب قرون وسطی و یا در حکومت فراعنه مصر باستان، با این رویکرد بوده است که حاکمان و پادشاهان - با بسط ید و اختیارات تام و حتی خارج از فرمان‌ها و دستورهای الهی - خلیفه خداوند معرفی می‌شدند و تمام فسق و فجورهای آنان با تفکر جبرگرایی یا تئوری حقوق الهی پادشاهان (خود را صاحب حق پادشاهی از سوی خداوند دانستن و نداشتن مسئولیت در مقابل مردم و فوق چون و چرا بودن) توجیه می‌گردید.

بر اساس این انگاره، حکومت‌های سنتی و وراثتی نیز از مصادیق مشروعیت الهی قلمداد می‌شوند. این نوع از مشروعیت در دوران قرون وسطی، در

۴. نقد اندیشمندان مسلمان؛ از دیدگاه اندیشمندان اسلامی نیز انتقادهای زیادی بر این نظریه شده است:

یکم. بر اساس بینش توحیدی، از آنجا که مالکیت حقیقی از آن خداوند است، قانون‌گذاری، قضاوت و اجرای قانون باید مستند به او باشد:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۱.

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۲.

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۳.

دوم. از آنجا که در بسیاری از موارد، مردم یک جامعه از نامزدهای مقامات اجرایی شناخت کافی ندارند؛ لذا احتمال دارد به شایسته‌ترین آنان رأی ندهند و حتی لایق‌ترین آنها را کنار زنند.

سوم. در نظریه «قرارداد اجتماعی»، دو مفهوم مقبولیت و مشروعیت به هم آمیخته است.^۴

سه. سنت‌ها و وراثت

وراثت و سنت یکی دیگر از مبانی مشروعیت حکومت‌ها به شمار می‌رود. معمولاً در نظام‌های مبتنی بر وراثت، شیخوخیت، پدر سالاری، نژادپرستی، اشرافی‌گری و پادشاهی رواج دارد؛ نظیر آنچه امروز در نپال، عربستان و کشورهای دیگری از این قسم می‌گذرد. در این کشورها وراثت و سنت‌ها، نقش مهمی در مشروعیت بخشی ایفا می‌کند.

۱. ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲. انعام (۶)، آیه ۵۷ و یوسف (۱۲)، آیه ۴۰ و ۶۷.

۳. بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۴. برای مطالعه بیشتر ر.ک: مصباح‌یزدی، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۸۶ (مجموعه معارف قرآن) ج ۹.

البته به لحاظ توجه تام اسلام به ویژگی‌ها و خواص رهبری و اوصاف مدیران و کارگزاران، مدیران نمونه دینی از فرّه‌مندی و وارستگی خاصی نیز برخوردارند و همین امر سبب می‌شود تا بر اطاعت‌پذیری و علاقه و رضایت مردم، تأثیر منطقی و روان‌شناسانه‌ای داشته باشد؛ ولی این نکته از مبنای بنیادین حقانیت حاکم و حکومت کاملاً جدا است. در نتیجه اگر حکومت یا حاکمی، تمام اسباب و عوامل رضایت مردم را فراهم کند؛ اما مطابق موازین شریعت عمل ننماید، مشروعیت دینی پیدا نمی‌کند و در مقابل حکومت و حاکمی که آموزه‌های دینی را مد نظر بگیرد و به احکام الهی پایبند باشد - همچنان که مشروعیت دینی دارد - باید اسباب و عوامل رضایت مشروع اکثریت مردم را فراهم آورد و حقوق طبیعی و شرعی ملت را تحقق بخشد. در این صورت متدینان به دلیل اعتقادشان به فرمان‌های الهی و پایبند بودن‌شان به شریعت، مشروعیت و مقبولیت جامعه‌شناسانه را نیز پدید می‌آورند.

در زمینه منع مشروعیت در اسلام، باید دانست که در نگرش توحیدی، خداوند تنها منبع ذاتی مشروعیت سیاسی است. توحید در خالقیت و ربوبیت، حاکمیت و قانون‌گذاری را از آن خداوند سبحان می‌داند. عالم هستی ملک خداوند است و او مالک همه انسان‌ها است:

﴿فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱

همه بنده اویند و در این جهت تفاوتی بین افراد نیست و همه به طور یکسان از حقوق بندگی خدا برخوردارند. چنان که پیامبر اسلام می‌فرماید:

مغرب زمین از سوی امپراتوران و در مشرق زمین به وسیله نظام سیاسی بنی‌امیه، بنی‌عباس و حکومت‌های عثمانی مطرح شده بود.

در مقابل، اسلام ناب محمدی - با توجه به آیات الهی و روایات پیشوایان دین - تفسیر دیگری از مشروعیت الهی به دست می‌دهد. این نگرش مبتنی بر جهان‌بینی توحیدی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی معینی است. در این انگاره حاکم اسلامی بر اساس شرایط و ویژگی‌های مشخص و تعریف شده‌ای، مسئولیت می‌پذیرد. از جمله مشخصه‌های این نگرش، دارا بودن مسئولیت توأمان در برابر خدا و مردم، وجود حقوق متقابل حاکم و ملت و نیز محدود بودن در چارچوب مصالح و احکام الهی است و تفاوت ماهوی و کارکردی با نظام‌های پیشین دارد.

نش. مشروعیت در اسلام

مشروعیت در اسلام، مسلماً منشأ الهی دارد؛ اما نه آن نوع مشروعیت الهی و تنوکرایی که در دوران قرون وسطی در مغرب زمین و حکومت‌های توتالیتار و نظام سیاسی بنی‌امیه، بنی‌عباس و حکومت‌های عثمانی ظاهر بوده است. مشروعیت در فلسفه، کلام و فقه اسلامی، به معنای «مطابقت با موازین و آموزه‌های شریعت اسلام است»؛ یعنی، حکومت و حاکمی مشروع است که دارای پایگاه دینی باشد.

بر این اساس حکومتی که پایبند موازین شرعی و الهی باشد، حقانیت دارد. مشروعیت سیاسی در اندیشه و تفکر اسلامی، از نوع پدر سالاری، وراثت، شیخوخیت، نژاد، ملیت‌پرستی و حکومت‌های اشراف‌گرایی، نخبه‌گرایی، کاریزمایی و... نیست.

۱. نساء (۴)، آیه ۱۳۱.

«المؤمنون كأسنان المشط يتساوون في الحقوق بينهم»؛ «مؤمنان چون دانه‌های شانه مساوی‌اند و از حقوق مساوی و متقابل برخوردارند».^۱

بنابراین مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی اسلام، مشروعیت دینی و الهی را تثبیت می‌کند. در این نگرش مشروعیت سیاسی و حق حاکمیت از ناحیه خداوند، به افراد ذی صلاحیت -مانند پیامبر، امام و...- تفویض می‌گردد.

این اصل در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز متجلی شده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او انسان را به سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد و ملت این حق خدادادی را از طرقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند».

● پرسش ۳۴. آیا مشروعیت ولایت‌فقیه و قدرت رهبری کاریزمایی است؟

در ابتدا چند مطلب به عنوان مقدمه ذکر می‌شود:

یکم. در علوم سیاسی حکومت را از حیث منشأ قدرت و مشروعیت، به اقسامی تقسیم می‌کنند. ماکس وبر منشأ قدرت را سه گونه معرفی می‌کند:

۱. حکومت سنتی: منشأ این حکومت سنت‌های موجود است، که از ادوار گذشته یک سرزمین به جای مانده است (مانند حکومت‌های موروثی و فئودالی).

۲. پیشوایی کاریزمایی: حکومتی است که منشأ قدرت در آن نبوغ فوق‌العاده، جذبه و نیروی معنوی رهبر آن است. (حکومت هیتلر را از این دست حکومت‌ها می‌دانند).

۳. قانونی - عقلایی: منشأ قدرت در این حکومت، قدرت قانونی است و در آن، قدرت نهاد یافته است؛ یعنی، قدرت از فرد یا افراد صاحب قدرت به یک شخصیت حقوقی انتقال یافته است (حکومت‌های جمهوری را از این نوع حکومت‌ها می‌دانند).

بر اساس همین تقسیم، منشأ فرمانبری مردم از حکومت را نیز به سه دسته تقسیم می‌کنند:

۱. فرمانبری ناشی از گرایش‌های سنتی که در حکومت‌های سنتی است.

۲. فرمانبری ناشی از عاطفه و انفعال محض که در حکومت‌های کاریزمایی است.

۳. فرمانبری ناشی از اعتقاد عقلایی به اعتبار قانون که در حکومت‌های قانونی -عقلایی است.

دوم. از ویژگی‌های رهبری کاریزمایی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. رهبر کاریزما غالباً دعوت به تحقق یک رسالت می‌کند.

۲. رهبر کاریزما عظیم‌ترین نیروی انقلابی در براندازی حکومت‌های سنتی است که عقاید و ارزش‌های مردم را دگرگون ساخته، راه و رسم تازه‌ای را جایگزین می‌کند.

۳. پیروی مردم از جان و دل و فداکارانه است.

سوم. آنچه باعث این شده که حکومت «ولایت‌فقیه» از نوع حکومت‌های کاریزمایی تلقی شود، وجود ویژگی‌های مذکور در مقدمه دوم است.

منابع حکومت ولایی

بر اساس این مقدمه، به ذکر سه مطلب در پاسخ اکتفا می‌شود:

یکم. منشأ قدرت، منحصر در سه مورد مذکور نیست و منشأهای دیگری مانند مشروعیت الهی (استناد به حکم خدا) نیز وجود دارد. در حکومت دینی منشأ قدرت، استناد به حکم الهی است.

خداوند درباره قدرت سیاسی پیامبر اکرم می‌فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۱؛ «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».

درباره ولایت پیامبر و جانشین او فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۲؛ «ولی و سرپرست [و متصرف در امور شما] خدا و پیامبر و کسانی‌اند که ایمان آورده و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند»

و ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۳؛ «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر را».

دوم. چنین نیست که در هر حکومتی تنها یکی از این منشأها، تولید قدرت کند؛ بلکه ممکن است در یک حکومت دو یا چند منشأ با هم ترکیب شوند. در مواردی که چند منشأ در اعتبار قدرت حکومت دخالت دارند، جای این سؤال است که آیا همه آنها در یک رتبه‌اند و به صورت مساوی در اعتبار قدرت دخالت دارند، یا یکی از آنها بر دیگری تقدم دارد؟ در این صورت کدام یک از آنها اصلی و کدام فرعی است؟

سوم. در حکومت ولایی فقیه منابع زیر دخالت دارند:

۱. استناد به حکم خداوند؛ چنان‌که ادله آن در کتاب‌های «ولایت‌فقیه» به تفصیل بیان شده است.

۲. عقل - چنان‌که در دلیل عقلی ولایت‌فقیه بیان شد - بر اعتبار حکومت ولایی فقیه صحنه می‌گذارد. نقش عقل با آنچه در حکومت قانونی عقلایی گفته شد، متفاوت است و منشأ مستقلی به شمار می‌آید. البته با توجه به اینکه عقل نیز در شمار منابع دینی است، می‌توان حکم عقل را در اینجا راهی برای شناخت استناد «مشروعیت حکومت ولایی فقیه» به خدا دانست.

۳. پس از تصویب قانون اساسی ایران با رأی قاطع مردم، حکومت ولایی فقیه علاوه بر مشروعیت تام شرعی، مقبولیت مردمی نیز یافت و این مقبولیت در حد مشروعیت قانونی - عقلایی است.

۴. عامل احساس و عاطفه که محرکی قوی برای حرکت‌های انقلابی است، در کنار مشروعیت شرعی، عقلی و قانونی - عقلایی، توانی مضاعف به حکومت ولایی فقیه می‌بخشد. این عامل در حکومت‌های کاریزمایی نیز وجود دارد؛ اما آن نیروی معنوی و خارق‌العاده‌ای که در رهبری حکومت ولایی فقیه موجود است، ناشی از فقاہت (علم)، تقوا، کفایت و عدالت است که از پشتوانه عقلی و مذهبی برخوردار است. برخلاف نیروی معنوی و خارق‌العاده‌ای که در رهبرانی چون هیتلر - بزرگ‌ترین رهبر کاریزمای قرن اخیر - وجود داشت که هیچ پشتوانه دینی و عقلانی نداشت. بنابراین کاریزمایی خواندن «ولایت‌فقیه» نگرشی ناقص و مقایسه‌ای غیردقیق است.

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۲. مائده (۵)، آیه ۵۵.

۳. نساء (۴)، آیه ۵۹.

ولایت فقیه و رأی ملت

● پرسش ۳۵. در خصوص فرمایش حضرت امام که فرمودند رأی مردم اصل است، و یا «میزان، رأی مردم است» و نیز این که فرمودند براساس رأی مردم حکومت شاهنشاهی را ساقط کردیم توضیح دهید.

فرمایش معروف حضرت امام که «میزان، رأی ملت است» یک ادامه‌ای هم دارد که معمولاً آن قسمت نقل نمی‌شود. امام فرمودند: «میزان رأی ملت است و ملت اسلام را می‌خواهد». بنابراین تأکید حضرت امام بر مردمی بودن این حکومتی است که به نام اسلام در این کشور مستقر شده است.

به عبارت دیگر، در مقابل تبلیغات استکبار جهانی علیه حکومت اسلامی مبنی بر این که حکومت زور و حکومت کودتا است و با خواست مردم همراه نیست، حضرت امام تأکید داشتند که جمهوری اسلامی حکومتی با خواست مردم است و اکثریتی ۹۸ درصدی به آن رأی داده‌اند. حضرت امام می‌خواستند به دنیا ثابت کنند که ما حکومت را به زور بر مردم تحمیل نکردیم، بلکه به خواست خودشان بود. این همان مسئله‌ای است که در فلسفه سیاست مطرح است که آیا ملاک مشروعیت، همان مقبولیت مردم است و یا ملاک مشروعیت، اراده تشریحی خدای متعال است. البته فعلیت این حکومتی که مشروعیتش را از خدای متعال کسب می‌کند، در سایه اطاعت و خواست مردم تحقق می‌پذیرد. نمونه بارز آن در خلافت امیرالمؤمنین علی و این فرمایش آن حضرت است که فرمود: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ...»؛ «اگر این طور نبود که مردم حاضر شدند و با من بیعت کردند و حجت را بر من تمام کردند، من به دنبال حکومت نمی‌رفتم».

«لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَابِرِهَا»؛ «افسار شتر خلافت را بر گردن آن می‌انداختم».

این یک تعبیر ادبی است. شتری که افسار آن را به گردنش می‌اندازند و رهایش می‌کنند، دیگری کاری به او ندارند و هر جا دلش خواست، می‌رود. آن حضرت می‌فرمایند: «اگر خواست و بیعت مردم نبود، من افسار شتر حکومت را به گردنش انداخته و رها می‌کردم». به اعتقاد ما امیرالمؤمنین علی از طرف خدا تعیین شده بود.^۱ پس ایشان، هر وقت حکومت می‌کردند، حکومت ایشان از جانب خداوند مشروعیت داشت؛ اما چه زمانی حجت بر آن حضرت تمام گردید و واجب شد که برای تحقق حکومت اسلامی قیام کند و حکومت اسلامی را تشکیل دهد؟ وقتی که مردم حمایت کردند. وقتی مردم آمدند با آن حضرت بیعت کردند و قول دادند که از ایشان حمایت کنند، آن وقت حجت بر آن حضرت تمام شد و اقدام به برپایی حکومت اسلامی بر ایشان واجب گردید. حق حکومت ایشان و مشروعیت آن، از طرف مردم نیامده است، بلکه براساس ادله محکم و متعددی که داریم، خدا این حق را داده است؛ از جمله این فرمایش پیامبر اکرم که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».^۲

بنابراین حضرت امام هم وقتی می‌فرماید: «میزان رأی مردم است» و چون مردم خواستند ما حکومت می‌کنیم، یعنی چون مردم خواستند، حجت بر من تمام شده که بیایم جان خودم را به خطر انداخته، مدت‌ها تبعید و زندانی شوم

۱. از جمله دلایل نصب آن حضرت، آیه شریفه تبلیغ است که در واقعه غدیر خم نازل شد و خطاب به پیامبر اکرم فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». (مانده (۵)، آیه ۶۷)؛ «ای پیغمبر، آنچه از سوی خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده‌ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت».

۲. حدیث متواتر غدیر که شیعه و سنی به طرق مختلف آن را نقل کرده‌اند که آن حضرت دست علی را گرفت و بلا برد و فرمود: هر کس که من مولا و رهبر او هستم، پس علی نیز مولا و رهبر او است.

شدند، می‌فرماید: ﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا. أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا﴾^۱؛ یعنی نزدیک است آسمان‌ها از هم بشکافند، عالم متلاشی شود. چرا؟ چون مسیحیان برای خدا فرزند قایل شده‌اند.

«جدل» یعنی سخن گفتن با کسی بر اساس مبانی خودش.

امام نیز وقتی با دنیا سخن می‌گوید و می‌خواهد از مشروعیت و حقانیت جمهوری اسلامی دفاع کند، می‌گوید: مگر شما نمی‌گویید، مردم که رأی بدهند، حکومت اعتبار دارد؟ این حکومت بر همان مبناهایی که شما قبول دارید، حق است؛ چون مردم به آن رأی داده‌اند. این بحث، یک بحث جدلی است؛ یعنی اثبات مطلبی بر اساس مبانی مورد قبول خصم، انجام بگیرد.

نارضایتی مردم

● پرسش ۳۶. اگر روزی جمهوری اسلامی، که منطبق با اصول اسلامی است و بر این اساس تحقق یافته است، مورد علاقه مردم نباشد و مردم با اقدام علیه آن بخواهند این حکومت را سرنگون کنند، آیا ما باید تسلیم بشویم؟ وظیفه ما در این زمینه چیست؟

در پاسخ به این سؤال، یکی از راه‌ها این است که به سیره امیرالمؤمنین مراجعه کنیم. همه ما می‌دانیم که بعد از رحلت پیامبر اکرم می‌بایست امیرالمؤمنین متصدی امر حکومت شوند. عقیده ما این است که آن حضرت حق داشتند، اما به حقشان نرسیدند؛ به دلیل این که مردم نخواستند. باز می‌دانیم که حضرت پس از حدود ۲۳ سال حکومت را پذیرفت.

و حتی تا پای دار بروم و برای استقرار حکومت اسلامی اقدام کنم. اگر مثل بعضی حرکت‌های اصلاحی دیگر با سستی یا بی‌اعتنایی مردم روبه‌رو می‌شد حجت بر او تمام نبود.

نکته دیگری که در مورد این فرمایش حضرت امام می‌توان به آن اشاره کرد این است که: در علم منطق، دو نوع استدلال وجود دارد: یکی به نام «برهان» و دیگری «جدل»، و هر دو نوع استدلال هم صحیح است، لیکن به تناسب بحث و موقعیت، گاهی از این نوع و گاهی از آن نوع دیگر استفاده می‌کنیم.

در آیه شریفه ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱ می‌فرماید غیر از حکمت و موعظه، جدال هم باید کرد.

در برخی آیات، خداوند متعال برای ابطال عقاید مشرکان و کفار به شیوه جدلی تمسک جسته است؛ از جمله این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿الْكُمْ الذَّكْرُ وَ لَهُ الْأُنثَى. تِلْكَ إِذَا قَسَمَةٌ ضِيزَى﴾^۲؛ «آیا برای شما پسر است و برای او [خدا] دختر؟ در این صورت، این تقسیم نادرستی است».

توضیح این که: همان طور که می‌دانید عرب‌ها از دختر بدشان می‌آمد و پسر را خیلی عزیز می‌دانستند. از آن طرف معتقدند بودند فرشتگان، دختران خدا هستند. خدا با اینها استدلال می‌کند و می‌فرماید: چگونه است که شما آن چیزهایی را که دوست دارید و خوشتان می‌آید برای خودتان برمی‌گزینید، اما چیزهایی را که دوست ندارید به خدا نسبت می‌دهید؟ این چه منطقی است؟ این تقسیم ظالمانه، بی‌منطق و بی‌اساس است.

از سوی دیگر قرآن در مورد این اعتقاد مسیحیان که برای خدا پسر قایل

۱. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵؛ «ای رسول ما) خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق (با اهل جدل) مناظره کن».

۲. نجم (۵۳)، آیه ۲۱ - ۲۲.

۱. مریم (۱۹)، آیه ۹۰ - ۹۱.

اما چندی پس از تأسیس حکومت اسلامی، برخی از اصحاب پیغمبر و پسر عم خود علی و همان کسانی که قبل از همه با علی بیعت کرده بودند، جنگ جمل را راه انداختند. طلحه و زبیر خدمت آن حضرت آمدند و خواستار حکومت بصره و کوفه شدند. آن حضرت صلاح ندانست که حکومت را به آنها واگذار کند. به دنبال این مسئله، آنها به سراغ همسر پیغمبر عایشه رفتند و ایشان را به بصره بردند و جنگ جمل، اولین جنگ در حکومت علی را به راه انداختند. معاویه هم در شام، حکومت علی را پذیرفت و آماده جنگ با علی شد.

اما امیرالمؤمنین با آنها چگونه رفتار کرد؟ آیا فرمود حال که این‌گونه می‌خواهید، بیاید حکومت را تقسیم کنیم و عراق متعلق به شما، حجاز هم از آن من و شام هم دست معاویه باشد؟ آیا در این شرایط علی تسلیم آن مردم شد؟ نه، چنین نبود. چرا؟ برای این که حکومت اسلامی تشکیل شده بود، حکومت حق، وجود داشت؛ حکومتی با پشتوانه مردمی که از آن حمایت می‌کردند. این عده که بر دولت اسلامی خروج کرده بودند آشوب‌گر و یاغی بودند و حضرت علی هم به روی آنها شمشیر کشید.

آن حضرت در طول حکومتش، در سه جنگ با ناکثان، قاسطان و مارقان جنگید. هیچ‌گاه نگفت که بیاید با هم بنشینیم، حکومت را تقسیم کنیم یا به روی هم لبخند بزنیم! آن حضرت شمشیر کشید تا آنجا که فرمود: «إِنِّي فَتَاتُ عَيْنِ الْفِتْنَةِ»؛ «من چشم فتنه را درآوردم» و کاری کردم که کسی جز من نمی‌توانست آن را انجام دهد (اشاره به جنگ با خوارج). امام علی نمی‌بایستی با خوارج

از آن‌ها چگونه رفتار کرد؟ آیا فرمود حال که این‌گونه می‌خواهید، بیاید حکومت را تقسیم کنیم و عراق متعلق به شما، حجاز هم از آن من و شام هم دست معاویه باشد؟ آیا در این شرایط علی تسلیم آن مردم شد؟ نه، چنین نبود. چرا؟ برای این که حکومت اسلامی تشکیل شده بود، حکومت حق، وجود داشت؛ حکومتی با پشتوانه مردمی که از آن حمایت می‌کردند. این عده که بر دولت اسلامی خروج کرده بودند آشوب‌گر و یاغی بودند و حضرت علی هم به روی آنها شمشیر کشید.

آن حضرت در طول حکومتش، در سه جنگ با ناکثان، قاسطان و مارقان جنگید. هیچ‌گاه نگفت که بیاید با هم بنشینیم، حکومت را تقسیم کنیم یا به روی هم لبخند بزنیم! آن حضرت شمشیر کشید تا آنجا که فرمود: «إِنِّي فَتَاتُ عَيْنِ الْفِتْنَةِ»؛ «من چشم فتنه را درآوردم» و کاری کردم که کسی جز من نمی‌توانست آن را انجام دهد (اشاره به جنگ با خوارج). امام علی نمی‌بایستی با خوارج

اما امیرالمؤمنین با آنها چگونه رفتار کرد؟ آیا فرمود حال که این‌گونه می‌خواهید، بیاید حکومت را تقسیم کنیم و عراق متعلق به شما، حجاز هم از آن من و شام هم دست معاویه باشد؟ آیا در این شرایط علی تسلیم آن مردم شد؟ نه، چنین نبود. چرا؟ برای این که حکومت اسلامی تشکیل شده بود، حکومت حق، وجود داشت؛ حکومتی با پشتوانه مردمی که از آن حمایت می‌کردند. این عده که بر دولت اسلامی خروج کرده بودند آشوب‌گر و یاغی بودند و حضرت علی هم به روی آنها شمشیر کشید.

درصد آراء مردم

● پرسش ۳۷. پس از تشکیل حکومت اسلامی چند درصد مردم، ملاک می‌باشند؟ آیا اگر بیش از نصف مردم با آن مخالف بودند باز هم وضع به همین‌گونه خواهد بود یا شرایط به گونه دیگری است؟

کمیت، ملاک نیست. ملاک این است که جمعیت افرادی که از امام یا ولی فقیه مشروع حمایت می‌کنند به اندازه‌ای باشد که بتواند حکومت را حفظ کند. گاهی ممکن است با ۹۰ درصد مردم، تداوم حکومت ممکن باشد، گاهی با ۸۰ درصد و گاهی هم با ۵۰ یا ۴۰ درصد. او مأمور است که حکومت را حفظ کند. اگر افراد آن قدر کم شدند که دیگر نمی‌تواند با این اقلیت حکومت را حفظ کند، مانند زمانی خواهد شد که با او بیعت نکرده‌اند و حجت بر او تمام نشده است. اگر مثل مردم کوفه که از دور مسلم پراکنده شدند، همه متفرق شوند، دیگر امام جامعه نمی‌تواند کاری بکند. تا زمانی که کسانی هستند که با کمک‌ها و حمایت‌های آنها می‌توان حکومت مرکزی اسلام را حفظ کرد، وظیفه حاکم اسلامی این است که حکومت را حفظ کند و در این رابطه، ملاک کمیت نیست.

نظریه نصب و انتخاب

● پرسش ۳۸. درباره ولایت‌فقیه فرق بین دو نظریه نصب و انتخاب چیست و نقش خبرگان رهبری بر اساس هر یک از دو دیدگاه چگونه توجیه می‌شود؟

هر دو نظریه معتقد به «ولایت عامه فقیه» می‌باشند؛ لیکن تفاوت آنها در مسئله ملاک و منبع مشروعیت ولایت‌فقیه است. نظریه نخست، مشروعیت ولی فقیه را الهی و متکی به نصب از سوی شارع می‌داند. بر اساس این نگرش نقش خبرگان، کارشناسی و تشخیص مصداق ولی منصوب از ناحیه پروردگار و معرفی وی به مردم است.

نظریه دوم، مشروعیت ولایت‌فقیه را زمینی و مردمی می‌داند؛ یعنی، مشروعیت ولی فقیه به انتخاب مردم است و آنان انتخاب خود را با واسطه انجام می‌دهند. بنابراین کار خبرگان انتخاب با واسطه ولایت‌فقیه از سوی مردم است.^۱

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مصباح یزدی، آیه‌الله محمدتقی، حکومت و مشروعیت، (مقاله) کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۷۷.

ب. خسروپناه، عبدالحسین، مشروعیت حکومت ولایی.

پ. ابراهیمی، عبدالجواد، منشأ مشروعیت حکومت اسلامی، مجموعه آثار (۲) فلسفه سیاسی (۱)

اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد - همان‌گونه که در مورد مرجع عالی‌قدر و رهبر انقلاب آیه‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است - این رهبر، ولایت امر و همهٔ مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد...».

در قسمت نهایی این اصل - قبل از اصلاح سال ۱۳۶۸ - نیز به وضوح فقط مبنای نصب نمایان بود: «هر گاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببینند، او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند».

عبارت فوق پس از اصلاح به این بند تبدیل شد:

«هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی، یا مسائل سیاسی و اجتماعی، یا دارای مقبولیت عامه، یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند؛ او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند».

ملاحظه می‌شود که قبل از اصلاح، کارکرد خبرگان به «معرفی» تعبیر شده است و پس از اصلاح، به «انتخاب و معرفی».

این مسئله دو تفاوت را در اصل ۱۰۷ قبل و بعد از اصلاح نشان می‌دهد:

۱. تنظیم کنندگان قانون اساسی سال ۱۳۵۸ فقط ناظر به مبنای نصب بوده‌اند.

۲. اصلاحیه سال ۱۳۶۸، با تأمین ویژگی‌های مبنای «نصب»، این اصل را به گونه‌ای تغییر داد که با مبنای «انتخاب» نیز سازگار باشد. البته تفاوت اصلی این اصلاحیه با قبل از آن، در دو امر دیگر است (تفکیک مرجعیت و رهبری و حذف شورای رهبری) که خارج از مقصود سؤال است.

● پرسش ۳۹. آیا نظریه انتصاب ولی‌فقیه با قانون اساسی تضادی ندارد؟

قانون اساسی جمهوری اسلامی، به گونه‌ای تنظیم شده است که با هر دو نظریه انتصاب و انتخاب سازگار است؛ یعنی، در اصل ۱۰۷ قانون اساسی وظیفه مجلس خبرگان، به گونه‌ای نوشته شده است که هر دو مبنا را برمی‌تابد. بنابر مبنای نصب، انتخاب رهبر از سوی خبرگان به معنای معرفی شایسته‌ترین فقیه جامع شرایط است و بنابر مبنای انتخاب، اعطای ولایت به او است. این تفاوت تنها جنبه نظری دارد و در ناحیه تحلیل رأی نمایندگان مجلس خبرگان به رهبر است.

اما تعیین هیچ یک از این دو تحلیل در قانون اساسی نیامده است. البته در قسمت اول اصل ۱۰۷ رهبری امام خمینی به گونه‌ای مطرح شده است که تنها با مبنای نصب سازگار است:

«پس از مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیه‌الله العظمی خمینی (قدس سره الشریف) که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند...».

تعبیر «شناخته و پذیرفته شدند» با مبنای نصب سازگار است.

اصل فوق قبل از اصلاحیه سال ۱۳۶۸ وضوح بیشتری نسبت به مبنای نصب داشت؛ زیرا در قسمت اول آن آمده بود:

«هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف

پ. کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی.

ت. انصاری، علیرضا، مشروعیت ولایت‌فقیه از منظر امام خمینی، همان.

ث. نبوی، سید عباس، مشروعیت قدرت و حاکمیت از دیدگاه امام خمینی، همان.

● پرسش ۴۰. آیا نظریه انتصاب لطمه زدن به ولی فقیه نیست؟

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

یک. تضعیف اصل ولایت فقیه

نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیده مردم تضعیف می‌کند؛ زیرا مردم نمی‌پذیرند خدا کسی را به ولایت بر آنان معین کند.

نقد و بررسی

یکم. مسئله مذکور - که سعی می‌شود به عنوان یکی از افکار عمومی ثابت و مسلم جامعه تلقی شود - اندیشه‌ای ناسازگار با مبانی دینی است و با واقعیات جامعه‌شناختی و فرهنگ جوامع اسلامی نیز ناسازگار است. جامعه اسلامی، از آغاز در مدینه با ولایت انتصابی پیامبر اکرم شکل گرفت. در مکتب تشیع نیز ولایت انتصابی معصومین از مسلمات مذهب به شمار می‌آید.

درباره ولی فقیه در عصر غیبت نیز، تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ولایت امام خمینی، نشان داد که مبنای نصب هرگز نمی‌تواند مایه ضعف اعتقادات مردم در امر ولایت - چه ولایت معصومان و چه ولایت فقیه - شود.

دوم. اثبات یا انکار مسائل دینی، روش خاص خود را دارد. اینکه «نظریه انتصاب، مقبولیت اصل ولایت فقیه را در عقیده مردم تضعیف می‌کند»، از نظر علمی نمی‌تواند دلیل انکار نظریه انتصاب قرار گیرد. اثبات یا انکار نظریه انتصاب، باید مبتنی بر عقل یا نقل باشد؛ حال آنکه این مسئله نه دلیل عقلی دارد و نه نقلی.

دو. از دست دادن مقبولیت

از آنجا که در نظریه انتصاب، مشروعیت تصرفات ولی فقیه منوط به انتخاب مردم نیست، مردم احساس همیاری و مشارکت کمتری در امر حکومت می‌کنند؛ لذا ولی فقیه مقبولیت خود را از دست داده و از یاری مردم بی‌بهره می‌شود.

نقد و بررسی

یکم. تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران، خلاف این نتیجه را ثابت کرده و می‌کند. حضور مردم در صحنه‌های مختلف در جریان شکل‌گیری جمهوری اسلامی و مراحل پس از آن، اگر بی‌نظیر نباشد، در جوامع بشری امروز کم‌نظیر است. این حضور صرفاً متکی به اعتقاد دینی مردم، به لزوم و وجوب شرعی پیروی از ولی امر است که بازگویی همان نظریه نصب می‌باشد.

دوم. در این احتمال فرض شده است که در نظریه انتصاب، مشارکت مردم در امر حکومت نادیده گرفته شده است؛ در حالی که در نگرش اسلامی در کنار مشروعیت الهی، مقبولیت و اقبال عمومی در کار بست قدرت و اعمال آن نیز ملاحظه گردیده و اعمال ولایت بدون خواست عمومی انجام نمی‌پذیرد.^۱

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک: شاکرین، حمیدرضا، مشروعیت چیست (مقاله)، پرسمان سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲.

بلکه تحقق حاکمیت با مشکل مواجه می‌گردد. بحمد الله این فرض در زمان ما واقع نشده است.

در هر صورت بعد از تشکیل حکومت اسلامی - اگر خدای ناکرده - اکثریت مردم دیگر تمایلی به ادامه حکومت نداشته باشند؛ باز هم حفظ آن بر همه - حتی اقلیت - واجب است؛ زیرا حکومت اسلامی همچنان دارای مشروعیت است. از این رو باید تمامی امکانات و ابزارها و زمینه‌های فراهم‌سازی مقبولیت مردمی را برای کارآمدی حکومت اسلامی و تثبیت، دوام و استمرار آن به کار گرفت. همچنین باید ریشه‌های نارضایتی مردم را شناسایی کرد و در صدد حل آن برآمد. اگر این امر محقق نشد و حکومت اسلامی نتوانست حد نصاب مقبولیت را - که برای ادامه حفظ و بقای حکومت لازم است - به دست آورد و ادامه حکومت منجر به کشتار، خونریزی و خلاصه مفسده عظیمی باشد - به گونه‌ای که موجب رضایت شارع نباشد - تکلیف ساقط می‌شود.

● پرسش ۴۱. اگر حکومت و حاکمیت اسلامی خواست مردم است؛ چنانچه رأی مردم عوض شد، حاکمیت اسلامی چه جایگاهی پیدا می‌کند؟
بر اساس آیات و روایات متعدّد، مشروعیت حکومت و حاکم اسلامی - اعم از امام معصوم یا نایب او مانند ولی فقیه در عصر غیبت - وابسته به رأی مردم نیست؛ بلکه رأی، رضایت، کمک و همدلی مردم، باعث به وجود آمدن و تحقق عینی حکومت اسلامی می‌شود.

حضرت امیر می‌فرماید: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر... لالقیّت حبلها علی غاربها»؛ «اگر حضور بیعت‌کنندگان نبود و با وجود یاوران، حجّت بر من تمام نمی‌شد... رشته کار [حکومت] را از دست می‌گذاشتم»^۱.
همچنین می‌فرماید: «لا رأی لمن لا یطاع»؛ «کسی که فرمانش پیروی نمی‌شود، رأی ندارد»^۲.

این سخنان همگی بیانگر نقش مردم در پیدایش، تثبیت و کارآمدی حکومت الهی - خواه حکومت رسول‌الله و امامان معصوم و خواه حکومت فقیه در زمان غیبت - است.

حکومت اسلامی بر اراده تشریحی الهی استوار است و رأی خدا در همه جا مطاع بوده و اعتبار رأی مردم تا وقتی است که با دین تنافی نداشته باشد. بنابراین «مقبولیت مردمی» با «مشروعیت الهی» نه تلازمی دارد و نه تنافی. در عین حال حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. اگر نفوذ کلمه ولی فقیه از دست برود، مشروعیتش از دست نمی‌رود؛

۱. نهج‌البلاغه، خطبه سوم.

۲. همان، خطبه ۲۷.

می‌توان حکومت را «دینی» حفظ کرد. برای اثبات این مدعا به بیان دو نکته می‌پردازند:

۱. شیوه حکومت دینی، منحصر به نظریه ولایت فقیه نیست؛ بلکه در صورت پذیرش نظارت فقیه و یا وکالت فقیه - چه وکالت را عقد جایز بدانیم یا معاهده اجتماعی لازم - مشروعیت حکومت حفظ شده و حکومت دینی می‌گردد. از این رو دلیلی ندارد که خود را محدود به نظریه ولایت فقیه کنیم.^۱

۲. ضمانت اجرای نظارت فقیه خود مردم هستند. از آنجا که فرض بر این است که مردم دیندار هستند، فقیه با نظارت خود در صورت مشاهده خلاف شرع در قوانین و تصمیمات، آن را به مسئولان مربوط اطلاع می‌دهد و در صورت عدم توجه آنان، آن را به اطلاع عموم می‌رساند و از آنجا که مردم دیندار هستند، به ندای فقیه ناظر، لبیک گفته و علیه خلاف واقع شده، خواهند شورید و به این ترتیب مانع تحقق خلاف شرع در جامعه اسلامی خواهند شد.^۲

سوم. دلیل سوم تمسک به بعضی از جملات امام است که اشاره به نحوه حضور روحانیون و حتی خود ایشان در صحنه سیاسی کشور دارد. بر اساس این سخنان، نتیجه می‌گیرند که هر چند امام در اواخر عمر خود، نظریه «ولایت مطلقه فقیه» را مطرح و -ظاهراً- از نظریه نظارت عدول کردند؛ ولی علت این عدول ضعف مبانی آن نبوده است؛ بلکه آماده نبودن شرایط زمانی و مکانی برای اجرای آن بوده است.^۳

گستره و اختیارات ولایت فقیه

● پرسش ۴۲. ولایت فقیه یا نظارت فقیه، کدام یک صحیح است؟

نظریه نظارت فقیه

خلاصه استدلال‌های مدافعان نظریه «نظارت فقیه» به شرح زیر است:

یکم. منظور از «ولایت» در نظریه ولایت فقیه، ولایت فقهی است و در فقه اصل بر «عدم ولایت» است و از آنجا که دلیل معتبری در حوزه زعامت فقیه بر جامعه اقامه نشده است؛ لذا محدوده ولایت فقیه، محدود به امور حسبه است.^۱ اما از آنجا که دین نسبت به امور اجتماعی بی تفاوت نیست، به ناچار راه جریان و حفظ دین در پیکره جامعه، نظارت فقیه و یا نظارت عامه فقیهان بر امور است.

دوم. مضر نبودن نظریه نظارت فقیه به دینی بودن حکومت، دلیل دیگر آنان است. ایشان بر این عقیده‌اند که حکومت نباید جدای از دین (سکولار) باشد و این را می‌پذیرند که حکومت باید به نوعی دینی گردد؛ اما دینی شدن حکومت تنها به حاکمیت و ولایت فقیه بر جامعه نیست و از طریق نظارت نیز

۱. همان، ش ۱۱، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۱۵.

۳. کیان، ش ۴۱، ص ۲۱؛ راه نو، ش ۱۱، ص ۱۷.

۱. کدیور، محسن، راه نو، ش ۱۴، ص ۱۶.

نقد نظریه نظارت فقیه

در خصوص نقد این نظریه به بررسی سه محور بیان شده می‌پردازیم:

نقد دلیل یکم. تمسک به اصل عدم ولایت فقهی، برای رد «نظریه ولایت‌فقیه» به شدت مورد تردید است. اصل عدم ولایتی که در فقه مطرح است نافی ولایت منهای اذن شارع است؛ در حالی که ادله کافی شرعی در مآذون بودن فقیه بر تصدی و ولایت بر امور امت اسلامی وجود دارد و در این مسئله هیچ تردیدی نیست.

نقد دلیل دوم. مدعای دوم این بود که دادن نقش نظارتی به ولایت‌فقیه، مضرّ به دینی بودن حکومت نیست؛ در حالی که حکومت دینی بدون تحقق ولایت دینی، تحقق یافتنی و استمرار بخشیدنی نیست؛ زیرا:

الف. حکومت دینی؛ یعنی، حکومتی که «دین» ولایت و سرپرستی آن را بر عهده دارد. بالطبع اعمال ولایت دینی بر جامعه، تنها از طریق حاکم دین شناس صورت می‌گیرد.

ب. مراقبت و نظارت بر عدم مخالفت با احکام شرعی، بدون ضمانت اجرا برای دینی شدن و دینی باقی ماندن حکومت کافی نیست و به محو حکومت دینی خواهد انجامید.

ج. این گمان که اعلام به مردم و عکس‌العمل مناسب آنان، ضامن اجرای فقیه ناظر است، ناشی از نشناختن جامعه و نشناختن ولایت بر جامعه و نقش نوین حکومت‌ها در جوامع امروزی است. کسی که به امور یاد شده واقف باشد، متوجه می‌گردد که حکومت‌ها چگونه با بسترسازی، گرایش‌ها، افکار و رفتار مردم را به سمت و سوی خاصی سوق می‌دهند. البته این سخن به معنای حذف قدرت اختیار مردم در جوامع نیست؛ لکن به معنای

تأثیر شایان توجه بسترهای اجتماعی در شکل‌گیری رفتار عمومی و رفتار فردی است.

بر این اساس در صورتی که ولایت بر جامعه دینی، بر عهده دین و ولی فقیه نباشد، دو فرض متصور است:

۱. کارگزاران و رهبران تحت نظر ولی فقیه و دین شناس عمل می‌کنند و عقل و علم خود را در تبعیت از او به کار می‌گیرند که نتیجه حاصل است؛ یعنی، این در واقع همان ولایت است که با نام نظارت اعمال می‌شود.

۲. آنان خود بر اساس معیارهای «عقل خود بنیاد و سکولار» تصمیم‌گیری می‌کنند و کاری به دین ندارند. در این صورت هیچ ضمانتی برای دینی ماندن حکومت وجود نخواهد داشت.

نقد دلیل سوم. اینکه وانمود کرده‌اند حضرت امام نیز ولایت‌فقیه را به عنوان شیوه‌ای موقت و اضطراری مطرح کرده، از چند سو مخدوش است:

الف. دفاع از ولایت‌فقیه، به معنای این نیست که روحانیت باید تمامی یا اکثر مناصب سیاسی کشور را اشغال کند.

ب. عملکرد حضرت امام، از بدو شکل‌گیری انقلاب اسلامی تا زمان رحلت ایشان، گواه مسلمی بر این معنا است که ایشان هیچ‌گاه از نقش هدایت و سرپرستی جامعه دست برنداشت.

امام هیچ‌گاه به عنوان یک ناظر عالی در صحنه مبارزه با شاه و در صحنه انقلاب و بعد از پیروزی عمل نکرد؛ بلکه به عنوان یک ولی اجتماعی، جامعه را به سمتی که می‌باید برود، هدایت نمود و در مواضع مختلف اجتماعی، دستورالعمل‌های لازم را صادر کرد. مردم را به تظاهرات علیه شاه در زمان‌های مختلف فراخواند و آنان را برای دفاع از مرزهای کشور اسلامی بسیج کرد.

دستورالعمل‌های مشخص و راه‌گشایی را به مسئولان اجرایی کشور در مقاطع مختلف ابلاغ فرمود.

در واقع پرونده درخشان زعامت امام خمینی، سرشار از دخالت‌های بجا و تعیین‌کننده در صحنه‌های مختلف اجتماعی است و ایجاد حادثه‌های اجتماعی و حل بحران‌ها و تضعیف و تحقیر جبهه باطل - جز از طریق اعمال ولایت و ایجاد حادثه‌های اجتماعی - امکان‌پذیر نبود.

ج. سخنان متقن و روشن حضرت امام درباره اهمیت ولایت فقیه از یک سو و اهمیت حکومت اسلامی از سوی دیگر، گواه بر این معنا است که ایشان اندیشه ولایت فقیه را نه به عنوان یک اندیشه موقت و از روی اضطرار، که به عنوان یک نظام سیاسی و متقن و نوین بر مبنای تفکر اسلامی مطرح کرد:

«اگر چنانچه فقیه در کار نباشد؛ ولایت فقیه در کار نباشد؛ طاغوت است. یا خدا است یا طاغوت»^۱.

«باید عرض کنم حکومت - که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله است - یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است»^۲.

«ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد ولایت فقیه یک چیزی است که خدای - تبارک و تعالی - درست کرده است؛ همان ولایت رسول الله است»^۳.

د. جملاتی که بدان تمسک شده، مربوط به عدم لزوم تصدی ظاهری روحانیت در پاره‌ای از مسؤولیت‌های اجرایی است و ربطی به ولایت فقیه ندارد.

ه. مباحث ولایت فقیه امام خمینی پیش از انقلاب طرح گردیده و چاپ شده است. از آن جمله می‌توان مباحث درس خارج ایشان در حوزه علمیه نجف اشرف که در **کتاب البیع**، منتشر شده و نیز کتاب **ولایت فقیه** ایشان را نام برد. بنابراین تحریفی آشکار و در نهایت خوش‌بینی، ناآگاهی نسبت به اندیشه و عملکرد حضرت امام است که این میراث گران‌بهای ایشان، به عنوان یک امر موقت و اضطراری تبلیغ شود.

● **پرسش ۴۳.** ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی اینکه او فوق قانون است در این صورت همه قوانین بی‌فایده خواهد بود؟!

ولی فقیه فوق قانون در همه مراتب آن نیست. اساساً فلسفه ولایت فقیه آن است که شخصی قانون شناس و متعهد به قوانین و احکام الهی، اداره امور را بر عهده گیرد تا رعایت هنجارها، احکام الهی و مصالح اجتماعی تضمین شود؛ لیکن خلط بزرگی در این رابطه پدید آمده و موجب پیدایش دو نظریه در باب ولایت فقیه شده است:

۱. نظریه‌ای او را مافوق قانون تصور می‌کند و این را لازمه «ولایت مطلقه فقیه» می‌داند.

۲. رویکرد دیگر او را مادون قانون می‌نگرد و «ولایت مطلقه» را نفی می‌کند. به نظر ما ولایت مطلقه فقیه، به معنای تفوق ولی فقیه بر قانون نیست. کسی که

۱. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

۳. همان، ج ۶، ص ۹۵.

از نظر اصول قانون اساسی نیز، مقتضای مطلقه بودن ولایت‌فقیه که در متن قانون اساسی آمده این است که وظایف و اختیاراتی که در قانون اساسی برای ولی‌فقیه شمرده شده است، تمثیلی، و نه احصایی، باشد؛ زیرا در غیر این صورت قید «مطلقه» در متن قانون لغو خواهد بود؛ به ویژه اگر توجه کنیم که قید مطلقه را قانون‌گذار بعد از بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۷ به متن قانون اضافه کرده و تا قبل از آن نبوده است. این مسئله می‌رساند که قانون‌گذار منظور خاصی از آوردن این قید داشته و آن این بوده که معلوم شود اختیارات ولی‌فقیه، منحصر و محدود به موارد ذکر شده نیست و این موارد مربوط به شرایط عادی است ولی در شرایط خاص و به هنگام لزوم، ولی‌فقیه می‌تواند براساس ولایت مطلقه‌ای که دارد اقدام مقتضی را انجام دهد.

در عملکرد حضرت امام خمینی نیز شواهدی بر این که محدوده ولایت‌فقیه منحصر به آنچه در قانون اساسی آمده نیست، وجود دارد. دستور تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و دخالت آن در تأیید قوانین، در قانون اساسی آن زمان وجود نداشت و از اختیارات ولی‌فقیه نبود، اما حضرت امام براساس ولایت مطلقه آن نهاد را تأسیس کردند نیز در هیچ قانونی، شورایی به نام «شورای عالی انقلاب فرهنگی» و ترکیب و تعداد اعضا و مسائل مربوط به آن اشاره نشده بود، اما امام خمینی با بهره‌گیری از ولایت مطلقه فقیه دستور تشکیل این شورا را صادر و ترکیب و اعضای آن را معین کردند. همچنین در هیچ قانونی به تشکیل دادگاهی به نام «دادگاه ویژه روحانیت» اشاره نشده بود، اما به فرمان حضرت امام این کار انجام گرفت. نیز آنچه در مورد رئیس‌جمهور در قانون اساسی آمده این است که رهبر، رأی مردم را در مورد رئیس‌جمهور تنفیذ می‌کند؛ یعنی هر چه مردم رأی دادند حجت است و رهبر فقط امضا می‌کند.

اندک آشنایی با علم حقوق و یا احکام و قوانین اسلامی داشته باشد، می‌داند که قوانین دارای درجات و مراتب متعددی است. بعضی از آنها قوانین «محکوم» و کنترل شونده است و برخی قواعد «حاکم» و کنترل‌کننده است. سرّ وجود این سلسله مراتب در قانون این است که گاهی بین مصالح نهفته در دو حکم، تزاخم ایجاد می‌شود؛ یعنی، تأمین هر دو در عمل ممکن نیست و ناچار یکی باید به نفع دیگری کنار برود. در چنین مواقعی، قوانین حاکم -مانند قاعده «اهم و مهم»- حاکمیت می‌یابد و به حکم آن باید آنچه دارای مصلحت کمتر است، فدای حکمی شود که مصلحت برتر دارد.

«ولایت مطلقه فقیه» در واقع پیاده کردن قواعد حاکم و ارجح در برابر احکام اولیّه عادی است؛ زیرا ولی‌فقیه موظف است جامعه را به سمت مصالح آن رهبری و هدایت کند. حال اگر یکی از احکام اولیه دینی، با مصلحت برتر جامعه در تضاد و تزاخم افتاد؛ ولایت مطلقه این قدرت را دارد که مصلحت حیاتی و فراتر جامعه را بر آن حکم اولی فروتر مقدم بدارد.

به عنوان مثال اگر در جایی که مسجدی بنا شده است، کشیدن خیابان لازم شد؛ ولی‌فقیه می‌تواند برخلاف حکم اولی -که حرمت تخریب مسجد است- برای مصالح لازم جامعه اسلامی اجازه تخریب آن را صادر کند. بنابراین ولایت مطلقه فقیه از قواعد رافع تزاخم است و اطلاق آن مقید به مصالح لازم و اهم جامعه اسلامی است و بیش از آن قدرتی ندارد. اکنون خود قضاوت کنید که آیا این به معنای تفوق بر قانون است یا اختیار انطباق و اجرای قاعده اهم و مهم؟^۱

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: جوادی آملی، آیه‌الله عبدالله، ولایت‌فقیه.

اما امام خمینی در مورد رئیس جمهوری که مردم انتخاب کردند، در حکم ریاست جمهوری او نوشتند من ایشان را نصب می‌کنم.^۱

گذشته از اینها حضرت امام همان‌گونه که در سخنرانی‌ها و نوشته‌های ایشان وجود دارد، از نظر تئوری قائل به ولایت‌مطلقه فقیه بودند؛ به این معنا که فقیه در چارچوب و محدوده ضوابط شرع مقدس اسلام و براساس مصالح جامعه اسلامی می‌تواند در هر امری که لازمه اداره حکومت است در صورت نیاز تصمیم بگیرد و عمل کند.

شایان توجه است که مقتضای ادله ولایت‌فقیه نیز اطلاق ولایت‌فقیه است و دلیلی و برهانی بر محدودیت آن در چارچوب قانون اساسی و قوانین موضوعه وجود ندارد.^۲

● پرسش ۴۴. اختیارات ولی فقیه با اینکه ارتباط با وحی ندارد، چگونه قابل توضیح است؟

برای روشن شدن این موضوع، لازم است به صورت مختصر، این نکته بررسی شود که اصولاً هدف از ارتباط با وحی و عالم غیب چیست و این ارتباط چه کار ویژه مهمی را بر عهده دارد؟ در پاسخ می‌توان به دو هدف عمده اشاره کرد:

۱. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۷۶.

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک:

الف. نگاهی گذرا به نظریه ولایت‌فقیه، آیه‌الله محمدتقی مصباح یزدی.

ب. مردم سالاری دینی، نظریه ولایت‌فقیه، آیه‌الله محمدتقی مصباح یزدی و محمد جواد نوروزی.

یکم. پیامبر از طریق وحی و ارتباط با ماورای طبیعت، بر حقایق و معارف دینی واقف می‌شود. و بدون آنکه در این دریافت دچار خطا و یا تردیدی شود، راه صحیح زندگی و اصول و قوانین الهی را در ابعاد مختلف زندگی انسانی به کار بسته و با ابلاغ و اجرای آنها موجبات هدایت و رستگاری جامعه بشری را به وجود می‌آورد.

دوم. پیامبر از طریق وحی، دارای ولایت و مشروعیت الهی و سیاسی در هدایت و رهبری جامعه برای خود و جانشینان خود است.

آیات زیر بر این مسئله دلالت دارند:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^۱

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾^۲

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۳

با انقطاع وحی نیز هیچ‌گونه خللی در اصل این مسئله وارد نمی‌شود؛ زیرا ارتباط با غیب، اعم از ارتباط بی‌واسطه و یا با واسطه است.

در زمان حاضر نیز فقیه جامع شرایط - با توجه به ادله متعدد نقلی و عقلی - به صورت عام منصوب از سوی امامان معصوم و پیامبر اکرم می‌باشد؛ هر چند خود مستقیماً با وحی ارتباط ندارد (همان‌طور که امامان معصوم نیز با وحی ارتباط نداشتند)؛ ولی جایگاه شرعی و شخصیت حقوقی او، منصوب و مرتبط با وحی الهی است.

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۲. مائده (۵)، آیه ۶۷.

۳. نساء (۴)، آیه ۵۹.

ولایت‌فقیه و امور شخصی

● پرسش ۴۵. آیا ولی فقیه حق دخالت در امور شخصی و نظر دادن در این امور را دارد یا نه؟

امام خمینی در رابطه با گستره ولایت‌فقیه در کتاب البیع می‌نویسد: «جمیع اختیارات حکومتی و سیاست‌گذاری پیامبر اکرم و ائمه برای فقیه ثابت است و هیچ فرقی معقول نمی‌باشد».

در جای دیگر می‌آورد: «اما اگر برای پیامبر و امام معصوم ولایت و اختیار بر طلاق دادن مرد، همسرش را و یا... بدون هیچ مصلحت عمومی باشد، این ولایت برای فقیه ثابت نیست»^۱.

پس دخالت در امور شخصی افراد - که هیچ ارتباطی با نظام اجتماع، در جامعه اسلامی ندارد و یا حکم تامی در مورد آن وارد نشده است - از اختیارات ولی فقیه نیست؛ بلکه ولی فقیه صاحب اختیار اموری است که به نوعی با اداره جامعه و حکومت اسلامی مرتبط می‌شود. لذا اگر همان طلاق همسر و مسائل و امور شخصی به نحوی با نظام اجتماعی مرتبط گردد، ولی فقیه مداخله نموده و به حل و فصل آن می‌پردازد.

ولایت‌فقیه و مسلمانان جهان

● پرسش ۴۶. چرا ولی فقیه با اینکه به وسیله خبرگان منتخب مردم ایران انتخاب شده است، بر تمام شیعیان جهان ولایت دارد؟

مسئله ولایت‌فقیه از دو دیدگاه، قابل بررسی است و هر یک نتایج ویژه‌ای دارد که هرچند با یکدیگر متنافی نیست؛ ولی تفاوت چشمگیری با هم دارد:

یک. از منظر قانون اساسی

با توجه به اینکه قانون اساسی هر کشوری، در قلمرو همان کشور اعتبار دارد؛ از این رو حاکمیتش را - چه درباره ولایت‌فقیه یا غیر آن - تنها در گستره کشور مربوطه، می‌تواند سایه گستر سازد و نسبت به ماورای آن، قدرت نفی و اثبات چیزی را ندارد.

دو. از نقطه نظر مذهبی

بر این اساس ولایت‌فقیه گستره فراخ‌تری می‌یابد؛ یعنی، پیروان آیین واحد در سرزمین‌های مختلف، می‌توانند نظام و رهبری واحدی را برگزینند و یا دین می‌تواند سیستم و رهبر واحدی را برای آنان، با معیارهای خاصی

از جانب خداوند به ولایت نصب شده است. البته نصب ولی فقیه، نصب شخص خاصی نیست؛ بلکه نصب عنوان است؛ یعنی، هر کس که جمیع شرایط لازم رهبری - مطابق با معیارها و استانداردهای شریعت - را داشته باشد، از سوی حق تعالی برای ولایت و رهبری امت نصب گردیده است. براساس این نگرش، ولی فقیه رهبر جمیع امت اسلامی است و تا آنجا که مانعی در اعمال ولایت وجود نداشته باشد، دایره حکومت او گسترده است. بنابراین در صورت تعدد حکومت‌های اسلامی، آن کس که بیشترین امتیاز و شایستگی‌ها را برای رهبری امت داشته باشد، ولایت بر کل پیدا می‌کند و بقیه در دایره هدایت‌های او حکومت می‌کنند.

۲. نظریه انتخاب؛ براساس این نگرش، شارع فقط ویژگی‌های لازم برای رهبری را اعلام فرموده و مردم را موظف ساخته است که رهبری (ولایت فقیه) را با شرایط تعیین شده در شریعت انتخاب کنند؛ لیکن مشروعیت حکومت به انتخاب مردم است، نه به نصب شارع. در این صورت دایره رهبری ولی فقیه در حوزه‌ای است که او را انتخاب کرده‌اند و به دیگر کشورهای اسلامی سرایت نمی‌کند. بنابراین اگر چند جامعه اسلامی هر کدام رهبری برای خود برگزینند، هر یک فقط در حوزه انتخابیه خود نفوذ خواهند داشت.

دو. شرایط و واقعیات جهانی

اگر چه مرزبندی به شکل کنونی، شیوه‌ای استعماری برای جداسازی ملت‌ها است و مرزبندی در نگاه اسلام مرزبندی اعتقادی و دینی است. اما به عنوان یک واقعیت در عصر کنونی، نمی‌توان مرزهای موجود را نادیده گرفت؛ لیکن به طور اساسی، اسلام جمیع امت اسلامی را ملتی یک‌پارچه و یک‌دست می‌داند

تعیین کند. در نگرش اسلامی، مسلمانان امت واحد و دارای سرزمین و مرز فرهنگی ایدئولوژیکی مشترک، سرنوشت مشترک و حتی دشمنان مشترک می‌باشند. این مسئله ایجاب می‌کند که دارای رهبری واحد نیز باشند که بتواند تمام امت را به طور یک‌پارچه و هماهنگ، به سمت اهداف مورد نظر به حرکت درآورد.

بنابراین خاستگاه ولایت بر جهان شیعه و جهان اسلام، آرای چند میلیون ایرانی نیست؛ بلکه مبانی دینی است. بلی نقش این آرا آن است که در بزرگ‌ترین کانون تشیع در جهان، شاخص‌ترین فرد شناسایی و ولایت او فعلیت می‌یابد و از این طریق امت اسلام می‌توانند «ولی واجب الاطاعه» خود را نیز بشناسند و بر اساس رهنمودهای او، خط سیر سیاسی و اجتماعی خویش را تنظیم کنند.

● پرسش ۴۷. در صورت تشکیل چند حکومت اسلامی در دنیا، ولایت فقیه چه جایگاهی پیدا می‌کند؟

حل این مسئله در گرو توجه به چندین متغیر است که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

یک. نظریه مشروعیت

در رابطه با مبنای مشروعیت (Legitimacy) ولایت‌فقیه، دو دیدگاه اساسی وجود دارد: یکی نظریه نصب و دیگری انتخاب.

۱. نظریه نصب؛ بنا بر دیدگاه نصب - که بیشتر فقها بر آن هستند - ولی فقیه

که همه دارای سرنوشت، دین، فرهنگ، آیین، نظام سیاسی و رهبری واحدی می‌باشند و هرگونه تفرقه، تشتت و جدایی، امری عارضی و تحمیلی بر پیکر امت اسلامی است.

با توجه به این نگرش پاسخ سؤال چنین می‌شود:

یکم. به عنوان حکم اولی اسلامی، رهبری ولی فقیه یک پارچه است و بر کل امت اسلامی سریان و جریان دارد و در صورت وجود حکومت‌های متعدد، در رأس همه و آن کس قرار دارد که از همه شایسته‌تر است.

دوم. به عنوان حکم ثانوی؛ یعنی، در صورتی که امکان اتحاد و تصمیم‌گیری‌های مشترک وجود نداشته باشد، هر یک در دایره کشور خود حکم می‌رانند؛ لیکن اصل بر وحدت امت و نظام و رهبری است. امتیاز این دیدگاه، این است که جمیع امت را یک پارچه و دارای سیاست و نظام دفاعی واحد می‌کند و در صورت عملی شدن، یک قدرت بزرگ جهانی از نیروهای مسلمین پدید می‌آورد.

● پرسش ۴۸. آیا لازم است اهل سنت از ولی فقیه در همه امور تبعیت کنند؟

یکم. به طور مسلم در احکام فردی - فقهی، کسی آنان را ملزم به پیروی از ولی فقیه نمی‌داند؛ بلکه الزام در ناحیه مسائل اجتماعی و حکومتی است. این امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا در هر جامعه‌ای، وحدت رویه لازم است و بدون آن آناارشیسم و هرج و مرج پدید می‌آید. از این‌رو نه تنها اهل تسنن؛ بلکه غیرمسلمانان نیز در حکومت اسلامی، باید قوانین و هنجارهای اجتماعی اسلام را بپذیرند؛ مگر دایره خاصی از امور که قابل استثنا است.

دوم. فقهای برجسته اهل تسنن، پیروی از علمای شیعه و تقلید از آنان در احکام را جایز می‌دانند؛ به عنوان نمونه می‌توان به فتوای شیخ محمود شلتوت (رئیس جامع الازهر مصر) توجه کرد که در آن به حقانیت تشیع اعتراف شده و اطاعت در مسائل دینی از مذهب شیعه، برای همه فرقه‌ها مسلمین جایز دانسته شده است.^۱

سوم. همه فقهای اهل تسنن، اطاعت از حاکم مسلمان را واجب می‌دانند؛ به ویژه اگر او فقیه عادل و با تقوا باشد.^۲

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: شلتوت، علامه محمود، سیری در تعالیم اسلام، ترجمه دکتر سیدخلیل خلیلیان.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: صفی‌زاده، دکتر فاروق، ولایت‌فقیه از دیدگاه اهل سنت.

از او می‌باشند و دیگر جایز نیست که در امور مربوط به حکومت، مداخله کرده و برای ولی فقیه ایجاد مزاحمت کنند.

دلایل اطاعت

دلایل این امر، عبارت است از:

یکم، ولی فقیه جانشین و وارث پیامبر است. همان‌گونه که برای کسی جایز نیست در امور مربوط به ولایت آن حضرت مزاحم او شود؛ به مقتضای وراثت جایز نیست که مزاحم ولی فقیه در امور مربوط به اداره حکومت شود. از این رو همه فقیهان مزاحمت با ولی فقیه شرعی را حرام و موجب خروج از عدالت می‌دانند، پس اگر کسی نسبت به ولی فقیه حاکم مزاحمت کند از عدالت ساقط شده و دیگر ولایتی ندارد تا تراحم فقیهان پدید آید.^۱

آیه‌الله سید محمد کاظم یزدی در کتاب **العروة الوثقی** می‌نویسد:

«حکم الحاكم الجامع للشرایط لا يجوز نقضه و لو لمجتهد آخر...»^۲؛ یعنی اگر حاکم - با فرض دارا بودن شرایط شرعی - حکمی صادر کند هیچ کس حق نقض و مخالفت با آن را ندارد، حتی اگر مجتهد دیگری باشد. این مسئله فتوای جمیع فقها است.

دوم، طریقه عقلا و بنای همه حکومت‌ها، این است که در امور حکومتی و اداره جامعه، دخالت دیگران را به طور مستقل و بدون اجازه مسئولان مربوط در امور حکومتی، صحیح نمی‌دانند. این سیره حداقل در حکومت صالح مورد امضای شارع است.

۱. ر. ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۱۴-۵۱۷.

۲. یزدی، آیه‌الله سید محمد کاظم، **العروة الوثقی**، ج ۱، مسئله ۵۷، باب اجتهاد و تقلید.

ولی فقیه و مراجع تقلید

● پرسش ۴۹. اگر ولایت فقیه اقدام به تصدی حکومت کرد، آیا وظایف بقیه فقیهان و مراجع ساقط می‌شود؟

به اعتقاد بیشتر فقهای شیعه، در روایات سه منصب برای فقیهان مشخص شده است:

۱. **منصب افتا؛** یعنی، هر فقیه جامع شرایط می‌تواند در مسائل فرعی و موضوع‌های استنباطی - که مردم بدان نیازمندند - فتوا دهد. این منصب بدون هیچ اشکالی برای همه فقیهان ثابت است و در زمان ولایت فقیه، از بقیه فقها ساقط نمی‌شود؛ زیرا مجتهد حق ندارد از مجتهد دیگر تقلید کند.

۲. **منصب قضاوت؛** یعنی، هر فقیه جامع شرایط در دوران غیبت، حق دارد به حل و فصل دعاوی و مرافعات بپردازد و براساس ایمان و بینات، حکم الهی را صادر کند. نقض این حکم بر خود او و متخاصمین و حتی فقیهان دیگر، حرام است و پاسداشت آن - حتی بر مجتهدان و مراجع تقلید - واجب می‌باشد.

۳. **منصب ولایت؛** منظور از آن همان حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع است. این منصب به نحو عام، برای تمامی فقیهان ثابت است؛ ولی زمانی که یکی از آنان اقدام به تشکیل حکومت کند، تمامی فقیهان دیگر ملزم به اطاعت

● پرسش ۵۰. اگر یکی از فقیهان اعلم باشد، چه می‌شود؟ آیا می‌توان گفت که فقیه اعلم باید از ولی فقیه پیروی کند؟

بر اساس ادله «ولایت فقیه»، فقیه جامع شرایط از طرف امام معصوم منصوب به نصب عام است، نه نصب خاص؛ لذا در مورد فقیهان یک عصر، دو فرض متصور است:

فرض نخست. یک فقیه اعلم از دیگران در امر رهبری و توانا تر و بافضیلت تر از دیگر فقیهان در تمامی شرایط مربوط به آن باشد. در این صورت او به نحو «تعیین» برای رهبری نصب شده است. برای نصب، سه پیامد مترتب است: الف. بر خود او واجب است که این منصب الهی را بپذیرد و بر اساس آن عمل کند.

ب. بر دیگران - چه فقیهان و چه مردم - واجب است که ولایت او را بپذیرند. ج. در این فرض دیگر تراحم دو یا چند ولی فقیه متصور نیست؛ زیرا تنها یک نفر ولایت دارد و بس.

فرض دوم. اینکه هیچ یک از فقیهان در شرایط رهبری، اعلم و افضل نباشد و همگی یا چند نفر تقریباً مساوی هم باشند؛ چه در مسائل فقهی و چه در مسائل مربوط به مدیریت و رهبری. این صورت چند پیامد دارد:

الف. بر همه آنان واجب کفایی است که تصدی این امر را بر عهده بگیرند. ب. همین که یکی از ایشان اقدام به اعمال ولایت و رهبری کرد و یا به وسیله انتخاب مردم، قدرت به او واگذار شد؛ از بقیه فقیهان ساقط می‌شود.

ج. بر فقها و دیگر مردم واجب است که از ولی فقیه در امور حکومتی اطاعت کنند.

سوم. برپاداشتن نظام و حفظ آن از نابسامانی از واجبات ضروری است و تعدد حاکمان مستقل در سرزمین واحد، با دخالت افراد متعدد در شئون حکومت - بدون اجازه حاکم - موجب به هم خوردن نظم جامعه و زیان عمومی مسلمانان می‌شود. مسؤلیت حفظ نظام و اداره حکومت و تأمین مصالح عامه مسلمانان، به تمرکز اعمال ولایت و اطاعت دیگران نیاز دارد.^۱

حاکم اسلامی، مجری احکام الهی است و او نیز مانند همگان مشمول قانون الهی و تابع محض آن است و دیگر فقیهان نیز چنین می‌باشند و باید از این حکم الهی - که از سوی والی انشا شده است - پیروی و تبعیت کنند.

نکته

فقها می‌توانند در محدوده‌ای که منجر به ایجاد مزاحمت برای فقیه حاکم و باعث هرج و مرج نشود (حوزه افتا) و نیز در محدوده‌های اموری که فقیه حاکم در آن مداخله و اعمال ولایت نمی‌کند، اقدام کنند؛ همچون انجام دادن بعضی از امور حسبه (اموری که خداوند راضی به ترک و زمین ماندن آنها نیست) در سطح شهرستان‌ها و یا گرفتن خمس و زکات و دیگر وجوه شرعی از مردم و صرف آنها در مصارف شرعی. همچنان که ذکر شد دایره جواز این امور، تا آنجا است که به تراحم، هرج و مرج و اختلال نظم کشیده نشود و آسیبی به نظام اسلامی نرساند.

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نجفی، زین العابدین، امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه آثار)، ج ۵، ص ۵۱۵.

● پرسش ۵۱. منظور از اعلیت ولایت‌فقیه چیست؟

مقصود از اعلم در بحث «ولایت‌فقیه»، اعلم در مرجعیت نیست.

حضرت علی می‌فرماید:

«ایها الناس ان احق الناس بهذالامر اقوام علیه و أعلمهم بأمرالله فیه».

«ای مردم! بدانید که سزاوارترین مردم به این امر (حکومت و ولایت)

کسی است که در این کار قوی‌تر و به امر خداوند در حوزه رهبری جامعه

آگاه‌تر باشد».

بنابراین مقصود از اعلم تنها اعلم فقهی نیست؛ بلکه «اعلم فی هذا الامر» است؛

یعنی، کسی که علاوه بر داشتن فقاقت، عدالت و تقوا، مدیر و مدبرتر باشد

و به اوضاع کشور و جهان آگاهی کامل داشته باشد تا با ارائه دقیق شرایط

به احکام الهی، بهتر بتواند احکام متناسب با شرایط موجود را کشف کند.

دشمنان اسلام و ترفندهای آنان را بشناسد و در وقت مناسب، بتواند تصمیم‌گیری

و به نحو شایسته اقدام کند.

بنابراین مرجعی که در مسائل فقهی اعلم از ولی‌فقیه باشد، در مسائل

حکومتی همتای دیگر فقیهان است؛ چون «فقاقت» تنها یکی از شرایط

رهبری جامعه اسلامی است؛ نه تمام آن.^۱ از همین‌رو حتی مرجعی که در

مسائل فقهی اعلم از ولی‌فقیه باشد، لازم در مسائل حکومتی تابع ولی‌فقیه

باشد.

● پرسش ۵۲. در موارد تعارض بین نظر ولی‌فقیه با نظر مرجع تقلید چه باید

کرد؟

احکام و مسائل اسلامی را می‌توان به دو دسته احکام «شرعی فردی» و احکام

«اجتماعی و سیاسی» تقسیم نمود. در احکام شرعی فردی، هر شخصی برای

تعیین وظیفه و تکلیف خود، به مجتهد اعلم - که در کشف و استنباط احکام

از دیگران تواناتر است و او را به عنوان مرجع تقلید خود برگزیده - مراجعه

می‌کند.

از آنجا که چنین احکامی به فرد تعلق دارد نه به جامعه، تعدد مراجع و فتاوی

مختلف، هیچ‌گونه مشکلی به وجود نمی‌آورد و هر شخص موظف به تقلید از

مرجع تقلید خود است.

احکام اجتماعی و سیاسی به دو دسته تقسیم می‌شود:

یکم. در مسائلی که در عین اجتماعی بودن، کاری به امور الزامی حکومتی

و قوانین و مقررات دولتی ندارد؛ اگر مرجع تقلید نظر خاصی داشته باشد، باید نظر

مرجع تقلید اجرا گردد؛ مثلاً در بعضی از عملیات‌های بانکی، مراجع تقلید نظرات

خاصی دارند و از آنجا که حکومت اسلامی مردم را موظف به انجام آنها نکرده و

مردم مخیرند، لذا باید از نظر مرجع تقلید اطاعت نمود. به عنوان مثال اگر نوعی

قرارداد بانکی از سوی جمهوری اسلامی مجاز شناخته شود؛ ولی یکی از مراجع

تقلید آن معامله را ربوی و حرام بدانند، بر آن مرجع و مقلدانش

واجب است که از آن پرهیز کنند.^۱

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. آیه‌الله جوادی آملی، ولایت‌فقیه ولایت، فقاقت و عدالت، ص ۴۷؛

ب. قاضی‌زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۳۲.

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جوادی آملی، ولایت‌فقیه، صص ۳۹۲-۳۹۹.

دوم. مسائلی که در آنها حکم حکومتی و قوانین و مقررات الزامی از طرف دولت اسلامی وجود دارد و مخاطبان خود را موظف به اطاعت و اجرای آن می‌سازد. در این موارد تمامی افراد جامعه - اعم از ولی فقیه، مراجع تقلید و مقلدان آنان - موظف به اجرای فرمان‌ها و مقررات حکومت‌اند. در چنین مواردی اگر بین فتوای مراجع تقلید با حکم حکومتی، تعارض و اختلاف پیش بیاید؛ نظر حکومت و ولی فقیه همیشه مقدم است؛ چنان که فقها در مورد قضاوت تصریح کرده‌اند.

حتی در رساله‌های عملیه نیز آمده است: اگر یک قاضی شرع در موردی قضاوت کرد، قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد، حرام است.

حضرت امام در این باره می‌فرماید: «قیام برای تشکیل حکومت و اساس دولت اسلامی از قبیل واجب کفایی است بر فقهای عدول؛ پس اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شود، دیگران باید از او تبعیت کنند».^۱

البته اگر ولی فقیه خطای آشکاری مرتکب شد؛ پیروی از او جایز نیست.

«حکم الحاكم الجامع للشرائط لایجوز نقضه ولو لمجتهد آخر الا اذا تبین خطأه».^۲

ولایت فقیه و دیگر نظام‌های سیاسی

● پرسش ۵۳. تفاوت حکومت ولایت فقیه با دیگر نظام‌های سیاسی (سکولار و لائیک) را بیان کنید؟

جواب دقیق و جامع به این پرسش، پژوهشی ژرف و گسترده می‌طلبد و از حوصله این مختصر بیرون است؛ لیکن با فشرده‌گی و اختصار نکاتی چند یادآوری می‌شود:

حکومت دینی از چند جهت با نظام‌های سکولار (secular)، لائیک (laic) و بی‌اعتنا به دین تفاوت دارد. پاره‌ای از این تفاوت‌ها عبارت است از:

یک. تفاوت در اهداف

رژیم‌های نامبتنی بر دین، اساسی‌ترین هدفشان تأمین نیازمندی‌های دنیایی است و هدفی فراتر از آن در نظر ندارند. اما نظام دینی، خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد.

دو. تفاوت در کار ویژه‌های دولت

وظایف و کار ویژه نظام‌های غیردینی، حداکثر تأمین بهداشت، آموزش،

۱. امام خمینی، کتاب‌البیع، ج ۲، ص ۴۶۵ و ۴۶۶.

۲. عروة‌الوثقی، مسئله ۵۷، باب اجتهاد و تقلید.

اما در حکومت دینی منشأ اصلی قانون «خداوند» است و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی او جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع، سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون‌گذاری در چنین نظامی، کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی‌های زمان است.

پنجم. تفاوت در مبانی مشروعیت

هر یک از نظام‌های سیاسی مبتنی بر یکی از منابع مشروعیت پیش گفته (وراثت، قهر و غلبه، قرارداد اجتماعی و...) است؛ اما مبنای مشروعیت ولایت‌فقیه نصب الهی است.

ششم. تفاوت در زمامداران و کارگزاران

در نظام‌های لائیک و سکولار معمولاً شرایطی برای رهبری اجتماعی، تعیین نشده و اگر شرایطی در کار باشد، عمدتاً بیش از توانایی نسبی مدیریت کلان اجتماعی نیست. اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که مهم‌ترین آن، صلاحیت علمی و اخلاقی است. حد‌اعلای این شرایط عصمت و مرتبه نازل‌تر آن ولایت‌فقیه است.

برای آگاهی بیشتر نمودار (صفحه بعد) را ملاحظه فرمایید.

امنیت، رفاه و توسعه مادی است. در مقابل حکومت دینی، وظایف بیشتری بر عهده دارد؛ یعنی، علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه‌ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالی انسانی و گسترش تقوا همت‌گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت پایا و فناپذیر رهبری کند. به عبارت دیگر حکومت غیر دینی، صرفاً نقش اداره جامعه را بر عهده دارد؛ ولی حکومت دینی و ولایی افزون بر آن، نقش تربیت معنوی و دینی را عهده‌دار است.

سه. تفاوت در روش‌ها

روش‌های اجرایی نظام‌های سکولار و دینی، در پاره‌ای از موارد متفاوت است. تفاوت در اهداف و کار ویژه‌ها، در گزینش شیوه‌ها مؤثر است؛ به عبارت دیگر در نظام‌های بی‌اعتنا به دین، انگاره «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری (Instrumental Reason) آخرین مرجع تصمیم‌گیری است. اما در حکومت دینی، استفاده از روش‌های معارض با کرامت الهی و ارزش‌های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست. بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل‌فرا ابزاری و توحیدی فعالیت دارد.

چهار. تفاوت در خاستگاه قانون

در نظام‌های نامبتنی بر دین، خاستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته‌ها، هوس‌ها و گرایش‌های آدمیان - اعم از خواسته‌های فرد، گروه و حزب حاکم و یا خواسته‌ها و تمایلات عمومی - نیست.

نحوه و شرایط انتخاب مقامات عالی

کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا

ردیف	نام کشورها و مقامات اجرایی	جمهوری اسلامی ایران		پادشاه	رئیس جمهور	رئیس جمهور
		ولی فقیه	رئیس جمهور			
۱	شرایط انتخاب شدن	۱. صلاحیت لازم برای افتادگی در ابواب مختلف فقه و عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام ۲. پیشینه صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری	۱. ایرانی الاصل ۲. تابعیت ایران ۳. مدیر و مدبر ۴. دارای حسن سابقه و امانت و تقوا ۵. مؤمن و معتقد به مذهب رسمی کشور	موروثی	معرفی به شورای قانون اساسی از طرف حداقل پانصد نفر از شهروندان	۱. تابعیت کشور ایالات متحده آمریکا ۲. دارا بودن حداقل ۳۵ سال سن ۳. چهارده سال اقامت متوالی
۲	نحوه انتخاب شدن عالی‌ترین مقام رسمی	دو مرحله‌ای توسط خبرگان منتخب مردم	رأی مستقیم مردم	موروثی	رأی مستقیم مردم	دو مرحله‌ای توسط هیئت انتخاب‌کنندگان
۳	موقعیت و جایگاه	عالی‌ترین مقام رسمی	بعد از ولی فقیه عالی‌ترین مقام رسمی	عالی‌ترین مقام رسمی	عالی‌ترین مقام رسمی	عالی‌ترین مقام رسمی
۴	مسئولیت	دارد	دارد	ندارد	اصل بر عدم مسئولیت جز در مورد ارتکاب خیانت سنگین	دارد رئیس جمهور
۵	مدت دوره تصدی	نامحدود ولی قابل عزل	چهار سال	مادام‌العمر	پنج سال	چهار سال
۶	انتخاب مجدد	-	دو دوره متوالی	-	محدودیتی ندارد	دو دوره متوالی

● پرسش ۵۴. حکومت مطلقه ولایی چه تفاوتی با حکومت استبدادی دارد؟

در ابتدا ویژگی‌های حکومت استبدادی را مطرح و آنها را با ویژگی‌های حکومت ولایی فقیه در قانون اساسی، مقایسه می‌کنیم. حکومت‌های استبدادی با همه تنوعی که دارند، در ویژگی‌های زیر مشترک‌اند:

۱. شخص یا طبقه‌ای خاص، بدون رضایت مردم بر آنان حکومت می‌کند.
۲. دامنه قدرت حکومت، فوق قانون است و هیچ قانونی آن را محدود نمی‌کند.
۳. ساز و کاری برای کنترل حکومت - نه از سوی مردم و نه از سوی دستگاه‌های خاص نظارتی - وجود ندارد.

در نظام ولایی فقیه هیچ یک از این ویژگی‌ها وجود ندارد. که با مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می‌توان آن را تبیین کرد؛

یکم. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پذیرش قاطع ۹۸/۲ درصد مردم به تصویب رسید. در ادامه نیز هرگونه تغییری در قانون اساسی باید به تصویب مردم برسد.

طبق قانون اساسی، مردم در تعیین ولی فقیه، از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان دخالت دارند. همچنین آنان در مجاری قانون‌گذاری و اجرایی حکومت، از طریق انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری نقش دارند.

این سه نحوه دخالت مردم در حکومت، نه تنها در هیچ یک از حکومت‌های استبدادی وجود ندارد؛ بلکه در مردمی‌ترین نظام‌ها، چنین دخالت و مشارکت گسترده مردم مشاهده نمی‌شود.

دوم. دامنه قدرت ولی فقیه در قانون اساسی، به دو شکل محدود است که به کلی با قدرت در حکومت‌های استبدادی متفاوت می‌شود:

امور حسبیه (از قبیل سرپرستی ایتام، سفیهان و دیوانگان) می‌دانند اما عده‌ای دیگر با استدلال عقلی و مستند به روایات، معتقدند فلسفه ولایت فقیه، حاکمیت اسلام و ارزش‌های دینی با تشکیل حکومت اسلامی است، ولی فقیه در رأس حکومت اسلامی قرار می‌گیرد و هر آنچه از اختیارات و حقوقی که برای اداره حکومت لازم و ضروری است برای او وجود دارد و از نظر اداره حکومت، نمی‌توان تفاوتی بین او و امام معصوم قائل شد. آری، از لحاظ مقامات علمی و الهی کسی قابل قیاس با معصومان نیست، اما مسئله ولایت فقیه، مسئله اداره حکومت اسلامی است. در واقع، ولایت مطلقه فقیه به معنی برخورداری ولی فقیه از اختیاراتی وسیع‌تر از افتاء، قضاء و امور حسبیه است.

۳. اگر به لحاظ قانونی، کشور دچار معضل یا بن بست شد، ولی فقیه برای اداره حکومت و برون رفت از بحران، محدود به اختیارات مصرح در قانون اساسی نیست، همان‌طور که حضرت امام خمینی در تعارض بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، راهکار را در تأسیس شورای تشخیص مصلحت دیدند، در حالی که در قانون اساسی چنین شورایی پیش‌بینی نشده بود.

روشن است که این اختیارات به منزله رها بودن ولی فقیه از هر قید و ضابطه و قانون و اداره مستبدانه و دل‌بخواه از سوی فقیه نیست؛ بلکه فرض آن است که این حقوق و اختیارات لازمه اداره یک حکومت است و نبود آن باعث اختلال در مدیریت کشور می‌شود و حاکم بدون آنها نمی‌تواند به وظیفه خود عمل کند. از سوی دیگر همه معضلات قابل پیش‌بینی نیست تا به صراحت در قانون ذکر شود. سوم، حکومت ولایی فقیه از سه ناحیه نظارت می‌شود؛ سه ناحیه‌ای که در نظام‌های استبدادی وجود ندارد:

۱. نظارت درونی؛ ولی فقیه باید دارای سه شرط باشد: فقاہت، عدالت و درایت.

۱. در اصل چهارم قانون اساسی آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد»؛ یعنی، قوانین اسلام اولین محدود کننده قدرت ولی فقیه و یا به تعبیر دقیق‌تر تعیین کننده اختیارات او است.

۲. ولی فقیه در برابر قانون اساسی تعهد داده است. و علاوه بر تعهد الهی خود به اجرای احکام اسلام، با پذیرش منصب ولایت در مجرای قانون اساسی، تعهدی نسبت به قانون اساسی دارد.

بنابراین مطلقه بودن ولایت فقیه، به معنای بی‌قید و شرط بودن اعمال قدرت او نیست؛ بلکه بدین معنا است که اختیارات او، محدود به حوزه‌ای خاص از مسائل اجتماعی نیست و همه آنچه را که یک حکومت با آن درگیر است، در بر می‌گیرد. اما اعمال قدرت در هر حوزه، باید بر اساس موازین اسلام باشد. به عبارت دیگر واژه «مطلقه» در «ولایت مطلقه» تنها یک اصطلاح فقهی در مقابل ولایت مقیده است، نه آن که به معنای فقدان هرگونه قاعده و قانون و ضابطه باشد.

اشاره به نکات ذیل در ارتباط با واژه «مطلقه» سوء تفاهم را برطرف می‌کند:

۱. ولایت مطلقه در مقابل ولایت محدودی است که فقها در زمان طاغوت داشتند و به خاطر محدودیت‌ها و موانع پیش رو، نمی‌توانستند در امور اجتماعی چندان دخالت کنند؛ اما بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی، فقیه جامع شرایط رهبری، در رأس حکومت قرار گرفته برای اجرای احکام اسلامی، از مطلق اختیارات لازم برای اداره جامعه برخوردار شد.

۲. در خصوص محدوده اختیارات فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت دو دیدگاه کلان وجود دارد. برخی آن را مقید به منصب افتاء و قضاء و

● پرسش ۵۵. فاشیسم یعنی چه؟ آیا حکومت ولایت فقیه به آنجا کشیده می‌شود؟ فاشیسم («Fascism») نام نهضت یا حرکتی است که نخستین بار به وسیله موسولینی، دیکتاتور ایتالیا، در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ در آن کشور به وجود آمد و جریان‌های مشابهی (مانند نازیسم در آلمان و فالانژیسم در اسپانیا) به دنبال آن در همین خط سیر فکری شکل گرفت.

فاشیسم از کلمه «Fasces» گرفته شده و آن علامتی است به شکل تبر که بر روی پرچم‌های فرمانروایان قدیم رومی نقش می‌بست و نماد قدرت آنها بود. فاشیسم پیش از اینکه یک فلسفه یا ایدئولوژی سیاسی باشد؛ یک روش حکومت است که بر سه اصل «حکومت فردی قدرت»، «حاکمیت دولت» و «ناسیونالیسم افراطی» استوار است.

در حکومت‌های فاشیستی، فردی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، ما فوق قانون است. در این حکومت‌ها سازمان دولت، با تکیه بر قدرت نظامی و گروه‌های فشار سیاسی و وسایل تبلیغاتی - که در اختیار دولت است - آزادی‌های فردی را محدود می‌سازد و هرگونه حرکت مخالفی را سرکوب می‌کند.^۱

ویژگی‌های فاشیسم عبارت است از:

۱. عدم اعتماد به عقل؛
۲. انکار اصل اساسی مساوات بشری؛
۳. نظام رفتاری مبتنی بر دروغ و خشونت؛
۴. سیستم تک حزبی و حکومت عده‌ای نخبه و قدرت نامحدود؛
۵. نژادپرستی و ناسیونالیسم افراطی؛

هر یک از این سه شرط، او را از درون نظارت می‌کند. «فقاہت» او را از اتکا به غیرقانون الهی باز می‌دارد؛ «عدالت» او را از اعمال خواسته‌های شخصی و نفسانی بازمی‌دارد و «درایت» او را از خودرایی و ترک مشورت با اندیشمندان و متخصصان حفظ می‌کند. این سه شرط از شرایط ثبوتی ولایت فقیه است؛ یعنی، اگر شخصی یکی از این سه شرط را نداشته باشد، واقعاً ولایت ندارد و مرجع تشخیص این شرایط در جمهوری اسلامی ایران - چه در حدود ولایت و چه در بقای آن - مجلس خبرگان است.

۲. نظارت مستمر نمایندگان مجلس خبرگان؛ مجلس خبرگان، علاوه بر وظیفه انتخاب رهبری - که دارای شرایط سه‌گانه مذکور است - وظیفه نظارت بر استمرار این شرایط و نظارت بر چگونگی اعمال قدرت و رعایت شرایط اسلامی و قانونی در آن را نیز بر عهده دارد.

۳. نظارت مردم بر رهبری؛ در جمهوری اسلامی مردم از دو طریق اعمال نظارت می‌کنند:

الف. با انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، به صورت غیرمستقیم، از طریق مجلس خبرگان بر رهبر نظارت دارند.

ب. آزادی بیان - که در قانون اساسی فضای سالمی برای مطبوعات فراهم می‌کند - نظارت افکار عمومی را بر حکومت تشکیل می‌دهد. هرگاه مطبوعات، به راستی برخاسته از افکار عمومی مردم باشد؛ می‌تواند این وظیفه را به صورت مستقیم در توجه دادن ولی فقیه به خواست مردم و به صورت غیرمستقیم در جهت دهی عمومی مردم در انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، به خوبی انجام دهد.

این سه نوع نظارت، در حکومت‌های استبدادی وجود ندارد.

۱. ر. ک: طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۶۲۵؛ آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، ص ۲۳۴.

۶. ضدیت با حقوق و نظام بین المللی؛

۷. تقدیس رهبر تا حد ممکن؛

۸. مخالفت با دموکراسی، لیبرالیسم و سوسیالیسم؛

۹. اعتقاد شدید به قهرمان پرستی (هیروئیسم) و رزم جویی (میلیتاریسم).^۱

در مقایسه حاکمیت اسلامی با فاشیسم، شاید از این جهت که فاشیسم هم قائل به تقدس رهبری و مردمی بودن رهبر است، شباهتی به نظر آید. اما آنچه شالوده فاشیسم بوده و در ویژگی های فوق تبلور یافته است، هرگز در نظام اسلامی راه ندارد؛ چرا که مبنای تقدس به تنهایی مشابهت را نمی رساند. به علاوه ولی فقیه همیشه در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی و مصلحت جامعه اسلامی، عمل می کند و هیچ گونه نظرات شخصی ناشی از جاه طلبی، احساس غرور و قدرت و... در او راه ندارد.

در حکومت اسلامی، یکی از منابع استنباط احکام اسلامی «عقل» است. از طرف دیگر همه مردم، حتی ولی فقیه، به صورت مساوی در برابر قانون مسؤول اند و هیچ قوم و ملتی بر سایر اقوام، امتیاز و برتری ندارد و تنها ملاک امتیاز «تقوا» است. اخلاق و رعایت اصول انسانی و ارزش های الهی، جایگاه ویژه ای در برخورد با سایر ملت ها و حتی طبیعت دارد. بنا بر توضیحات داده شده مشخص می شود که اطلاق اصطلاح «فاشیسم» به حکومت دینی، نوعی شارلاتانیسم تبلیغاتی دشمنان نظام اسلامی در جهت مشوه جلوه دادن چهره حکومت دینی است. این امر به نوبه خود نشان دهنده شکست آنان در مقابله تئوریک، و اندیشه ای و شکست در صحنه های عملی است.

● پرسش ۵۶. توتالیتر یعنی چه؟ فرق آن با ولایت فقیه چیست؟

توتالیتر (TOTALITAIRE) از واژه فرانسوی «توتال» به معنای جامع و کامل گرفته شده است و به آن دسته از رژیم های استبدادی گفته می شود که کلیه شئون جامعه را - از سیاست و اقتصاد گرفته تا مذهب، فرهنگ و هنر - تحت کنترل و نظارت خود دارند و در جهت ایدئولوژی سیاسی خویش، هدایت می کنند. از این نوع رژیم ها در تاریخ معاصر، می توان حکومت های فاشیستی هیتلر و موسولینی و نظام های حاکم بر کشورهای کمونیستی را نام برد.^۱

ویژگی های نظام توتالیتر را می توان چنین نام برد:

۱. نظارت دولت بر کلیه شئون فعالیت های اقتصادی و اجتماعی؛

۲. قدرت در دست اعضای حزب واحدی است که همه افراد از آن تبعیت می کنند؛

۳. حذف همه اشکال نظارت مردم بر حاکمان؛

۴. توسل به زور و خشونت برای سرکوب مخالفان؛

۵. اعمال قدرت نامحدود و عدم مانعیت هیچ چیز در مقابل آن (از قبیل قانون، احترام به آزادی فرد و...);

۶. تسلط یک فرد در رأس یک حزب و دولت.

آنچه احتمال دارد، وجه شباهت نظام اسلامی و شکل حکومت توتالیتر محسوب گردد، بند اول است. در حالی که:

یکم. همه نظام های سیاسی با تفاوت های چشمگیری که دارند، در مواردی مشابهت هم دارند و تشابه در یک وجه، با یکسانی متفاوت است.

۱. ر. ک: طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، ص ۳۵۹.

۱. ر. ک: قاضی زاده، کاظم، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۴۵.

دوم، اسلام در مسائل اجتماعی - بر خلاف دولت‌های توتالیتر و یا لیبرال - نه دولت را موظف می‌کند که همه نیازمندی‌های جامعه، حتی نیازهای غیر ضروری را در انحصار خود درآورد و نه دولت را به طور کامل از دخالت در کارهای اجتماعی باز می‌دارد؛ بلکه سطح دخالت دولت، متناسب با شرایط متغیری است که در جامعه پدید می‌آید و بایستگی دخالت را در تأمین بخشی از نیازهای جامعه نمایان می‌سازد.

در نگرش اسلام، اصل بر آن است که نیازمندی‌های جامعه، داوطلبانه از سوی خود مردم تأمین شود. اما از آنجا که سود پرستی و افزون‌طلبی افراد و گروه‌هایی، منشأ فساد و تزییع حقوق دیگران می‌شود؛ دولت باید وارد صحنه شود و با ارائه راه کارهای مناسب و رعایت مصالح زمانی و مکانی، تصمیمات لازم را برای جلوگیری از تخلفات اتخاذ کند. این راهی متعادل است؛ بدان جهت که در عمل ثابت شده که شیوه متمرکز دولتی و سپردن عمده فعالیت‌های اجتماعی به دولت، به دلایل فراوانی ناصحیح و غیر کارآمد است. مشکل نخست گسترش بخش دولتی، هزینه و بودجه سنگینی است که بر دولت تحمیل می‌گردد و برای جامعه مشکل آفرین است. از طرف دیگر اسلام در پی آن است که در بدو امر، انسان‌ها را تشویق کند با انتخاب و اختیار خود - و نه از طریق زور و فشار - به خودسازی و انجام دادن کارهای نیک مبادرت ورزند. کار انسان وقتی ارزش می‌یابد که از راه انتخاب و اراده آزاد سرچشمه بگیرد. اما اگر الزام و اجبار موجب انجام کاری شد، آن تأثیر معنوی و مطلوب، در روح انسان حاصل نخواهد شد و هدف نهایی تحقق نخواهد یافت؛ مگر اینکه مصلحت اجتماعی، اجبار و الزام را ایجاب کند. در این صورت چاره‌ای جز اعمال دخالت دولت نیست.^۱

مخالفان ولایت فقیه

● پرسش ۵۷. حکم اسلام درباره مخالفان ولایت فقیه چیست؟ آیا قبول نداشتن ولایت فقیه گناه و کفر است؟
مخالفان ولایت فقیه چند دسته‌اند:

۱. غیرمسلمانان و غیرشیعیانی که مبنای ولایت فقیه را نمی‌پذیرند.
 ۲. شیعیانی که ولایت مطلقه فقیه را از روی اجتهاد یا تقلید نمی‌پذیرند.
 ۳. کسانی که با پذیرش اصل ولایت مطلقه فقیه، شخص ولی فقیه را قبول ندارند.
 ۴. کسانی که حتی با اعتقاد به صلاحیت شخص ولی فقیه، پاره‌ای از احکام حکومتی صادره از وی را نادرست می‌انگارند.
 ۵. کسانی که با علم و آگاهی به بودن ولایت فقیه در اسلام و وجود شرایط لازم شرعی در شخص ولی فقیه و علم و اعتقاد به درستی احکام صادره از سوی او، به مخالفت می‌پردازند.
- مخالفت در هر یک از صورت‌های یادشده، دو گونه متصور است:
- یک. مخالفت اعتقادی (قلبی)

یعنی، در اعتقاد و بینش خود مسئله را نمی‌پذیرد و آن را انکار می‌کند.

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: قاضی زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۱۴۳.

در نظام جمهوری اسلامی ایران، زمینه قانونی و منطقی التزام شخصی افراد به حکم ولی‌فقیه وجود دارد؛ یعنی، چه اینکه شخصی معتقد بر مشروعیت الهی باشد و چه معتقد به مشروعیت مردمی از طریق تفویض امر و یا قرارداد اجتماعی.

در هر صورت شرایط مقبول و پذیرفته شده براساس هر یک از مبانی یادشده، به طور عینی در این نظام وجود دارد و بر پذیرندگان هر یک از آنها، به طور منطقی لزوم پیروی از فقیه حاکم را ثابت می‌کند. اکنون که هم دستورات الزامی ولی‌فقیه و هم التزام شخصی افراد، دارای مبانی مشروع و قانونی است؛ می‌توان گفت: اطاعت از ولی‌فقیه، واجب و مخالفت عملی با او حرام است. البته مخالفان دسته سوم، چنانچه دلیل خاصی بر نظر خود دارند، می‌توانند آن را در اختیار خبرگان رهبری قرار دهند و نیز گروه چهارم - که حکم ولی‌فقیه را صحیح نمی‌دانند - باید ضمن التزام عملی، رأی خود را به عنوان مشاوره به ولی‌فقیه منتقل کنند.

مطلب فوق شامل فقیهانی که ادعا می‌گردد به ولایت‌فقیه معتقد نیستند و مقلدان آنان نیز می‌شود؛ زیرا فقیهانی که در ولایت‌فقیه اختلاف نظر دارند، از نظر حسبه می‌پذیرند که اگر مردم یک کشور حاضر شوند حکومت را بر اساس اسلام اداره کنند؛ این یک امر زمین مانده‌ای است که بر همگان - خصوصاً بر فقیهان - واجب کفایی است تصدی آن را بر عهده بگیرند و اگر یک فقیه واجد شرایط رهبری، تصدی آن را بر عهده گرفت و امت اسلامی نیز او را قبول کردند؛ در این حال مخالفت و تضعیف او، جایز نیست. بنابراین کسی نمی‌تواند بگوید چون من ولایت‌فقیه را قبول ندارم، می‌توانم از قانون کشور اسلامی - که مورد قبول من نیست - سرپیچی کنم و قوانین و مقررات آن را رعایت نکنم.

چنین مخالفتی از دیدگاه اسلام موضوع حرمت نیست و از نظرگاه قانونی نیز جرم به شمار نمی‌آید؛ مگر در فرض پنجم که از نظرگاه شرعی در مرتبه رد بر ائمه اطهار است؛ زیرا برای کسی که ولایت‌فقیه، به وسیله برهان ثابت می‌شود و ولی آن را آگاهانه انکار می‌کند؛ در این صورت انکارش بازگشت به انکار خدا و رسول خواهد بود.^۱

در مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق آمده است: «من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته حاکماً علیکم، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا و علینا رد و الرادّ علینا کالراد علی الله و هوی علی حد الشرک بالله»؛ «آن‌کس از شما که روایتگر احادیث ما و جست و جوگر در حلال و حرام ما و آگاه به احکام ما است و [مردم] به حکم بودن او رضایت دهند؛ همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس اگر به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، همانا حکم ما نادیده گرفته شده و بر ما رد شده است و هر کس ما را رد کند، مانند کسی است که خدا را رد کند و در مرز شرک به خدا قرار دارد».^۲

دو. مخالفت عملی

این گونه مخالفت به طور حتمی حرام و جرم است. البته مخالفت عملی نیز اقسام و مراتبی دارد که حکم هر یک، جداگانه قابل بررسی است. روشن است که مخالفت عملی، مستلزم هرج و مرج است؛ در حالی که مسائل اجتماعی و حکومتی، نیازمند وحدت رویه است و هیچ قانون و نظام سیاسی - اعم از اسلام و غیر اسلام - آشوب، قانون‌گریزی و دلخواه‌گزینی را بر نمی‌تابد.

۱. نگا: جوادی آملی، آیه‌الله عبدالله، ولایت‌فقیه، ولایت‌فقاها و عدالت، ص ۳۵۲.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

حکومت بر این اساس، ناشی از وکالتی است که از ناحیه مردم - در جهت تأمین امنیت به تعبیر «هابز» و یا حمایت از حقوق طبیعی به تعبیر «لاک» - دارد.

طرفداران نظریه قرارداد یا اصلاً به حق تمرّد و شورش علیه دولت قائل نیستند (مانند هابز) و یا آنکه چنین حقی را تنها برای «ملت» جایز می‌شمارند؛ نه «افراد». چنان که اعلامیه استقلال آمریکا می‌گوید: «حکومت‌ها قدرت عادلانه‌شان را از رضایت حکومت شوندگان می‌گیرند. ما معتقدیم که هرگاه شکلی از حکومت به ناپدید کننده این اهداف تبدیل شود، این حق مردم است که آن حکومت را سرنگون سازند و یا تغییر دهند و بر جای آن، حکومت جدیدی تأسیس کنند».^۱

جان لاک، با آنکه از حقوق طبیعی انسان‌ها دفاع می‌کند و در برابر انحراف حکومت، حق شورش مردم را مطرح می‌کند؛ ولی سخن او چندان روشن نیست. او در «رساله‌ای درباره حکومت مدنی» می‌گوید: «بنابر قانونی که بر تمام قوانین موضوعه انسانی، مقدم است و بر همه آنها برتری دارد، مردم حق تصمیم‌گیری نهایی را - که به افراد جامعه متعلق است - برای خود محفوظ می‌دانند و تا هنگامی که «داوری زمین» برای رسیدگی نباشد، می‌توانند به «درگاه الهی» توسل جویند.^۲ اما با این وجود «افراد» جامعه، حق شوریدن علیه کسی را که به نظرشان امانت‌دار خوبی نیست، ندارند؛ هر چند این حق برای «جامعه» - از طریق اکثریت افراد آن - وجود دارد.^۳ از این رو بسیاری از طرفداران نظریه دموکراسی، حق تمرّد را در یک نظام دموکراتیک به رسمیت نمی‌شناسند. آنان بر این باورند

بله، اگر کسی از برخی مسائل و موضوعات و نحوه اجرای امور کشور ناراضی بود، حق انتقاد سازنده، نصیحت و تذکر دادن از باب «النصيحة لائمة المسلمين» را دارد.^۱

● پرسش ۵۸. آیا تمرّد و مخالفت در برابر حکومت‌ها جایز است؟

از دیدگاه اسلام تمرّد و شورش علیه حکومت، به طور مطلق ممنوع نیست؛ هر چند برخی از مکاتب و مذاهب چنین حقی را قائل نیستند.

حق تمرّد رابطه مستقیمی با مسئله الزام سیاسی و چرایی وجوب اطاعت از دولت - به عنوان اساسی‌ترین مسئله فلسفه سیاسی - دارد. در توضیح این مسئله که آیا می‌توان علیه دولت قیام کرد؟ ابتدا باید به این مسئله پردازیم که اصولاً چرا باید از دولت اطاعت کنیم؟ آیا اطاعت از دولت همواره مطلق بوده و هیچ جایی برای مخالفت وجود ندارد؟ اگر وجود دارد، تحت چه ضوابط و شرایطی است؟ پاسخ این سؤالات را از دیدگاه نظریه دموکراسی و نظریه حق الهی، پی می‌گیریم.

یک. حق تمرّد در نظریه دموکراسی

غرب مبنای مشروعیت حکومت را «قرارداد اجتماعی و رضایت مردم» می‌داند. مهم‌ترین رسالت حکومت، تأمین امنیت شهروندان است و در مقابل، وظیفه شهروندان اطاعت از حکومت است. وضع و اجرای قوانین از سوی

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. قاضی‌زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی سیاسی امام خمینی، ص ۲۲۲.

ب. حکیم، سیدمحمد سعید، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۱.

پ. حائری، سید کاظم، اساس الحکومة الاسلامیه، صص ۱۸۰ - ۱۸۵.

۱. جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم، ص ۱۵۷.

۲. ژان ژاک شوالیه، آثار بزرگ سیاسی، ص ۱۰۴.

۳. جین همپتن، فلسفه سیاسی، ص ۱۰۷.

چهارم. در نظریه دموکراسی، از آنجا که تنها خواست و رضایت اکثریت مبنای حقوق بوده و باید ارزش شمرده شود، هیچ کس نمی‌تواند بر خلاف اراده عمومی چیزی را «حق» یا «ارزش» تلقی و به آن استناد کند. از این رو هیچ فرصتی نمی‌تواند برای تمرد وجود داشته باشد.

مسدود شدن فضای سیاسی جامعه در دموکراسی و یکه تازی اکثریت - به خصوص که معمولاً «اقلیتی» به عنوان «اکثریت نسبی» قدرت را تصاحب می‌کند و بر «اکثریت مطلق» فرمانروایی مطلق می‌یابد - زمینه‌گرایش مجدد به «آنارشیسم» را فراهم آورده است.^۱

دو. حق تمرد در نظریه حق الهی

در این نظریه مشروعیت حکومت مستند به اذن الهی بوده و از حاکمیت الهی سرچشمه می‌گیرد. این نظریه از پیشینه زیادی برخوردار است و در بستر تاریخ به اشکال گوناگونی پدیدار شده است. در امپراتوری کهن شرقی، امپراتوران و در عصر فراعنه، فرعون‌ها خود را خدا می‌دانستند. در برخی دیدگاه‌ها، پادشاه منشأیی الهی داشت و حاکمیت او از خداوند نشأت می‌گرفت. در قرون وسطی، مسیحیان معتقد بودند که حکومت منشائی الهی دارد و در مشرق زمین نیز رواج اندیشه «ظلل الله» بیانگر ارتباط پادشاه با خداوند بود.^۲

در مورد حق تمرد در این نظریه دیدگاه‌های متفاوت وجود دارد:

۱. در کتاب مقدس، آغاز فصل سیزدهم آمده است:

«همه باید از فرمان‌روایان اطاعت کنند؛ زیرا هر قدرتی ناشی از خداوند است

که در نظام‌های دموکراتیک، می‌توان از این مسئله چشم‌پوشی کرد؛ زیرا دموکراسی فرصت و امکان کافی را برای ابراز عقاید اقلیت فراهم می‌آورد و در حقیقت، «حق تمرد» را به شکل نهادینه در می‌آورد.^۱

چنین دیدگاهی در مورد عدم جواز تمرد در حکومت‌های دموکراتیک با اعتراضات زیادی مواجه شده است؛ از جمله اینکه:

یکم. چرا فرد نمی‌تواند از «توافق اول» خارج شده و در شرایطی که حکومت را برای سعادت خود خطرناک می‌بیند، رضایت خود را پس بگیرد؟^۲

دوم. این فرض را که اکثریت حاکم، به حقوق دیگران تجاوز کنند، نمی‌توان همیشه منتفی دانست؛ چنان‌که تجربه نشان می‌دهد رژیم‌های دموکراتیک نیز می‌توانند حکومت اختناق و استعمار و گاهی وحشت باشند.

«تاریخ نشان می‌دهد که همیشه امکان این هست که اصل اراده عمومی، به خودکامگی و استبداد منجر شود».^۳

سوم. تشخیص اینکه در دموکراسی برای اقلیت، فرصت کافی وجود دارد، باکیست؟ چه کسی قضاوت می‌کند که منافع اقلیت تأمین شده و جایی برای تمرد وجود ندارد؟ اگر این تشخیص - از سوی هر مرجعی - مطابق نظر اقلیت نباشد، قهراً ادعای آنان برای تضييع حقوق‌شان، بدون پاسخ خواهد ماند و به گفته «فرانتس نویمان»: «نظریه طرفدار دموکراسی، هیچ چاره‌ای برای مشکل حق تمرد نیندیشیده است».^۴

۱. سروش، محمد، مقاومت و مشروعیت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱، ص ۷۹.

۲. فلسفه سیاسی، ص ۱۱۷.

۳. آلن دو بنوا، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاده، ص ۴۳ و ص ۷۱.

۴. فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ص ۳۶۸.

۱. مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱.

۲. فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ص ۱۲۷.

و هر ولی امری را، او گمارده است. پس آن که در برابر فرمانروا مقاومت کند، بر نظام الهی خروج کرده و خود را در معرض عذاب قرار داده است».

توماس قدیس، نیز بر این عقیده بود که: هیچ فردی نباید با فرمانروای خودکامه، به مقابله برخیزد یا او را به قتل برساند، هر چند این کار با «اقتدار عمومی» می‌تواند عملی شود.^۱

در گذشته، متون سیاست غرب، حامل این پیام بوده است: از آنجا که حکمران به مشیت الهی، قدرت را به دست گرفته است، باید پادشاه را هرچند ستمگر، پذیرفت و چاره‌ای جز اطاعت کردن و دم نزدن وجود ندارد.^۲

۲. دیدگاه اهل سنت؛ در میان مسلمانان، غالباً چنین دیدگاهی، مورد تأیید و قبول قرار نگرفته است و بسیاری از فرقه‌های اسلامی، قیام علیه فرمانروای بیدادگر و عزل او را جایز شمرده‌اند؛ هر چند که «نگرانی از فراگیر شدن فتنه و آشوب» هم، به عنوان یک مانع جدی در فتوا به جواز شورش پیوسته وجود داشته است.^۳

البته برخی هم مانند ابوحنیفه علاوه بر فتوا به جواز، عملاً هم از قیام‌های ضد جور، حمایت کرده‌اند.^۴

در مقابل نیز جماعتی نظیر «حنابله» خروج بر حاکم جائر را به صراحت تخطئه نموده و از آن منع کرده‌اند. متأسفانه همین رأی، معمولاً در میان اهل سنت، از اقبال و نفوذ بیشتری برخوردار بوده است؛ زیرا؛

یکم. برداشت‌های سطحی از برخی روایات پیامبر مانند: «اسمعوا و اطیعوا

۱. مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱.

۲. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلاتریان، ص ۳۱۸.

۳. موسوعة الفقیهه، ج ۶، ص ۲۲۰.

۴. مقاومت و مشروعیت، ص ۸۴.

فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم» در میان آنها رواج یافته است.

دوم. بسیاری از صاحبان این آرا، ارتباط نزدیکی با صاحبان قدرت داشته‌اند. سوم. جریان عقل‌گرایی در میان آنها رو به افول گذاشته و فرقه‌هایی مانند معتزله، درحاشیه قرار گرفته‌اند. ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: اصحاب ما قیام علیه ائمه جور را واجب می‌شمارند؛ در حالی که پیروان مسلک اشعری - مانند ابوحامد غزالی - چنین اعتقادی ندارند.^۱

متأسفانه نفوذ این افکار در میان اهل سنت، سبب شده که در حال حاضر، پاره‌ای از گروه‌های مخالف و مبارز در کشورهای عربی - که پایبند مسائل دینی‌اند - با این نگرانی مواجه‌اند که مبدا قیام مسلحانه در برابر حکومت جائر، خلاف شرع باشد.

۳. دیدگاه شیعه؛ به دلیل ارتباط مسئله شورش و تمرّد با موضوع مشروعیت حکومت، جواز تمرّد را به صورت مختصر در «حکومت غیر مشروع» و «حکومت مشروع» بررسی می‌کنیم.

الف. تمرّد در دولت جور

بر اساس اعتقاد شیعه، چون در عصر حضور، «عصمت» از شرایط امامت و رهبری است، لذا حاکم غیر معصوم، با هر عملکردی، حاکم غاصب و جائر تلقی می‌شود و دخالتش در مسائل حکومتی، ناروا و غضب است. در عصر غیبت نیز حاکمی که از سوی «امام عصر» مأذون نباشد، جائر است و چون چنین اجازه‌ای، اختصاص به فقیه عادل دارد و برای غیر او به اثبات نرسیده است؛ لذا دولتی که

۱. همان، ص ۸۴.

مراحل تمرّد

بر اساس آموزه‌های اسلامی تمرّد در مقابل حاکم جور دارای مراحل است: یکم. انکار و امتناع؛ انکار و امتناع از پذیرش فرمانروا و خودداری از بیعت با حکومت جور، سیره امامان معصومین بوده است؛ چنان‌که امام علی در مدت حیات حضرت زهرا، حاضر به بیعت با خلیفه نگردید و یاحسین از بیعت با یزید خودداری نموده و به عبدالله بن زبیر فرمود:

«أَتَى لَا بَايِعَ لَهُ أَبَدًا لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ»؛ «هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد؛ زیرا پس از برادرم حسن، خلافت از آن من است».^۱

البته گاهی بیعت بااصاله جایز نیست؛ اما تحت شرایطی ممکن است این حکم تغییر کند. به عنوان نمونه امام علی برای حفظ و تقویت دین مبین اسلام و کیان اسلامی بیعت با خلفا را پذیرفتند: «فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیه ثلماً او حدماً تكون المصیبه به علی اعظم من فوت ولايتکم».^۲

در قضیه امام حسین نیز از آنجا که بیعت با یزید به معنای صحّه گذاشتن بر فساد و فسق و فجوری بود که یزید به طور علنی بدان مبادرت می‌ورزید و دین اسلام را به بازی گرفته بود و در نتیجه نابودی این دین محسوب می‌گشت؛ آن حضرت حتی در اضطراری‌ترین شرایط حاضر به بیعت با آن حاکم فاسق نشد. آن بزرگوار در تبیین امتناعشان از بیعت با یزید می‌فرماید: «ان السنه قد امیتت و ان البدعة قد احییت».^۳

دوم. قیام و مبارزه؛ دومین وظیفه در مقابل حاکم جور، امر به معروف و

تحت زعامت فقیه جامع‌شرایط قرار نگیرد، دولت جور و طاغوت است.^۱ دستگاه حاکم با عدم مشروعیت، حق فرمانروایی ندارد و شهروندان ملزم به فرمانبرداری از آن نیستند. اما با این وجود باید بین دولت‌های جور در شرایط اضطرار و دولت‌های جور در شرایط عادی تفکیک قائل شد؛ زیرا: در قسم اول هر چند دولت به طور ذاتی فاقد مشروعیت است؛ ولی در اثر شرایط اجتماعی و سیاسی، باید از پاره‌ای مخالفت‌ها با آن چشم‌پوشی کرد تا مصلحت بالاتری تأمین شده و یا از فساد بیشتری جلوگیری شود. در چنین وضعی، لزوم اطاعت برخاسته از مشروعیت حکومت نیست؛ بلکه در اثر یک عنوان ثانوی (شرایط اضطراری) است.

به عنوان نمونه فقهای شیعه همکاری با دولت جور را حرام می‌دانند؛ اما در مواردی نظیر دفع تهاجمات دشمنان اسلام به سرزمین اسلامی و... در حد ضرورت همکاری و اطاعت از فرمان‌های دولت جور را لازم می‌دانند. طبیعی است چنین موضوعی اولاً به معنای مشروعیت دادن به دولت جور نبوده و ثانیاً در شرایط اضطراری و با رعایت مصالح جامعه اسلامی و در حد ضرورت بوده است. پشتوانه چنین دیدگاهی، آموزه‌های اصیل اسلامی است؛ چنان‌که امام هشتم - در پاسخ به فردی که درباره حکم مرزبانی از کشور اسلامی در برابر مهاجمان خارجی سؤال کرد - فرمود: «در صورتی که احتمال خطر بر حوزه اسلام و مسلمانان می‌رود، باید جنگید، ولی جنگ و قتال، نه برای تقویت سلطان، بلکه برای حراست از جامعه اسلامی است: «و ان خاف علی بیضة الإسلام و المسلمین قاتل فیکون قتاله لنفسه و لیس للسلطان».^۲

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۲. نهج‌البلاغه، نامه ۶۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰. همانا سنت مرده است و بدعت زنده شده است.

۱. امام خمینی، ولایت‌فقیه، ص ۳۷.

۲. کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۲۱.

نهی از منکر است که از تذکر زبانی آغاز می‌شود و تا اقدام عملی برای ساقط کردن حاکم جائز و فروپاشی دولت جور، ادامه می‌یابد. در این زمینه قیام و شورش از اهمیت بیشتری برخوردار است. شورش عده‌ای از مسلمانان در مقابل عثمان - که بدعت‌های زیادی در دین اسلام به وجود آورده بود - اولین تجربه مسلمانان در این زمینه بود.

نمونه دیگر قیام در برابر حاکم جور، نهضت امام حسین است که شخصاً بر مبنای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به مخالفت با یزید برخاست. امام مخالفت با ظالم را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، واجب شمرده و عالمان و دانایان را مورد عتاب قرار داد که چرا به سازش با ظلمان تن داده و آسوده خاطر نشسته‌اید: «بالادهان و المصانعة عند الظلم تأمنون كل ذلك مما امرکم الله به من النهی و التناهی و اتم عنه غافلون»^۱. یعنی، چرا با فرار از مرگ، ستمگران را قدرت بخشیده‌اید تا هوس‌های خود حاکم کنند، ضعیفان را در چنگ بگیرند، مستضعفان را در تنگنا قرار دهند، حکومت را بر وفق خودخواهی‌های خویش اداره کنند و....

امام حسین برای اثبات عدم مشروعیت حاکمیت بنی‌امیه و لزوم حمایت و اطاعت از آن حضرت در جهت رسیدن به دولت حق به بیان ویژگی‌های امام و رهبر راستین جامعه پرداخته، می‌فرماید:

«فلعمری ما الامام الا العامل بالكتاب، والآخذ بالقسط و الدائن بالحق، والحابس نفسه علی ذات الله»^۲ و در خطابه‌ای به سپاهیان حرّ بن یزید ریاحی برای ضرورت قیام در برابر فرمانروایی یزید می‌فرماید: «الا و ان هولاء القوم قد لزموا طاعة الشيطان

و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطّلوا الحدود و استأثروا بالفیء و احلّوا حرام الله و حرّموا حلال الله و انا احق من غیر»^۱.

ب. تمرّد در دولت حق

در اعتقاد شیعه، دولت حق و حکومت مشروع، با امامت و پیشوایی معصوم برقرار می‌گردد و در عصر غیبت امام، نیازمند اذن و نصب معصوم است که به فقهای جامع شرایط اعطا شده است.

مسلمانان در دوره امامت و حکومت معصوم تمرّد در برابر آنان قابل توجیه نیست؛ زیرا با توجه به ویژگی عصمت، احتمال خطا و اشتباه و یا گناه و انحراف، منتفی است. از این رو تمرّد و شورش بر امام معصوم، قطعاً «بغی» تلقی می‌شود و باید با آن مقابله کرد.

علامه حلی در این زمینه می‌گوید: «هر کس بر امام عادل خروج کند، بالاجماع جنگیدن با او واجب است»^۲.

اما بحث در دوره غیبت و حکومت ولی فقیه واجد شرایط است که در این صورت چگونه می‌توان تمرّد را موجه دانست؟

همچنان که می‌دانیم در نظریه حق الهی، اطاعت از فرمانروا، پیوسته «در محدوده اذن الهی» مشروع است و در خارج از آن، هرگز اطاعت جایز نیست. از این رو در برابر هیچ فرمانروایی اطاعت مطلق - به معنای اطاعت حتی خارج از ضوابط شرع - پذیرفتن نیست: «لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق»^۳؛

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۶.

۲. تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱۰.

۳. نهج البلاغة، حکمت ۱۶۵.

۱. حرانی، تحف العقول، ص ۱۶۸.

۲. موسوعه کلمات امام حسین، ص ۳۱۴.

در مورد امامان معصوم با وجود عصمت طبعاً اعمال و فرمان مخالف شرع از آن بزرگواران صادر نمی‌شود، تا نیازی به تمرد باشد.

اما در مورد منصوبان آن بزرگواران، اطاعت فقط در محدوده ضوابط شرعی و احکام اسلامی و مصالح اجتماعی است؛ چنان‌که امام علی در هنگام نصب مالک اشتر -ضمن تمجید و تکریم فراوان از او- از مردم مصر می‌خواهد: «...فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق»^۱؛ «تا آنجا که سخنش مطابق حق است، اطاعتش کنید».

همچنین امام در هنگام معرفی عبداللّه بن عباس به عنوان حاکم بصره به مردم فرمود: «تا آنجا که مطیع خدا و پیامبر است، اطاعتش کنید و اگر بدعتی در میان شما پدید آورد و یا از حق منحرف گردید، به من اعلام کنید تا او را عزل کنم».^۲

البته ارزیابی و تشخیص حق و باطل در عملکرد حاکم و یا دولت اسلامی و احکام صادره از آنان، از عهده کسانی ساخته است که از یک سو بر مبانی حقوق اسلامی مسلط بوده و موازین شرعی را به خوبی بفهمند و از سوی دیگر بر مقتضیات زمان اشراف داشته باشند.

به علاوه آنچه انحراف یا اشتباه حاکم تلقی می‌شود، صورت‌های مختلفی دارد که بخشی از آن به خروج از موازین تقوا و عدالت و بخشی دیگر به درک نادرست از مسائل اسلامی و یا اوضاع اجتماعی مربوط می‌شود.^۳

بنابراین باید بین این دو موضوع تفاوت قائل شد؛ زیرا خروج از موازین تقوا

و عدالت به هیچ وجه پذیرفتنی نیست و خود به خود باعث عزل و عدم مشروعیت حاکم اسلامی می‌شود. اما اشتباه در تشخیص صحیح و تحلیل مسائل و یا اوضاع اجتماعی و پیش‌بینی حوادث و مصالح -در صورتی که به ندرت اتفاق بیفتد و یا اینکه ناشی از خودرأیی و عدم مشورت با کارشناسان و متخصصان امر نباشد- در همه حکومت‌های دنیا بوده و عقلاً و شرعاً امری پذیرفتنی و قابل اغماض است؛ چنان‌که شهید صدر در این باره می‌گوید:

«در صورتی که مجتهد از جایگاه ولایت عامه بر شئون مسلمین -و نه قضاوت- حکمی صادر کند، نقض آن حتی با علم به مخالفت، جایز نیست و کسی که به خطای آن پی می‌برد، نمی‌تواند بر طبق علم خود عمل کند و حکم حاکم را نادیده گیرد».^۱

اما اگر اشتباهات حاکم به صورت مکرر اتفاق افتد و نشان از عدم درک اجتماعی صحیح و سیاست و تدبیر لازم برای ولایت باشد، شایستگی فرد را برای منصب رهبری زایل می‌سازد.

تمرد در برابر کارگزاران

یکی از اقسام تمرد، سرپیچی در برابر کارگزاران و مسؤولان تحت امر حاکم اسلامی است.

شهید بهشتی در این زمینه می‌گوید: «اگر نهادهای قانونی در انجام وظایف قانونی خود در برخورد با جریان‌ات ضد اسلامی کوتاهی کنند، افراد و تشکل‌های اسلامی باید از مسؤولان بخواهند که وظیفه خود را انجام دهند و اگر آنان طفره رفتند و برای مصالح جامعه اسلامی، احساس خطر شد، باید افراد و احزاب

۱. همان، نامه ۳۸.

۲. شیخ مفید، الجمل، ص ۴۲۰.

۳. مشروعیت و مقاومت، ص ۱۰۶.

۱. صدر، سید محمد باقر، حاشیه بر منهج الصالحین، ج ۱، ص ۱۱.

مسلمان از رهبری مستقیماً کسب تکلیف کنند و طبق دستور مستقیم ولی امر عمل نمایند، تا بدین ترتیب هم واجب مهم نگهبانی از جمهوری اسلامی زمین نماند و هم به راه هرج و مرج کشانده نشود.^۱

حضرت امام نیز در موارد کوتاهی مسؤولان در انجام وظایف خویش، راه حضور مردم را باز گذاشته و در وصیت نامه الهی - سیاسی خویش تصریح می‌کند: «و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسؤول می‌باشند و مردم و جوانان حزب اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاه‌های مربوطه رجوع کنند و اگر کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند».^۲

نظارت بر ولایت‌فقیه

● پرسش ۵۹. در مقابل خطاهای ولی‌فقیه چه مکانیسمی وجود دارد؟ و از چه راه‌هایی می‌توان بر ولایت‌فقیه نظارت کرد؟

کنترل حکومت بر ولایت‌فقیه از راه‌های زیر امکان‌پذیر است:

۱. انتخاب نمایندگان لایق برای مجلس خبرگان رهبری که وظیفه قانونی تعیین رهبر و نظارت بر او را بر عهده دارند.
۲. انتخاب افراد شایسته برای مجاری قانون‌گذاری و اجرایی حکومت (مانند انتخاب نمایندگان مجلس شورا و ریاست جمهوری).
۳. نقد و بررسی و انتقادهایی که از طریق مجاری قانونی در سطح عموم مردم یا خصوص مسؤولان ارائه می‌شود (مانند آنچه در رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی، دیوان عدالت اداری، دفتر مقام معظم رهبری و... ارائه و یا از طریق نمایندگان مردم در مجلس نظارت می‌شود).
۴. اعتراضاتی که پس از به ثمر نرسیدن انتقادات از مجاری اولیه صورت می‌گیرد.

موضوعی که در سؤال آمده، در فرهنگ دینی ما با عنوان «نصیحت به زمامداران» مطرح شده است و پیشینه طولانی دارد. این تعبیر از زمان

۱. مواضع ما، ص ۶۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۳۶.

پیامبر اکرم در «حجة‌الوداع» مرسوم شد و پس از آن نیز از سوی آن حضرت و ائمه اطهار با همین عنوان ارائه گردید.

امام صادق فرمود: «پیامبر اکرم در مسجد خیف [در منا] برای مردم خطبه خواند و فرمود: سه خصلت است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص کردن عمل برای خدا، خیرخواهی (نصیحت) پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت».

حضرت امیر نیز در این باره می‌فرماید: «از گفتن حق یا رأی زدن (مشورت) در عدالت باز نایستید».^۱

امام خمینی در این باره فرمود: «شما و ما موظفیم که در تمام اموری که مربوط به دستگاه‌های اجرایی است، امر به معروف کنیم».^۲

و «همه‌مان مسؤولیم، نه مسؤول برای کار خودمان، مسؤول کارهای دیگران هم هستیم «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت». همه باید نسبت به هم رعایت بکنند. مسؤولیت من هم گردن شما است. مسؤولیت شما هم گردن من است. باید نهی از منکر بکنید، امر به معروف بکنید».

و «اگر یکی تان کاری بکند و دیگری ساکت باشد او هم مسؤول است».^۳

از دیدگاه اسلام نصیحت و انتقاد خیرخواهانه به حاکمان، وظیفه مردم و حق حاکم معرفی شده است.

حضرت امیر می‌فرماید: «و اما حق علیکم فالوفاء بالبيعة والنصيحة في المشهد والمغيب والاجابة حين ادعوكم والطاعة حين امرکم»؛ «اما حق من بر شما این است

که به بیعت وفا کنید و نهان و آشکارا حق خیرخواهی را ادا نمایید و زمانی که شما را برای کاری دعوت می‌کنم، اجابت کنید و زمانی که امر می‌کنم، اطاعت نمایید».^۱

چگونگی نصیحت

۱. باید نخست حق و عدل را شناخت؛ امام علی فرمود: «فلا تكفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل»؛ «از گفتن حق یا رأی زدن در عدالت باز نایستید».

۲. نباید از اتهام‌ها و سوء ظن‌ها ترسید؛ حضرت امیر در نصیحت عثمان آن قدر کوشید، با آنکه می‌دانست مورد سوء ظن قرار می‌گیرد. از این رو در نامه خود به معاویه می‌نویسد:

«این گفتار من دلیل بر آن نیست که از اینکه به عثمان بر - اثر بدعت‌هایی که از او آشکار می‌شد عیب‌جویی می‌کردم - اگر ارشاد و راهنمایی من نسبت به او گناه بود؛ چه بسا سرزنش شده‌ای که هیچ گناهی ندارد و کسی که بسیار پند دهد، تهمت و بدگمانی به دست آورد. لیکن من نمی‌خواهم مگر اصلاح، آن‌سان که توانایی دارم. توفیقی ندارم مگر به کمک و یاری خدا. به او توکل و اعتماد می‌کنم و بازگشت من به سوی او است».^۲

۳. باید در نصیحت کردن امین بود و حقایق را گفت؛ قرآن از زبان حضرت هود نقل می‌کند که: «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۳؛ «پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم».

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴.

۲. همان، نامه ۲۸.

۳. اعراف (۷)، آیه ۶۸.

۱. اصول‌کافی، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۴۰۴.

۲. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۴۴.

۳. همان، ج ۸، ص ۴۷ و ۶۰.

۴. باید در نصیحت و انتقاد کردن نیت را پاک کرد و قصد اصلاح داشت تا نصیحت مؤثر افتد؛ قرآن از قول شعیب می‌گوید: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْأِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»^۱؛ «جز اصلاح به اندازه توانایی‌ام نمی‌خواهم».

حضرت علی فرمود: «مناصحک مشفق علیک محسن الیک ناظر فی عواقبک مستدرک فوارطک»؛ «کسی که تو را نصیحت می‌کند، دلسوز تو است، به تو خوبی می‌کند، به عواقب کار تو می‌اندیشد و کاستی‌هایت را جبران می‌کند»^۲.

امام راحل نیز فرمود: «انتقاد برای ساختن، برای اصلاح امور لازم است»^۳.

۵. باید حرمت حاکم اسلامی حفظ شود؛ در اسلام با اینکه حق نصیحت، انتقاد، تحقیق و بررسی مردم نسبت به زمامدار پذیرفته شده است؛ در عین حال از حفظ حرمت رهبری در جامعه غفلت نگشته است.

حضرت علی در دستورات خود به مالک اشتر می‌فرماید: «فمن لا تبطره الکرامه فیجتریء بها علیک فی خلاف لک بحفرة ملاء»؛ «کسی را برگزین که مقام و بزرگواری او را سرکش نسازد که جسارتش باعث مخالفت علنی با تو در میان مردم باشد»^۴.

اصل کوچک نکردن پیشوایان عادل و حفظ احترام آنان، از امور مهمی است که نباید در نصیحت و انتقاد فراموش شود.

امام رضا درباره علت حرمت فرار از جنگ، اموری از جمله استخفاف پیشوایان عادل را مطرح می‌کند:

«خدا فرار از جنگ را حرام کرد؛ زیرا در فرار از جنگ سبک کردن دین،

کوچک کردن پیامبران و امامان عادل و ترک یاری ایشان در برابر دشمنان‌شان است که باعث جرأت دشمنان بر مسلمین می‌شود»^۱.

۶. انتقاد در فضا و شرایط مناسب؛ چه بسا نصیحتی که اگر با الفاظ خاصی و در فضای ناسالمی گفته شود، نه تنها اثر نمی‌کند؛ بلکه آثار سوء دارد. پزشکی که برای درمان بیمار، شربت‌تی تجویز می‌کند؛ اگر آن را در ظرف آلوده‌ای بریزد، بیمار از خوردن آن ابا می‌کند و چه بسا آلودگی آن به ضرر بیمار باشد و یا ظرف آبی را که به تشنه‌ای می‌دهند، اگر آلوده باشد، مقبول او نمی‌افتد.

۷. طی مجاری قانونی؛ در قانون اساسی، اصل ۱۷۳ درباره دیوان عدالت اداری آمده است: «به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر قوه قضاییه تشکیل می‌گردد». دفتر مقام معظم رهبری نیز پذیرای هرگونه شکایت و انتقاد است.

۸. انتقاد در غیر از دستور خداوند امکان‌پذیر است؛ البته احکام ثابت الهی قابل مشورت و تغییر نیست؛ حتی درباره آیه «وَ شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ»^۲ که در زمان رسول‌الله نازل شد، همه مفسران گفته‌اند: مشورت در غیر احکام ثابت الهی بوده است. پس نحوه اجرای احکام الهی مشورت‌پذیر است؛ اما خود احکام لازم‌الاجرا است. از همین رو نمی‌توان در مواردی که به حکم روشن الهی عمل می‌شود انتقاد نمود.

۱. هود (۱۱)، آیه ۸۸.

۲. غررالحکم، ۹۸۳۹.

۳. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۳۶.

۴. نهج‌البلاغه، عهدنامه مالک اشتر.

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۶.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

● پرسش ۶۰. آیا می توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ این مسئله با ولایت و لزوم پیروی از او منافات ندارد؟ اگر انسان انتقاد کرد، گوش شنوایی هست؟

گفتار ولی فقیه به سه بخش تقسیم می شود:

۱. فتوا،

۲. توصیه ها و بیانات ارشادی،

۳. احکام حکومتی که یا مستقیماً خود صادر می کند و یا از مجاری قانونی (مانند مجلس شورای اسلامی) صادر می شود.

بخش اول، برای مقلدان او لازم الاجرا است و انتقاد در آن به معنای مناظره علمی و فقهی است که جایز و مطلوب می باشد؛ ولی نیازمند قدرت اجتهاد است. **بخش دوم**، الزامی نمی آورد و نقش عمده آن آگاهی بخشی، روشننگری و هدایت است. انتقاد، بحث و تحقیق درباره این امور جایز است و حتی اگر شخصی، نظری مخالف با رهبری داشت، اطاعت از این گونه توصیه های رهبری - تا جایی که با قانونی مخالفت نکند - الزامی نیست. در این موارد او می تواند؛ بلکه بنا به اهمیت موضوع باید آرای خود را به رهبر برساند و وظیفه مشاوره را در این باب انجام دهد. البته آرای خود را در سطح جامعه، نباید به گونه ای تبلیغ کند که باعث بی حرمتی و تضعیف رهبر و حکومت اسلامی شود.

بخش سوم، اطاعت از دستورات و احکام ولایی یا قوانین مدون جمهوری اسلامی - که به یک اعتبار احکام ولی فقیه اند - برای همگان (حتی غیر مقلدان او) لازم و واجب است و تخلف از آن به هیچ وجه جایز نیست (حتی اگر شخصی آن قانون را خلاف مصلحت بداند)؛ زیرا روشن است در هر قانون و کشوری، اگر رعایت قوانین و دستورات الزامی، تابع سلیقه های متنوع شود، آن کشور با هرج و مرج مواجه شده و قوانین آن ضمانت اجرایی نخواهد داشت.

البته در همین موارد هم - به ویژه قبل از صدور حکم - تحقیق و بحث علمی، می تواند به عنوان مشورت برای حکومت اسلامی ارائه شود. در نهایت مرجع تصمیم گیری، شخص ولی فقیه یا مجاری قانونی منصوب از ناحیه او است.^۱ براساس اعتقادات دینی ما، فقط پیامبران، حضرت زهرا و ائمه اطهار معصوم اند. از این رو هیچ کس ادعا نمی کند که احتمال اشتباهی در رفتار و نظرات ولی فقیه نیست. احتمال خطا و اشتباه در مورد ولی فقیه وجود دارد و ممکن است دیگران به خطای او پی ببرند.

از این رو می توان از ولی فقیه انتقاد کرد. در نگرش دینی نه تنها انتقاد از ولی فقیه با شرایط آن جایز است؛ بلکه یکی از حقوق رهبر بر مردم، لزوم دلسوزی و خیرخواهی برای او است. این حق تحت عنوان «النصیحة لائمة المسلمین» و امر به معروف و نهی از منکر تبیین شده است.

نصیحت به معنای خیرخواهی برای رهبران اسلامی است که یکی از ساز و کارهای تحقق آن اندر زدهی است. بنابراین نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است؛ بلکه در جای خود واجب شرعی است و منافع و مصالح شخصی یا گروهی نباید مانع انجام دادن آن شود.

در پایان گفتنی است که انتقاد کننده، نباید انتظار داشته باشد که ولی فقیه یا دیگر مسئولان، به هر انتقادی، جامه عمل بپوشند. چه بسا مسئولان دلایل

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛

ب. قرآنی، محسن، امر به معروف و نهی از منکر؛

پ. محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ماده نصح؛

ت. نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر؛

ث. سروش، محمد، نصیحت ائمه مسلمین، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱.

محکمی برای افعال خود دارند که انتقاد کننده از آنها بی‌خبر است و حتی گاهی ممکن است نظرات و انتقادهای گوناگون و متناقضی ارائه شود که امکان عمل به همه آنها برای مسئولان ممکن نباشد. آنچه وظیفه حکومت اسلامی است و از مسئولان انتظار می‌رود، گوش دادن به انتقادات و فراهم آوردن بستری است که مردم بتوانند دیدگاه‌های خود را از عملکرد مسئولان و... از طریق مجاری و ساز و کارهای معین - بدون هیچ‌نگرانی و ترس - به سمع و نظر آنان برسانند و آنان با انتقادهای مردم، برخوردی منطقی داشته باشند؛ یعنی، در صورت درست بودن بپذیرند و یا مردم را توجیه کنند.^۱

بخش سوم

نظام جمهوری اسلامی ایران

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مصباح‌یزدی، محمد تقی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها (ولایت‌فقیه، خبرگان)، ج ۱، ص ۶۹؛

ب. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، ص ۱۲۶

چرا جمهوری اسلامی

● پرسش ۶۱. چرا امام راحل از بین اشکال و مدل‌های مختلف حکومت، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزیدند؛ در حالی که نظام جمهوری در اسلام و سیره معصومین نبوده است؟

از متون و منابع معتبر دینی، در باب «دولت» و «حکومت» چنین برمی‌آید که اسلام، بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی، با جزئیات مشخص اصرار ندارد؛ بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی و کلانی را معرفی کرده که در درون خود، تغییرات و اشکال متنوعی را برمی‌تابد. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می‌کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می‌دهد، از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که همه اشکال صحیح و عقلایی حکومت در آن می‌گنجد. این چارچوب می‌تواند در زمانی با شکل و ساختار خاصی ظهور یابد و در زمان دیگر، با شکل و ساختاری دیگر؛ بدون آنکه آن دو با ماهیت اسلامی بودن حکومت تضاد و منافات پیدا کند.

اصول کلی حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارت است از:

۱. ضرورت مشروعیت الهی مجریان،

۲. ضرورت اسلامیت قوانین،

۳. توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل‌گیری و کارآمدی همه نهادها،

۴. خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آنان.^۱

با عنایت به شرایط و نیازمندی‌های زمان و مکان، هر مدل که بیشترین انطباق را با این چارچوب‌ها داشت؛ مورد تأیید اسلام است.

حال چرا امام‌راحل از بین اشکال و مدل‌های مختلف، نظام «جمهوری اسلامی» را برگزید؟

در پاسخ به این سؤال نکاتی به صورت مختصر ارائه می‌شود:

یکم. اصطلاح «جمهوری» در فلسفه سیاسی مفهومی معین، ثابت و غیرقابل تغییر ندارد. این اصطلاح گاه در مقابل رژیم سلطنتی و گاه در برابر رژیم دیکتاتوری و خودکامه به کار می‌رود. این اصطلاح طیف وسیعی از حکومت‌های متفاوت را شامل می‌شود؛ مثلاً نظام حکومتی در آمریکا، فرانسه و خیلی از کشورها، جمهوری است و حتی شوروی سابق - که رژیم سوسیالیستی داشت - خود را جمهوری می‌خواند. بنابر این جمهوری شکلی از حکومت و نظام سیاسی است که می‌تواند محتواهای گوناگون و متفاوتی - اعم از توتالیر، دموکراتیک و اسلامی - را پذیرا شود و منحصر در یک محتوا و نظام سیاسی خاص نباشد.

دوم. ساختار نظام جمهوری اسلامی، نه در زمان پیامبر اکرم سابقه داشت و نه در زمان حضرت امیر . علت انتخاب این ساختار به دلیل، بیشترین انطباق‌پذیری آن با اصول و چارچوب‌های کلی اسلام با توجه به شرایط و مقتضیات زمان حاضر است؛ زیرا با قید «اسلامیت» دو ویژگی مهم ساختار نظام سیاسی اسلام (ضرورت مشروعیت الهی حاکم و ضرورت اسلامیت قوانین)، رعایت شده است. با قید «جمهوریت» به مردم به عنوان مهم‌ترین مبدأ شکل‌گیری و کارآمدی نهادهای حکومتی توجه شده و مقتضیات زمان و شکل‌گیری ساختارهای متناسب آن (مانند تفکیک قوا)، مدنظر قرار گرفته است.

امام‌راحل در جواب خبرنگار روزنامه گاردین می‌فرماید: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد»^۱

و در پاسخ سؤال دیگری می‌فرماید: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم و امام علی الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می‌باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین می‌گردد»^۲.

بنابر این اگر چه اصل جمهوریت نظام به عنوان شکل و مدل حکومتی و با ویژگی‌های خاص خود (از قبیل تفکیک قوا، وجود قوای سه‌گانه و ...)

۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. همان، ص ۲۶۰.

۱. دلمی، احمد، مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام، ص ۱۴۹.

در منابع اسلامی سابقه ندارد؛ اما توجه به رأی مردم - که یکی از اصول مهم جمهوری است - در متون اسلامی جایگاه با اهمیتی دارد. در این خصوص می‌توان به آیات و روایاتی که در مورد شورا، بیعت، مسئولیت مردم، مسئولیت عمومی مسلمین، اهتمام به امر مسلمین و... وجود دارد، توجه کرد.

از طرف دیگر بین جمهوری - به مفهوم اسلامی شده آن - با جمهوری در نگاه غربی تفاوت وجود دارد. جمهوری اسلامی، به معنای پذیرش همگانی و عمومی است و با معنای لغوی جمهور (عموم مردم)، تناسب دارد و تطبیق آن در جمهوری اسلامی - تحت ولایت‌فقیه - به معنای پذیرفتن عموم مردم و توجه به جایگاه آنان در کارآمدی نظام است؛ نه در مشروعیت ولی فقیه و حاکم اسلامی. قید جمهوری در جمهوری اسلامی، به معنای آن است که عموم مردم، هم در ایجاد حکومت شرکت داشته‌اند و هم در اداره جامعه و ادامه حکومت از طریق انتخاب مسؤولان کشور و شرکت در شوراها و همه‌پرسی‌ها، دخالت دارند.

روشن است که این معنای جمهوری با جمهوری به مفهوم غرب - که مشروعیت حکومت وابسته به آرای مردم است - تفاوت دارد.^۱

نهاد رهبری در ایران

● پرسش ۶۲. با وجود رئیس‌جمهور و شورای نگهبان، ضرورت وجود ولایت‌فقیه

در نظام اسلامی را چگونه توجیه می‌کنید؟

رهبری هر جامعه‌ای، متناسب با ارزش‌ها، آرمان‌ها و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه، تعیین می‌شود. در نظام اسلامی با توجه به ماهیت دینی آن، شرایط چندی لازم است که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

یک. صلاحیت علمی که اصطلاحاً از آن به «فقاہت» تعبیر می‌شود.

دو. صلاحیت اخلاقی یعنی، تعهد، التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش‌های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، هواپرستی، خودخواهی و دنیاطلبی که از آن به «عدالت» و «تقوا» تعبیر می‌شود.

سه. کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسی و اجتماعی، شجاعت و تدبیر.

مجموع این شرایط همان چیزی است که در اصطلاح «ولایت‌فقیه» گفته می‌شود. بنابراین اگر قرار باشد «ولی فقیه» در رأس نظام نباشد، یکی از دو کار باید انجام گیرد:

۱. جهت مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. قاضی زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی ص ۱۲۳.

ب. مصباح یزدی، محمد تقی، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۱۴۵.

۱. رئیس‌جمهور دارای همه صلاحیت‌های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی‌فقیه را رئیس‌قوه مجریه هم قرار داده‌ایم و در واقع، نقش او را در امور اجرایی پررنگ‌تر کرده‌ایم.

۲. فقیه جامع شرایط، نقش مشاور برای رئیس‌قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدید می‌آید:

۱-۲. رئیس‌جمهور موظف به اجرای منویات او است. در این صورت این همان ولایت‌فقیه است؛ زیرا او بر رئیس‌قوه مجریه ولایت دارد.

۲-۲. رئیس‌جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد. در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود.

افزون بر آن «ولایت‌فقیه» کار ویژه‌های دیگری نیز دارد؛ مانند ایجاد تعادل بین قوا. این مسئله یکی از مشکلات نظام‌های مبتنی بر تفکیک قوا (Decentralized) است و عملاً به تفوق قوه مجریه، بر دیگر قوا انجامیده است. وجود شورای نگهبان نیز به تنهایی برای تضمین اسلامیت نظام کافی نیست؛ مگر آنکه اختیارات قانونی آن فراتر از حد موجود باشد و اختیارات رهبری به آن سپرده شود. در این صورت به «ولایت‌فقیه‌ان» شورای نگهبان خواهد انجامید. اما با وجود ولایت‌فقیه در نظام جمهوری اسلامی، چنین مشکلی پدید نمی‌آید.^۱

● پرسش ۶۳. چرا تمام بخش‌ها و واحدهای کشور باید زیر نظر ولی‌فقیه باشد؟ اگر منظور از بخش‌ها و واحدها تا پایین‌ترین و ریزترین لایه‌ها است؛ چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. اما اگر منظور از آن نظارت عالی بر سه قوه و ایجاد هماهنگی بین آنها است؛ امری کاملاً مطلوب و ضروری است. چنین چیزی در همه حکومت‌ها - اعم از اسلامی و غیراسلامی - وجود دارد؛ به عبارت دیگر در همه نظام‌های سیاسی رئیس‌حکومت، نقش فراقوه‌ای دارد؛ حتی اگر خود رئیس‌یکی از قوا همچون قوه مجریه باشد.

برای روشن شدن بحث، بایسته است ابتدا نظریه تفکیک قوا بررسی شود.

نظریه تفکیک قوا

مهم‌ترین دلایلی که طرفداران نظریه تفکیک قوا ارائه داده‌اند، عبارت است از:

۱. جلوگیری از فساد و استبداد؛ منتسکیو معتقد بود: که بشر در طبیعت و نهاد خود، به سلطه و استبداد گرایش دارد و اگر قوای سه‌گانه در اختیار یک شخص و یا یک گروه قرار گیرد، زمینه برای استبداد و سوء استفاده از قدرت فراهم می‌شود.

۲. تنوع امور حکومتی و ضرورت تخصص؛ شئون و وظایفی که دستگاه حکومت بر عهده می‌گیرد، از تنوع و پیچیدگی برخوردار است و پرداختن به هر یک مستلزم آگاهی، تجربه و تخصص است. از این رو حکومت از عهده یک فرد یا نهاد خارج است؛ یعنی، ممکن نیست فرد از چنان وسعت معلومات و تجاربی برخوردار باشد که بتواند شخصاً همه امور و شئون یک جامعه را تصدی کند. از این رو تفکیک قوا امری ضروری است تا براساس آن هر بخش، زیر نظر متخصصان قرار گیرد.

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: فلسفه سیاست، صص ۱۰۶-۹۷، مؤسسه آموزشی و پژوهشی خمینی.

ارزیابی نظریه تفکیک قوا

یکم. به نظر می‌رسد تنوع مسئولیت‌ها، تنها توجیهی بر مسئله تفکیک و استقلال قوا است و هرگز به عنوان علت تامه آن مطرح نیست؛ زیرا ملاحظه وظایف قوه مجریه، حاکی از آن است که ذیل آن مسئولیت‌های مختلفی قرار دارد. که چندان ارتباطی با یکدیگر ندارند، اگر تنوع مسئولیت، باعث تعدد قوا می‌گشت، چه بسا لازم بود که چندین قوه دیگر داشته باشیم که هر یک عهده‌دار مسئولیتی مستقل باشند.

دوم. تفکیک کامل قوا عملاً ممکن نیست و به ندرت می‌توان حکومتی را یافت که در آن تفکیک قوا، به طور کامل رعایت شده باشد. در حکومت‌ها معمولاً «مجریه سالاری» است؛ زیرا بودجه و امکانات عمده در اختیار آن قوه است. در نظام‌های ریاستی - که قدرت اجرایی به طور کامل در اختیار رئیس‌جمهور است - قوه مجریه در قوه مقننه و قضائیه اعمال نفوذ می‌کند. بر طبق بعضی از قوانین اساسی کشورها، برخورداری رئیس‌جمهور از حق و تو در قبال مجلس، نشانگر برتری وی در مقابل قوه مقننه است. از این رو «حاکمیت» در حقیقت، از آن قوه مجریه است و تفکیک قوای واقعی در مقام عمل وجود ندارد؛ بلکه یک نوع تداخل کارکردها و اختلاط بین قوا وجود دارد.

سوم. بر فرض که تفکیک کامل و مطلق قوا، مشکلی نداشته باشد؛ از لحاظ مصلحت‌اندیشی در اداره کشور، مشکل تشنج و چندگانگی در نظام حکومتی به وجود می‌آید. گویی سه دولت که هر کدام عهده‌دار بخشی از امور هستند و حوزه فعالیت آنان با یکدیگر ارتباطی ندارد، در کشور حکومت می‌کنند. در حالی که جامعه نیازمند یک محور وحدت‌بخش است تا در موارد تزاخم و اصطکاک قوا - به جهت جایگاه برتری که از آن برخوردار است - میان آنها هماهنگی ایجاد کند

و محور وحدت جامعه باشد. جامعه‌ای که سه دستگاه کاملاً مستقل بر آن حاکمیت داشته باشد، جامعه واحدی تلقی نمی‌شود و خواه ناخواه به پراکندگی و چندگانگی می‌گراید. در راستای رفع این بحران، تفکیک نسبی قوا اعمال می‌شود و یا رئیس‌جمهور از حق و تو برخوردار می‌گردد.

چهارم. هدف از پیشنهاد نظریه تفکیک قوا، جلوگیری از سوء استفاده از قدرت بوده است؛ ولی این نظریه در رسیدن به این هدف ناتوان است؛ زیرا به موازات تفکیک قدرت، فساد قدرت نیز تقسیم می‌شود. به عبارت دیگر تفکیک قوا عملاً به تفکیک و توزیع فساد انجامیده است، نه نابودی آن. بنابراین جلوگیری از مفاسد قدرت، بدون تأکید بر عنصر تقوا و صلاحیت‌های اخلاقی همراه با نظارت‌ها و ضمانت‌های ویژه، ممکن نیست و کامل‌ترین شیوه آن، منحصرأ در نظام دینی مشاهده می‌شود. هر مدیر و کارگزار حکومتی - به تناسب هر رده از مسئولیت اجتماعی و مقامی که عهده‌دار است - باید از تقوا برخوردار باشد و بالطبع کسی که در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد، باید پارساترین آنان و از لحاظ مدیریت و آشنایی به قوانین نیز باید سرآمد افراد جامعه باشد. از این رو در نظام اسلامی - در عین امکان پذیرش تفکیک نسبی قوا - رهبر و حاکم اسلامی باید افزون بر شرایط و صلاحیت علمی و مهارت‌های مدیریتی، متقی و عادل نیز باشد تا مردم با اطمینان به عدالت و تقوای بالای او، بر محور وجودش گردآمده، مسائل جامعه را سامان دهند.

تفکیک قوا از نظر اسلام

شک نیست که در نظام اسلامی، اصل کار را به کاردان سپردن، مورد احترام و تأکید است و چون کارها و شئون جامعه، متعدد و متنوع است و پرداختن

صحیح به هر یک، مستلزم دارا بودن دانش و کارآیی است؛ تا حدّ مقدور نباید یک نفر را متصدی چند امر کرد. به هر جهت تقسیم کار تا آنجا که ضرورت داشته باشد و موجب نقض غرض نگردد، معمول خواهد بود. در عین حال باید توجه کرد که:

یکم. تقوا و صلاحیت‌های عقلانی، بینشی و... بخشی از عوامل اخلاقی مهار قدرت در اسلام است. در عصر غیبت کسی در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد که شبیه‌تر به امام معصوم است و علاوه بر برخورداری از دیگر شرایط لازم، از لحاظ تقوا و عدالت، عالی‌ترین مرتبه پس از معصوم را دارا است. چنین شخصیتی - که به عنوان ولی فقیه شناخته می‌شود - محور وحدت جامعه و حکومت و هماهنگ کننده قوا و ناظر بر عملکردهای کارگزاران است و سیاست‌گذاری‌های کلان از سوی ایشان انجام می‌گیرد.

دوم. اندیشمندان سیاسی معتقدند: اگر در کشوری بتوان از آفات نقطه ثبات جلوگیری کرد، چنین چیزی (وجود یک نفر در رأس حکومت) خود به خود امری مطلوب و مثبت است. بر همین اساس در بسیاری از کشورهای دنیا - افزون بر قوای سه‌گانه - یک شیوه سلطنت یا ریاست جمهوری دائمی یا امپراتوری وجود دارد؛ مانند انگلستان و ژاپن.

سوم. با توجه به وجود شرایط متعدد در ولی فقیه و کنترل‌های درونی (تقوا، عدالت و...) و کنترل‌های بیرونی (مانند نظارت خبرگان و... بر رهبر) و استفاده رهبر در اداره امور جامعه از مشاوران، متخصصان، کارشناسان و نخبگان جامعه و نیز وجود دستگاه‌های مشورتی و تقسیم وظایف و کارویژه‌های حکومت احتمال بروز هر مشکلی در این خصوص نادر است.

● **پرسش ۶۴.** چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟ قبل از پرداختن به موضوع اصلی سؤال، بایسته است مقدمه‌ای به اختصار مطرح گردد.

از آنجا که ضرورت‌های اجتماعی، تحولاتی را در پی دارد و قانون اساسی باید با مصالح کل کشور هماهنگ باشد؛ از این رو راه بازنگری در قانون اساسی، به شیوه‌ای منطقی پیش‌بینی شده است. برای حفظ قانون اساسی و جلوگیری از به خطر افتادن ثبات سیاسی کشور و تحولات و تغییرات بی‌جهت، لازم است بازنگری، توأم با احتیاط و دقت و کمی دشواری صورت بگیرد. بر این اساس قانونگذار در بازنگری قانون اساسی، مراحل متعددی را به صورت خیلی دقیق و حساب شده در نظر گرفته است.^۱

اما در مورد موضوع اصلی سؤال و اینکه چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولی فقیه است؛ باید گفت که تبیین و توضیح این مسئله، نیازمند بررسی دقیق مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی و دیدگاه‌های مختلف صاحب نظران مسائل حقوقی است. به اختصار می‌توان گفت:

یکم. هر چند دستگاه‌ها و قوای مختلف کشور، هر یک اجرای قسمتی از قانون اساسی را بر عهده دارند و خود آنها به هنگام اجرا، علی‌الاصول قادر به کشف نقاط قوت و ضعف آن هستند و نیز به لحاظ مباشرت در اجرای امور، قادر به تشخیص کاستی‌ها و نیازها بوده و در نتیجه مراجع صلاحیت‌داری برای پیشنهاد بازنگری در قانون اساسی می‌باشند؛ اما پیشنهاد رسمی و دارای اعتبار قانونی و عملی از سوی مراکز متعدد، با ثبات سیاسی و تعادل در تقسیم و توزیع قدرت و وظایف و حفظ قانون اساسی از تغییرات بی‌جهت، منافات دارد.

۱. ر. ک: صورت مشروح مذاکرات، ص ۵۹۱.

بازنگری، با مصالح نظام در ارتباط است و به علاوه در مجمع تشخیص مصلحت نظام، سران سه قوه و بسیاری از نخبگان سیاسی، نظامی و... و نیز کارشناسان و متخصصان مربوط حضور و همکاری دارند.^۱

چهارم. هر چند مسئله تعیین مرجع پیشنهاد دهنده بازنگری، حائز اهمیت است و این مسئله با شیوه‌ای کاملاً منطقی در قانون اساسی پیش‌بینی شده است؛ اما آنچه اهمیت زیادتری دارد، ترکیب شورای بازنگری است که اصل ۱۷۷ قانون اساسی، آن را در نه گروه به شرح ذیل بیان کرده است:

۱. اعضای شورای نگهبان؛

۲. رؤسای قوای سه‌گانه؛

۳. اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام؛

۴. پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری؛

۵. ده نفر به انتخاب مقام رهبری؛

۶. سه نفر از هیأت وزیران؛

۷. سه نفر از قوه قضائیه؛

۸. ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛

۹. سه نفر از دانشگاهیان.

به طوری که ملاحظه می‌شود، اعضای شورای بازنگری، مسؤلیت و نمایندگی اکثریت نهادهای کلیدی کشور را بر عهده دارند و بدین ترتیب، ترکیب شورا، به لحاظ فنی و تخصصی مناسب به نظر می‌رسد.^۲

از سوی دیگر، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری بر کل نهادهای سیاسی، اداری و قضایی ولایت و اشراف دارد.^۱ لذا از طریق همین اشراف و با وقوف کامل به مراتب کاستی و جمع‌آوری دلایل لازم، مبادرت به امر بازنگری می‌کند^۲ و تنها مرجع تشخیص ضرورت بازنگری و پیشنهاد دهنده آن - پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام - محسوب می‌گردد.

بر این اساس در اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چنین آمده است: «مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می‌نماید».

بنابراین قانون‌گذار با تعیین مقام رهبری، به عنوان تنها پیشنهاد دهنده رسمی - ضمن اهمیت دادن به مسئله بازنگری - از آفات احتمالی آن برای ثبات نظام و قانون اساسی، جلوگیری کرده است.

دوم. اگر نهاد و مرجع دیگری را برای این مسئله مشخص کنیم، باز هم همین پرسش نسبت به انتخاب آن نهاد به عنوان تنها مرجع پیشنهاد کننده، مطرح است؟! بنابراین منطقی‌ترین راه انتخاب، مرجعی است که بتواند به بهترین وجه اهدافی را که در فلسفه بازنگری قانون اساسی وجود دارد، تأمین کند. در نظام جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری با توجه به جایگاه، وظایف و اختیاراتی که بر عهده دارد، به عنوان مناسب‌ترین مرجع برای این امر در نظر گرفته شده است. **سوم.** انتخاب مجمع تشخیص مصلحت - به عنوان مرجع مورد مشورت رهبری در زمینه بازنگری - دارای نکات مثبت و مهمی است؛ زیرا مسئله

۱. اصول ۵۷، ۵۸، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۷۶ و ۹۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۶۴.

۱. ر. ک: صورت مشروح مذاکرات...، ص ۵۹۷ به بعد.

۲. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۵.

● پرسش ۶۵. چرا ولایت فقیه فقط در ایران است و چرا باید ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبری ایرانی باشند؟

این سؤال در دو بخش، قابل بررسی و پژوهش است:

یک. ولایت فقیه در ایران

روشن است که محدوده سؤال، فقط در دایره کشورهای اسلامی است؛ زیرا انتظار حکومت مبتنی بر ولایت فقیه در کشورهای غیراسلامی، انتظاری غیرواقع بینانه است. اما درباره کشورهای اسلامی چند عامل باعث شده است که این نظام در آنها تحقق نیابد:

۱. در میان مذاهب اسلامی، اهتمام واقعی بر احکام و ارزش های والای اجتماعی اسلام، بیش از همه در مذهب تشیع وجود دارد.

۲. مبانی اساسی و بنیادین اندیشه سیاسی اسلام - که زیرساخت نظریه ولایت فقیه است - تنها در مذهب تشیع جایگاه حقیقی خود را یافته و در طول تاریخ از سوی عالمان ژرفاندیش بسط و توضیح داده شده است؛ در حالی که علمای اهل سنت، به جای تنقیح دقیق نظریه سیاسی اسلام، به تأیید قدرت های حاکم پرداخته اند.

ایران تنها کشوری است که اکثریت قریب به اتفاق آن شیعه و مذهب رسمی آن نیز تشیع است. بنابراین طبیعی است که مبانی نظری در چنین زمینه ای، مجال ظهور و شکوفایی عملی داشته باشد.

احکام و ارزش های اجتماعی، هر چند در دیگر مذاهب اسلامی نیز موجود است؛ اما اجتهاد زنده و روزآمد، تنها در مذهب تشیع وجود دارد. از این رو توانایی کشورهای اسلامی غیرشیعه در تطبیق مسائل حکومتی با اسلام،

ضعیف و الگوپذیری آنان از کشورهای غیراسلامی بیشتر است. در واقع صیانت از احکام و ارزش های اسلامی در این کشورها، غالباً در دایره احکام فردی و بخشی از مسائل قضایی خلاصه شده است.

دو. ایرانی بودن ولی فقیه و خبرگان رهبری

این مسئله از دو دیدگاه قابل پاسخ است:

۱. از جهت شرعی

شرط ایرانی بودن از جهت شرعی در مورد ولی فقیه و نمایندگان خبرگان رهبری مطرح نیست زیرا بنا بر مبانی پذیرفته شده نزد فقها ولی فقیه از طرف امامان معصوم برای اداره و رهبری جامعه اسلامی، در زمان غیبت نصب گردیده و دارای اختیارات گسترده ای - همانند اختیارات معصومین - در این زمینه است و شرعاً می تواند همه جوامع اسلامی را اداره کند.

به عبارت دیگر همان گونه که اقلیم جغرافیایی، فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعاً محدود نمی کند؛ قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعاً محدود نمی سازد. ولایت فقیه نظیر جانشین پیغمبر اسلام است که ذاتاً محدودیتی ندارد؛ مگر اینکه مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشد. در این صورت هر فقیهی که دارای شرایط رهبری و ولایت باشد، در منطقه خود کشور را اداره می کند. اما اگر مانعی نباشد، ملیت به معنای تعلق به سرزمین خاص ملاک نیست.

۲. از جهت قوانین موضوعه و واقعیات موجود

از نظر قوانین موضوع (قانون اساسی، قوانین عادی و ...)، چنین شرطی (ایرانی بودن) نه برای رهبر ذکر شده است و نه برای نمایندگان خبرگان رهبری؛ زیرا «رهبری به عنوان شخصیت برجسته دینی و در مقام اجتهاد (و احیاناً

مرجعیت) در مقابل مقلدان خود، نیازمند احراز تابعیت خاصی نیست؛ چون که احراز این مقام بر اساس ایمان و اعتقاد خلاصه می‌شود و فارغ از حدود و ثغور جغرافیایی است.^۱

خبرگان رهبری هم که بر اساس نظریه نصب کارویژه کشف و شناسایی ولی فقیه جامع شرایط را بر عهده دارند، طبیعتاً نیازمند تابعیت خاصی نیستند. بنابراین نه در قانون اساسی و نه در آیین نامه‌های داخلی مجلس خبرگان رهبری، چنین شرطی برای آنان لحاظ نگردیده است.^۲ اما واقعیات موجود، وجود چنین شرطی را خصوصاً در مورد رهبری اولی و اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

ولی فقیه در مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران، در شرایط و اوضاع و احوالی قرار می‌گیرد که به عنوان ولایت امر منصوب خبرگان منتخب مردم ایران^۳ و عالی‌ترین مقام رسمی کشور^۴، مسؤولیت‌های مهمی همچون: تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران^۵، فرماندهی کل نیروهای مسلح و اعلان جنگ و صلح با کشورهای بیگانه^۶، هدایت شورای امنیت ملی^۷ و نظایر آن را بر عهده دارد که همگی مرتبط با حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی کشور و حفظ حقوق و منافع ملت ایران است. مجموعه مسؤولیت‌های مذکور، با داشتن تابعیت اصلی سازگاری بیشتری دارد.^۸

۱. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۲.

۲. گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سید جواد ورعی (محقق مرکز تحقیقات مجلس خبرگان رهبری).

۳. اصل ۱۰۷ قانون اساسی.

۴. اصل ۱۱۳ قانون اساسی.

۵. اصل ۱۱۰ قانون اساسی.

۶. همان.

۷. اصل ۱۰۷ و ۱۰۶ قانون اساسی.

۸. جهت آگاهی بیشتر نگاه: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۲.

از طرف دیگر در حال حاضر کانون اصلی تشیع «ایران» است و علمای برجسته شیعه - که دارای همه شرایط باشند - عمدتاً در ایران هستند؛ بنابراین عملاً ولی فقیه از همین سرزمین برمی‌خیزد. نمایندگان مجلس خبرگان نیز باید شناخت کافی و عمیق نسبت به ولی فقیه داشته باشند تا در مرحله گزینش و نیز اعمال کنترل در دوران تصدی ولایت، ارتباط دائم و پیوسته داشته باشند؛ لاجرم باید از داخل کشور انتخاب شوند. بنابراین داخلی بودن مجلس خبرگان، ناشی از وضعیت اجتماعی است؛ نه اینکه مستقیماً به دستور شرع باشد.

از دیگر سواعضای خبرگان نمایندگان مردم ایران هستند و هر یک، نماینده بخشی از ملت و نقطه‌ای از نقاط این سرزمین می‌باشد و به طور طبیعی ایرانی بودن در آن ملحوظ و نهفته است.^۱

● پرسش ۶۶. با توجه به جامعه رو به توسعه خودمان، چگونه ولایت فقیه قادر به اداره آن خواهد بود؟

ولی فقیه نیز مانند هر مقام بلند مرتبه‌ای - که در هر جامعه‌ای کار می‌کند - به تنهایی در تمامی کارها وارد عمل نمی‌شود. به عبارت دیگر او وظایف و کارویژه‌های معینی دارد و از شیوه‌ها و مجاری مختلفی متناسب با نیازهای جامعه، استفاده می‌کند. فرق اساسی ولی فقیه با دیگر رهبران، این است که

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱. جوادی آملی، آیه‌الله عبدالله، ولایت فقیه، ص ۴۰۰ و ۴۷۸.

۲. فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول، مقاله: مصباح یزدی، آیه‌الله محمدتقی، اختیارات

ولی فقیه در خارج از مرزها، ص ۸۱

او در مسائل سیاسی و اجتماعی، باید براساس رهنمودهای دینی و هنجارهای الهی قدم بردارد.

از همین رو علاوه بر دارا بودن تقوا، مدیریت، سیاست‌مداری و... باید فقیه و اسلام‌شناس باشد و بتواند در موارد نیاز، پاسخ دین به مسائل عصری را کشف و استنباط و بر اساس آن جامعه را هدایت و رهبری کند.

از طرف دیگر اسلام دینی جامع و واقع‌نگر است و بر مصالح واقعی انسان در هر عصر و زمانی تأکید دارد. بنابراین تکیه گاه اساسی ولایت‌فقیه که احکام الهی است هیچگونه نارسایی و ناتوانی در برخورد با توسعه جوامع بشری ندارد، بلکه مهمترین هدایتگر آن به سوی توسعه‌ای متناسب با کمالات انسانی و پیراسته از یکسو‌نگری افراطی توسعه مادی است.

ولایت‌فقیه و مشکلات اجتماعی

● پرسش ۶۷. به دلیل وجود مشکلات و معضلات در سطح جامعه و عدم موفقیت نظام ولایت‌فقیه در حل کامل آن، آیا بهتر نیست این نظریه و حکومت دینی کنار گذاشته شود؟

پیشنهاد فوق مبتنی بر این فرض است که:

۱. صرف وجود مشکلات و معضلات در هر جامعه‌ای، به معنای ناکارآمدی نظام سیاسی حاکم بر آن است.
 ۲. رفع معضلات و مشکلات در گرو تغییر نظام سیاسی است.
- اگر چنین باشد، تمام نظام‌های سیاسی ناکارآمدند؛ زیرا هیچ جامعه‌ای را نمی‌توانید مثال بزنید که دارای پاره‌ای معضلات و مشکلات حل نشده نباشد. نه جوامعی که معضلات کمتری دارند، همیشه ناشی از برتری نظام سیاسی‌شان می‌باشد، و جوامعی که معضلات بیشتری دارند، همواره ناشی از ضعف نظام سیاسی آنها نیست. شاهد مطلب آن است که می‌توان نظام‌های سیاسی مشترکی یافت که وضعیت اجتماعی آنها، متفاوت است. به عنوان مثال امریکا، هند، فرانسه و... از کشورهایی شاخص در نظام دموکراسی هستند؛ در حالی که مشکلات اجتماعی در مثل امریکا و هند، فوق‌العاده زیاد است.

بدین وسیله رفاه عمومی پدید آورد یا نه؟ به طور حتم در نگاه ارزشی اسلام چنین چیزی روا نیست و پذیرش پاره‌ای از مشکلات مقبول‌تر است. بر خلاف مبانی ارزشی سودانگاران در یوتیلیتاریانیسم غربی.

در آخر ذکر این نکته لازم است که با وجود تمامی مشکلات موجود، نظام ما نسبت به سال‌های قبل از انقلاب و سایر کشورهای که در وضعیت مشابهی با کشور ما هستند و دوران گذار و سازندگی و جنگ تحمیلی، محاصره‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... را پشت سر می‌گذارند، در وضعیت بسیار مناسب‌تری قرار دارد؛ هر چند تا رسیدن به حکومت عدل الهی و تحقق خواسته‌های مشروع مردم، راه طولانی در پیش داریم. از طرف دیگر به نظر ما یکی از عوامل عمده در وجود پاره‌ای از مشکلات جامعه، عدم اجرای کامل اصول و قوانین اسلامی است.

امید آنکه با همکاری و هماهنگی تمامی مردم، مسؤولان امر و قوای سه‌گانه، شاهد جامعه‌ای هر چه اسلامی‌تر و منطبق با آرمان‌های نظام اسلامی باشیم.

● پرسش ۶۸. نظریه جمهوری اسلامی و ولایت‌فقیه نظریه‌ای بشری است یعنی حاصل فهم بشری است که در طول زمان پرورش یافته؛ زیرا اگر حاصل فهم بشری نبوده و نظریه‌ای الهی است، باید کامل و پاسخ‌گوی همه مسائل باشد و هیچ‌گونه مشکلی در جامعه مشاهده نشود؟!

یکم. نظریه الهی به این معنا نیست که نیازمند فهم بشری نیست.

اگر چیزی ریشه در معارف و آموزه‌های دینی نداشته باشد، می‌توان آن را بشری دانست؛ اما اگر ریشه در آموزه‌های دینی داشته باشد و فهم انسان‌ها

جالب این است که برخی از جامعه‌شناسان، سیاست و حکومت دموکراتیک را از نظام‌های بسیار کارآمد به حساب می‌آورند؛ در حالی که برخی از این رژیم‌ها با عدول از اصول بنیادین نظام سیاسی خود، به حل مشکلات و معضلات اجتماعی خویش می‌پردازند! به عنوان مثال امریکا برای حل مشکل رکود شدید اقتصادی - بر خلاف خواست عمومی - به جنگ و دیکتاتوری بین‌المللی متوسل می‌شود و با نظامی‌گری برای شرکت‌های امریکایی بازارگشایی می‌کند. این به معنای آن نیست که رژیم سیاسی هیچ تأثیری در بهبود یا عدم بهبود اوضاع ندارد؛ بلکه آنچه مورد نظر است، اینکه نباید به مسائل اجتماعی با نگاه تک‌عاملی نگرست و همه چیز را یکسونگرانه، تبیین و ارزیابی کرد.

از طرف دیگر در گمانه ذکر شده، وجوه مثبت، کامیابی‌ها و موفقیت‌ها نادیده گرفته شده و صرفاً بر نقاط منفی - بدون جست و جوی علل مختلف مؤثر در آنها - انگشت نهاده شده است. چنین نگاهی فاقد اعتبار علمی است. زمانی ادعای فوق روا است که با تحلیل دقیق منطقی، بتوان روشن نمود که کدام یک از مؤلفه‌های نظام سیاسی مبتنی بر دین، مانع کارآمدی حکومت است و چرایی آن را با دقت علمی بتوان تبیین کرد. در حالی که چنین چیزی هرگز وجود ندارد و مؤلفه‌های نظام سیاسی دینی، نه تنها هیچ کاستی نسبت به دیگر نظام‌ها ندارد؛ بلکه از جهاتی چند، بر دیگر نظام‌های سیاسی برتری دارد. شرح تفصیلی این مسئله، از مقایسه جامع بین سیستم‌های سیاسی به دست می‌آید.

نکته دیگر اینکه منظور از کارآمدی، چگونگی تحقق آن و حدود اهمیت و ارزش‌گذاری درباره آن است. به عنوان مثال آیا برای ما کارآمدی در جهات مادی، از چنان اهمیتی برخوردار است که برای رسیدن به آن بتوان اصول و ارزش‌ها را زیر پا نهاد و همچون استعمارگران، به استثمار و ستم ملل دیگر پرداخت و

نقش استخراج آن از منابع دینی را ایفا کند؛ نمی‌توان آن را بشری - به معنای غیرالهی و بی‌ارتباط با دین و خدا - انگاشت.

مسئله ولایت‌فقیه از گونه دوم؛ یعنی، آموزه‌ای فرابشری است. اما به معنای این نیست که جمهوری اسلامی نیز در تمام ویژگی‌هایش مستقیماً از نصوص دینی برآمده است. توضیح آنکه:

در باب حکومت دینی با یکسری اصول، اهداف و روش‌های مطلق و دائمی برخورد می‌کنیم. این اصول ثابت در مورد نحوه حکومت، شرایط رهبری، لزوم حاکمیت قانون و حدود الهی، رعایت عدالت و برابری در جمیع تدابیر و تصمیمات حکومتی، رعایت عزت و اقتدار اسلامی، عدم جواز استیلائی کافران بر شئون جامعه مسلمین، قانون‌مداری الهی و برابری همگان - با هر درجه و اعتبار اجتماع - در مقابل قانون خدا، لزوم مشورت با مردم و ... قابل ردیابی و تعیین است.

وجود این اهداف، اصول، احکام و الزامات ثابت و دائمی، بدان معنا نیست که اسلام در شکل و قالب خاصی از مناسبات سیاسی و اجتماعی خلاصه می‌شود. حکومت صدر اسلام - به ویژه حکومت ده ساله پیامبر در مدینه و حکومت امام علی - الگوی بسیار با ارزشی برای نظام و حکومت اسلامی، در همه دوران و قرن‌ها است. این الگو بودن به معنای حفظ ساختار حکومتی و سیستم اداری جامعه، با همان ساختار نیست. پیامبر اکرم و امام علی در مواردی خود به قضاوت می‌پرداختند و به بسیاری از مشکلات جزئی مردم شخصاً رسیدگی و بر عملکرد بازار نظارت می‌کردند. اما آیا در شرایط پیچیده اقتصادی و اجتماعی امروز، این امکان وجود دارد که رهبر جامعه اسلامی - حتی در یک شهر کوچک - شخصاً به همه این امور رسیدگی کند؟

در طراحی نظام سیاسی مبتنی بر آموزه‌های دینی، باید سعی شود که در عین حساسیت تمام نسبت به حفظ اصول ثابت و دائمی اسلام، از بهترین و کارآمدترین شیوه‌ها و روش‌های عقلایی برای دستیابی به اهداف و ارزش‌های مورد نظر، سود برد. در سیاست حاکم بر جامعه اسلامی، اصول ثابتی وجود دارد؛ نظیر اینکه حاکم و رهبر جامعه اسلامی، باید دارای شرایط خاصی باشد که مهم‌ترین آنها عدالت و فقاہت است. بدین ترتیب رأس هرم قدرت جامعه اسلامی، نه بر اساس زر و زور، و نه بر اساس سیاست‌بازی حزبی؛ بلکه بر پایه شایسته‌سالاری است، اما البته در متون دینی بر کیفیت این انتخاب اصرار بر شیوه خاصی نیست.

لزوم مشورت امام با امت خویش، از دیگر اصول ثابت نظام سیاسی اسلام است. در این مورد نیز بر سبک و روش خاصی تکیه نشده و موارد متعدد دیگری نیز از همین قبیل است. سکوت متون دینی از تعیین ساختار و قالب و شیوه خاصی برای انجام دادن این وظایف، برای این است که دست عقلای قوم، در انتخاب شیوه و اسلوب بهتر و متناسب با مقتضیات زمان و مکان، باز باشد و آنان بتوانند با انتخاب و تجربه روش‌های نو و تازه، به کیفیت و بازدهی مطلوب نزدیک شوند. پیدایش مجالس قانون‌گذاری، تشخیص مصلحت و خبرگان، تفکیک قوا و ... همگی ابزاری است که در چارچوب و قالب‌های خاصی، می‌توانند در بهینه‌سازی اداره جامعه مؤثر باشند.

از این رو جامعه اسلامی همواره محتاج نوسازی و کارآمدتر کردن روش‌ها و شیوه‌های خود است. معنای این سخن، نه چشم‌پوشی از محکومات و اصول ثابت دینی یا استحاله محتوایی آنها و تسلیم مقلدانه در برابر شیوه‌های غربی نیست.

در مورد «ولایت‌فقیه» هم وضعیت به همین شکل است. اصل ولایت داشتن «فقیه جامع شرایط» در زمان غیبت معصومین، امری ثابت و از محکومات نظام سیاسی شیعه و مورد اتفاق فقیهان است. اما اینکه چگونه آنان این وظیفه را در جامعه محقق سازند، دارای تطورات مختلف و متناسب با مقتضیات زمان و مکان و اجازه شرایط محیط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. قطعاً دستاوردهای بشری نیز در چگونگی اعمال این حق و استفاده از مکانیزم‌های خاص هر دوره‌ای، در رشد، و بالندگی و تکامل این نظریه سهم به‌سزایی دارد.

دوم، بین کامل بودن نظریه‌ای با نبود هر نوع مشکلی در صحنه عمل و در سطح جامعه، پیوستگی قطعی وجود ندارد؛ زیرا چه بسا نظریه‌ای از هر حیث کامل باشد، ولی به دلایل دیگری - از جمله مساعد نبودن ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی - در حل کامل مشکلات جامعه ناموفق باشد. می‌توان در رد این پیوستگی، شواهد متعددی ارائه کرد.

امیرمؤمنان و امام حسن مجتبی معصوم بودند و ژرفکای عقلی نشان می‌دهد که حکومت معصوم، بهترین حکومت است. بنابراین آنان از هر حیث برای اداره و رهبری جامعه کامل بودند؛ ولی به علت مشکلات ناشی از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و... با مشکلات عدیده‌ای روبرو شدند. بنابراین کامل بودن نظریه و یا نخبگان سیاسی حاکم، شرط لازم برای حل اساسی و ریشه‌ای مشکلات و رهنمون ساختن جامعه به تعالی و تکامل در تمام ابعاد وجودی انسان است؛ ولی این شرط به هیچ وجه کافی نیست.

مقام معظم رهبری

● پرسش ۶۹. آیا آیه‌الله خامنه‌ای نائب بر حق امام زمان(عج) هستند و شرایط

رهبری نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را دارا می‌باشند؟

ابتدا باید شرایط و ویژگی‌های لازم برای نیابت از معصومین و رهبری در نظام اسلامی را به طور دقیق، مورد شناسایی قرار داد. شرایطی که در متون و منابع اسلامی مورد تأکید قرار گرفته، عبارت است از:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه (فقاہت و اجتهاد)؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلامی؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت و مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در مرحله بعد نوبت به تطبیق هر یک از این شرایط بر رهبر معظم انقلاب می‌رسد.

در اینجا به صورت خلاصه به پاره‌ای از ویژگی‌ها و صلاحیت‌های حضرت آیه‌الله خامنه‌ای برای احراز منصب رهبری نظام، به نیابت از امام زمان(عج) اشاره شود:

یک. صلاحیت علمی

یکم. اجتهاد آیه‌الله‌خامنه‌ای از سوی بسیاری از مراجع و بزرگان - از جمله حضرت امام - از قبل تصدیق شده بوده است.

دوم. همه رساله‌های عملیه نوشته‌اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است؛ این در حالی است که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - که مرکب از ده‌ها مجتهد مطلق و چندین مرجع تقلید است - ایشان را به مرجعیت پذیرفتند. همچنین در اساسنامه جامعه مدرسین آمده است: چیزی به عنوان نظر آن جامعه معتبر است که حداقل شانزده تن از اعضا آن را امضا کرده باشند. بنابراین اعلامیه جامعه مدرسین به این معنا است که حداقل شانزده تن از مجتهدان و خبرگان در فقه، ایشان را مرجع می‌دانند.

سوم. درس خارج مقام معظم رهبری - که در آن بسیاری از فضلا شرکت کرده و همگی به وزانت علمی آن شهادت می‌دهند - دلیل بر بنیه علمی نیرومند و ملکه اجتهاد ایشان است. این توان علمی سابق بر رهبری و حتی ریاست جمهوری ایشان است؛ نه اینکه ایشان پس از رهبری، درس خوانده و به این رتبه از دانش رسیده باشند.

دو. صلاحیت اخلاقی (عدالت و تقوای لازم)

صلاحیت اخلاقی مقام معظم رهبری نیز از اموری است که در رفتار و عملکردهای فردی و اجتماعی ایشان - از زمان کودکی، جوانی و مبارزات سیاسی و نیز مسؤولیت‌های متعددی که در بعد از انقلاب در شرایط حساس داشته‌اند - به روشنی قابل اثبات بوده و تمام اشخاصی که از نزدیک با معظم‌له در ارتباط‌اند، گواه بر این مدعا هستند.

سه. توانایی‌های شخصی

در بند سوم اصل یکصد و نهم «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری» از جمله شرایط و صفات رهبر دانسته شده است.

یکم. مقصود از «بینش صحیح سیاسی و اجتماعی» آن است که رهبر، آن چنان از مسائل و موضوعات و قضایای سیاسی آگاه باشد که بر آن اساس، هم قادر به اداره امور جامعه باشد و هم در جهت‌گیری‌های ظریف بین‌المللی، تصمیمات بجا، شایسته و مفید به حال جامعه اتخاذ کند.

دوم. «مدیریت و تدبیر» عبارت از مجموعه استعدادهایی است که در شرایط خاص، در رهبری بارز و ظاهر می‌شود و او را در اجرای وظایف سنگین خود یاری می‌کند. کشف این استعدادها از جمله مواردی است که در تعیین رهبر، به یقین باید مورد توجه خاص قرار گیرد.

سوم. «قدرت و شجاعت» نیز از جمله شرایطی است که یا از برجستگی‌های علمی و اخلاقی ناشی می‌شود و یا آنکه در زمره استعدادهای درونی رهبر به شمار می‌رود. به هر حال مقام شامخ رهبری چنین مراتبی را می‌طلبد و به هنگام تعیین و انتخاب رهبری، باید به این موضوع توجه جدی داشت.

مقام معظم رهبری تاکنون توانایی‌های فوق‌العاده‌ای در راستای رهبری و مدیریت جامعه - خصوصاً در مواقع بحرانی و سرنوشت‌ساز - از خود بروز داده‌اند. از دیگر سو ایشان از بینش صحیح سیاسی و اجتماعی و قدرت و شجاعت بالایی برخوردار می‌باشند. این مهم با مروری بر پیشینه مدیریتی ایشان - در شورای انقلاب، دوران ریاست جمهوری، سخت‌ترین شرایط ناشی از جنگ و محاصره‌های بین‌المللی، بیش از یک دهه رهبری نظام

و با موفقیت بیرون آمدن از فراز و نشیب‌ها و مشکلات متعدد داخلی و بین‌المللی - به خوبی قابل اثبات است.

آخرین مرحله‌ای که شایسته است مورد توجه قرار گیرد، انتخاب قانونی ایشان از سوی خبرگان رهبری است. این انگاره خود متأثر از دو عامل است که هر کدام به تنهایی، مهم‌ترین دلیل بر شایستگی ایشان برای رهبری نظام اسلامی است:

۱. دارا بودن شرایط لازم برای رهبری در حضرت آیه‌الله خامنه‌ای و احراز این شرایط از سوی خبرگان، به عنوان بهترین و شایسته‌ترین فردی که قدرت و توانایی رهبری نظام را دارد. این مسئله از سوی اکثریت قاطع اعضای مجلس خبرگان تأیید شد.

۲. تأکید امام خمینی بر شایستگی آیه‌الله خامنه‌ای برای رهبری نظام؛ حضرت امام در موارد متعددی به شایستگی ایشان تصریح کرده‌اند. حجت‌الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی در مجلس خبرگان رهبری در سال ۶۸ در حضور شاه‌دندان این قضیه را نقل کرد: در قضایای مهدی هاشمی همراه با آقایان خامنه‌ای، موسوی اردبیلی و میرحسین موسوی خدمت امام راحل رسیدیم و سید احمد خمینی نیز حضور داشت. در آنجا به امام گفتیم: شما با اقدامات خود ما را درباره رهبری آینده در بن بست قرار می‌دهید.

امام با اشاره به آقای خامنه‌ای فرمود: «در میان شما کسی است که شایسته رهبری است و شما در بن بست قرار نخواهید گرفت».

مرحوم حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی نیز نقل نموده که امام راحل فرمود:

«آقای خامنه‌ای شایسته رهبری است».

● پرسش ۷۰. مقام رهبری در یک کشور چه اختیاراتی دارد؟ چه کسی باید آشفته‌گی‌ها و نابسامانی‌های یک کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری اینجا چه کاره است که ما این قدر در جامعه خود مشکلات داریم؟

در مورد حدود اختیارات رهبری نسبت به کل نظام، قانون اساسی چهار وظیفه مهم را بر عهده رهبر گذاشته که عبارت است از:

۱. تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛
۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام؛
۳. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه؛
۴. حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام^۱.

بر این اساس، وظایف و اختیارات مقام معظم رهبری در ارتباط با مسائل کلی کشور و سیاست‌گذاری‌های کلان آن است و ایشان دستورالعمل‌ها و رهنمودهای لازم را ارائه و بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظارت دقیق و مستمر دارند. درباره مشکلات و نارسایی‌های موجود در جامعه، به مسؤولان تذکرات و هشدارهای لازم را می‌دهند و از طریق آنان مسائل را پیگیری می‌کنند.

بیانات مقام معظم رهبری به خوبی بیانگر این موضوع است:

«عده‌ای سعی می‌کنند ولایت‌فقیه را به معنای حکومت مطلقه فردی معرفی کنند! این دروغ است. ولایت‌فقیه - طبق قانون اساسی ما - نافی مسؤولیت‌های ارکان مسؤول کشور نیست. مسؤولیت دستگاه‌های مختلف و ارکان کشور،

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰.

دنبال بکنند. یک مقدار از این قضیه باید به برکت قوانین خوب حل بشود. یک مقدار باید به برکت اجرا حل بشود. یک مقدار هم باید به برکت بازرسی دستگاه‌های برتر و بالاتر حل بشود؛ یعنی، دستگاه‌های دولتی نسبت به بخش‌های زیرمجموعه خودشان»^۱.

در ریشه‌یابی مشکلات جامعه، می‌توان از رهیافت‌های متعددی استفاده کرد؛ از قبیل رهیافت تک‌عاملی که ریشه همه مشکلات را ناشی از یک عامل - مثلاً اقتصاد یا مدیریت کشور - می‌داند و یا رهیافت چندعاملی که به صورت واقع بینانه و با ارائه آمار، شواهد و شاخص‌های مورد نیاز و به دور از هیاهوهای سیاسی و... به بررسی میزان دخالت و تأثیر عوامل مختلف در ایجاد یک پدیده پرداخته و نقش هر کدام را مشخص می‌کند.

رهیافت تک‌عاملی نوعی مغالطه است که آن را مغالطه علت جعلی^۲ و انحصارگرایی علی^۳ می‌خوانند. این رویکرد به ویژه - درباره جامعه کنونی ما - نه علمی است و نه منطبق با واقعیات است. از این رو باید سراغ رهیافت دوم رفت و در بررسی علمی و محققانه این موضوع، زمینه‌ها و شرایط و ابعاد مختلف آن، موانع تاریخی، داخلی و بین‌المللی، امکانات و توانایی‌ها و... را به صورت واقع‌بینانه بررسی و ارزیابی کرد.

جامعه‌ای مانند جامعه ما از مشکلات زیادی رنج می‌برد؛ مانند: ساختار اقتصادی تک‌محصولی آن، وضعیت وخیم صنعت، کشاورزی و... ساختار سیاسی، فرهنگی و اداری - که از قبل از انقلاب به ما منتقل شده - و مشکلات طبیعی مربوط به انقلاب و ناشی از جنگ و خسارات عظیم آن (بالغ بر

۱. دیدار از دانشگاه صنعتی شریف، ۱، آذر ۱۳۷۸.

2. false cause.

3. causal Exclusionism.

غیرقابل سلب است. ولایت‌فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است. این اساسی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم و معنای «ولایت‌فقیه» است. بنابراین ولایت‌فقیه نه یک امر نمادین و تشریفاتی محض و احياناً نصیحت‌کننده است - آن‌طور که بعضی از اول انقلاب این را می‌خواستند و ترویج می‌کردند - [و] نه نقش حاکمیت اجرایی در ارکان حکومت [را] دارد؛ چون کشور مسؤلیت اجرایی، قضایی و تقنینی دارد و همه باید بر اساس مسؤلیت خود کارهایشان را انجام دهند و پاسخگویی مسؤلیت‌های خود باشند.... در این مجموعه پیچیده و درهم تنیده تلاش‌های گوناگون، نباید حرکت نظام انحراف از ارزش‌ها و هدف‌ها باشد! نباید به چپ و راست انحراف پیدا شود! پاسداری و دیده بانی حرکت کلی نظام به سمت هدف‌های آرمانی و عالی‌اش، مهمترین و اساسی‌ترین نقش ولایت‌فقیه است»^۱. البته نباید انتظار داشت با صرف مدیریت قوی و نظارت دقیق ایشان، آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های جامعه - که ناشی از عوامل مختلفی است - به سادگی حل شود.

به عنوان نمونه، مقام معظم رهبری در پاسخ سؤالی در مورد چرایی عدم تحقق «عدالت اجتماعی» در جامعه و بررسی داری‌های دولتمردان - به رغم تأکیدات و پیگیری‌های ایشان - چنین می‌فرماید: «... به مجرد اینکه به سمت بعضی از مسؤولان دست دراز بشود، طبعاً اول گله و شکوه و فریاد آنها است؛ یک وقت می‌بینید که در اصل کار هم مانع تراشی می‌شود و انجام نمی‌گیرد! من یک عقیده جدی دارم که بحث «عدالت اجتماعی» باید تعقیب شود - شکی در این نیست و بارها هم این را گفته‌ام - منتها آن کسی که باید تعقیب بکند، بنده نیستیم. دستگاه‌های قضایی و دستگاه‌های دولتی هستند که بایستی

۱. سخنرانی در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام ۱۳۸۳/۳/۱۴.

هزار میلیارد دلار، معادل هزینه هفتاد سال کشور)، محاصره بین‌المللی، تورم جهانی، مشکلات ناشی از دوران سازندگی و رشد سریع و... معضلات ناشی از ساختار ناسالم اداری، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزش‌ها و رواج فرهنگ مصرف‌گرایی و تجمل‌پرستی و... از دیگر مشکلات کشور ما است. البته هر مدیریت قوی و کارآمد و عاری از سوء استفاده و فساد در بخش‌های مختلف آن، می‌تواند در کاهش مشکلات و تأمین نیازمندی‌های اساسی جامعه، نقش مؤثری داشته باشد؛ ولی با توجه به وجود متغیرهای دیگر، به هیچ وجه نباید انتظار معجزه داشت. بنابراین مشکل اساسی، نحوه مدیریت رهبری و یا استفاده نکردن از اختیاراتشان نیست؛ بلکه فراتر از آن است.

● پرسش ۷۱. در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟

این مسئله از دو سو قابل بررسی است:

یک. از نظر فقهی

در فقه شیعه آنچه شرط ولایت است، همان اجتهاد و فقاقت است؛ نه مرجعیت. فقاقت صلاحیت علمی و شرط مرجعیت است؛ اما خود مرجعیت یک شأن اجتماعی است.^۱

دو. از منظر قانون اساسی

اصل یکصد و نهم قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ یکی از شرایط رهبری را «صلاحیت علمی... لازم برای افتا و مرجعیت» مقرر داشته بود. منظور از

صلاحیت علمی همان فقاقت است. بنابراین اولاً اصل مرجعیت بالفعل هیچ‌گاه در قانون اساسی به عنوان شرط رهبری ذکر نشده است؛ لیکن به دلیل برخی سوء برداشت‌ها و ابهاماتی که این قید به وجود می‌آورد، در بازنگری قانون اساسی، این قید حذف گردید بنابراین هر چند انتخاب مقام معظم رهبری بر اساس قانون اساسی قبل از بازنگری صورت پذیرفت؛ ولی عملی کاملاً قانونی و بر اساس معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود؛ زیرا آنچه که اصول قانون اساسی (قبل از بازنگری) بر آن دلالت داشت، صلاحیت و شأن مرجعیت است، نه مرجعیت بالفعل.

در اصل پنجم نیز تعبیر «مرجعیت» نیامده بود: «در زمان غیبت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند». در این اصل تعبیر «مرجع» نیامده؛ بلکه تعبیر «فقیه عادل» آمده است.

در اصل یکصد و نهم شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را ذکر می‌کند که در آن هم تعبیر «صلاحیت علمی برای مرجعیت» را دارد. تنها جایی که شبهه مرجعیت بالفعل را به وجود می‌آورد، اصل یکصد و هفتم قانون اساسی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمده بود.

در زمان امام راحل اعضای کمیسیون یکصد و هفت - که یکی از وظایفش تفسیر قانون اساسی در این گونه موارد است - این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «منظور از مرجع چیست» و میزان و ملاک کدام اصل است؟ در نتیجه اکثریت اعضا معیار را «صلاحیت مرجعیت» دانستند، نه مرجع بالفعل.

از این رو بعد از ارتحال امام راحل، با توجه این مصوبه و نیز با استناد به

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: شاکرین، حمید رضا، ولایت‌فقیه، بحث شرایط ولی فقیه.

نامه حضرت امام (مبنی بر عدم لزوم مرجعیت) انتخاب رهبری صورت پذیرفت.^۱

البته برای بر طرف نمودن هر گونه شبهه‌ای بعد از اصلاح و بازنگری قانون اساسی و حذف شرط مرجعیت، اعضای مجلس خبرگان رهبری، دوباره اقدام به رأی‌گیری برای انتخاب آیه‌الله خامنه‌ای کردند؛ چنان که حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی - از اعضای مجلس خبرگان رهبری - در این زمینه می‌گوید: «... برای انتخاب آیه‌الله خامنه‌ای دوباره رأی‌گیری کردیم، اول بر اساس حکم امام موقتاً آیه‌الله خامنه‌ای را انتخاب کردیم. بعداً که قانون اساسی اصلاح شد، بر اساس قانون اساسی جدید، دوباره رأی‌گیری کردیم... [که بار دوم] بیشتر از بار اول رأی آورد... و بر اساس قانون اساسی جدید، به صورت دائمی انتخاب شدند».^۲

● پرسش ۲۲. چرا رهبر معظم انقلاب اسلامی، افرادی را که واقعاً سوء نیت و دشمنی

آنها با نظام جمهوری اسلامی ایران مشخص است (عوامل داخلی) و

پیوسته در پی اخلال هستند، به مردم معرفی نمی‌کند و آن قدر این

افراد را آزاد گذاشته که هر کاری دلشان می‌خواهد انجام دهند؟

آموزه‌های دینی و سیره حکومتی بزرگان اسلام در برخورد با مخالفان، بیانگر این حقیقت است که در نظام اسلامی، برای تک‌تک افراد جامعه - صرف نظر از گرایش سیاسی، طبقه اجتماعی، نژاد و... - جایگاه ارزشی و حقوقی خاص در نظر

۱. ر.ک: گفت و گو با آیه‌الله سیدحسن طاهری خرم‌آبادی، مقررات و عملکرد مجلس خبرگان، فصلنامه

حکومت اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۷۷، صص ۱۳۳ - ۱۳۱.

۲. گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، روزنامه کیهان (دوشنبه ۱۳۸۲/۱۱/۲۰).

گرفته شده است. مهیا نمودن زمینه‌های هدایت و فرصت‌های بازگشت و حفظ آبروی افراد، از جایگاهی بالا برخوردار است. یکی دیگر از اصول مهم نظام مدیریتی اسلامی، سعه صدر و مدارا و تسامح با دشمنان و مخالفان است:

قرآن کریم به صورت متعدد، نه تنها پیروان خود را به مدارا نسبت به مخالفان می‌خواند، گاه نیکوکاری در حق مشرکان را نیز توصیه می‌کند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾.^۱؛ «[ما] خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگید، و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید؛ زیرا خداوند دیگران را دوست دارد».

سیره پیامبرگرمی اسلام و امام علی نشان دهنده موارد متعددی است که به خوبی افراد منافق و مخالف حکومت خود را می‌شناختند؛ ولی تا آنجا که این افراد به امنیت و وحدت جامعه اسلامی آسیب نمی‌رساندند و یا دست به قیام مسلحانه نمی‌زدند، با کمال مدارا و سعه صدر با آنان برخورد و از معرفی آنان خودداری می‌کردند.

به عنوان نمونه: منافقان در غزوه تبوک توطئه قتل و ترور پیامبرگرمی اسلام را طراحی کردند. سرانجام این توطئه با درایت آن حضرت ناکام ماند.

حدیثی - یکی از اصحاب پیامبر - می‌گوید: من آنها را از نشانه‌های شترانشان شناختم و به پیامبر گفتم: من آنان را به شما معرفی می‌کنم تا آنان را به سزای خویش برسانی.

پیامبر با لحن عطوفت‌آمیزی به من دستور داد که از افشای راز آنها

۱. ممتحنه (۶۰)، آیه ۸.

شهروندی را برای مخالفان نظام به رسمیت شناخته و حدود آن را «عدم اخلال به مبانی نظام، حفظ امنیت، منافع و وحدت ملی و مصالح نظام اسلامی» دانسته است.^۱

اما در مواردی که مخالفان، حدود قانونی را رعایت نکنند، حکومت اسلامی جهت حفظ مبانی نظام اسلامی و امنیت و وحدت جامعه، موظف به برخورد با مخالفان اخلال‌گر است. شیوه برخورد نیز باید بر اساس راه‌کارهای دینی و قانونی باشد که طبق قانون اساسی، این وظیفه بر عهده دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی همچون قوه قضائیه و... است. در اینجا مقام معظم رهبری بر اساس اصل رأفت و رحمت اسلامی، ابتدا به چنین افرادی تذکر می‌دهد و راه بازگشت و هدایت را به روی آنان باز می‌گذارد. در مرحله بعد با ارائه معیارهایی به مردم، زمینه‌های شناخت حقیقی این قبیل افراد و پرهیز از آنان را فراهم می‌سازد. در صورتی که باز هم دست از اخلال‌گری خود برندارند، برخورد قانونی از طریق دستگاه‌های مربوطه به عمل می‌آید.

بنابراین چنین نیست که با افراد اخلال‌گر هیچ‌گونه برخوردی نشود و آنان در جامعه آزاد باشند. در مواردی که نیاز به برخورد قاطع باشد دستگاه‌های مربوط چون قوه قضائیه باید اقدامات لازم را انجام دهند. علت عدم معرفی چنین افرادی از سوی مقام معظم رهبری، مهر و عطوفت اسلامی، مدارا با مخالفان برای هدایت آنان و محو شدن وظیفه شناسایی و اعلان متخلفان در موارد لزوم به دستگاه‌های مربوط است.

خودداری کنم. شاید آنان راه توبه در پیش گیرند و نیز افزود: اگر من آنها را مجازات کنم، بیگانگان می‌گویند: محمد پس از آنکه به اوج قدرت رسید، شمشیر بر گردن یاران خود نهاد.^۱

امام علی نیز در برخورد با مخالفان خویش سه راهبرد اساسی داشت:^۲ گفت‌وگو، مدارا و برخورد قاطع. تلاش اولیه امیرالمؤمنین پاسخ‌گویی به شبهات مخالفان و پایان بخشیدن مسالمت‌آمیز به نزاع و دشمنی‌ها بود. اگر از این راه نتیجه دلخواه به دست نمی‌آمد، با مخالفان خود - تا جایی که به امنیت و وحدت جامعه اسلامی آسیبی نمی‌رسید - مدارا نموده، از شدت و خشونت پرهیز می‌کرد. سرانجام اگر مخالفان دست به توطئه چینی و یا قیام مسلحانه می‌زدند و امنیت شهرها و راه‌ها را به خطر می‌انداختند، نوبت به برخورد قاطعانه می‌رسید. البته امام در این مرحله نیز هیچ‌گاه از ارشاد و راهنمایی دشمنان غفلت نمی‌کرد و در عمل نیز نشان می‌داد که همواره این سخن پیامبر اکرم را پیش رو دارد که فرمود: «اگر خداوند یک تن را به دست تو هدایت کند، بهتر از هر چیزی است که خورشید بر آن می‌تابد».^۳

نتیجه آنکه بر اساس آموزه‌های دینی و سیره بزرگواران اسلام، اصل اولی مدارا با مخالفان است؛ البته تا جایی که خطری از ناحیه آنان احساس نشود و به وحدت و امنیت جامعه اسلامی خدشه‌ای وارد نگردد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز - که نشأت گرفته از آموزه‌های حیات‌بخش دین مبین اسلام و سیره معصومین است - تمامی حقوق

۱. فروغ ابدیت، سبحانی، آیه‌الله جعفر، ج ۲، ص ۴۰۵.

۲. دانشنامه امام علی، ج ۶، امام علی و مخالفان، ص ۲۳۸.

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۴؛ مجلسی، علامه محمدباقر، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۴۴۸.

۱. اصول ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۷ و ۴۰ قانون اساسی.

بالغ و رشید است و ولایت را بر همه آنان اثبات می‌کند.

مراد از «جمهوری» در جمهوری اسلامی ایران، معنای دوم است و مردم در آن، حق رأی و دخالت در تعیین سرنوشت و نحوه حکومت دارند. در جمهوری اسلامی ایران، هم شکل حکومت و قانون اساسی آن، با رأی مردم تعیین شده است و هم انتخاب رهبر از سوی خبرگان به طور غیرمستقیم از طریق مردم صورت می‌گیرد و هم مردم به طور مستقیم در انتخاب مسئول قوه مجریه و نمایندگان قوه مقننه دخالت دارند.

دوم. مبنای نصب فقیه از سوی شارع، ولایت را برای او ثابت می‌کند؛ بدون اینکه رأی مردم در آن دخالتی داشته باشد و رأی آنان صوری است. در حالی که در جمهوریت دخالت رأی مردم حقیقی است، نه صوری. پاسخ این است که:

۱. طبق مبنای نصب، اگر در زمانی بیش از یک فقیه جامع شرایط وجود داشته باشد، اعمال ولایت همه آنان باعث هرج و مرج می‌شود و لذا انتخاب رهبر از سوی مردم، تأثیر واقعی دارد؛ یعنی، ساز و کار موجود در قانون اساسی برای تعیین رهبر (مجلس خبرگان)، یکی از راه‌های تشخیص ولی منصوب است.

۲. در فرض وحدت فقیه جامع شرایط نیز ولی منصوب از سوی خداوند، با پذیرش و مقبولیت مردمی اعمال ولایت می‌کند؛ نه به صورت تحمیلی. البته در قانون اساسی شرایط خاصی برای ولی فقیه (فقاہت، عدالت و درایت) ذکر شده است و تعیین شرایط حاکم به وسیله قانون، منافاتی با معنای «جمهوریت» حکومت ندارد.

سوم. اختیارات پیش‌بینی شده در قانون اساسی برای ولی فقیه، فراجمهوری

ولایت فقیه، جمهوریت و قانون

● پرسش ۷۳. آیا ولایت فقیه با جمهوریت نظام تضاد ندارد؟

سه مبنا در تضاد «جمهوریت» با «ولایت فقیه» وجود دارد:

یکم. مبنای اصلی تهافت و تضاد میان جمهوریت و ولایت فقیه، این است که گمان کرده‌اند لازمه جمهوری بودن یک حکومت، حق رأی داشتن مردم است و لازمه ولایت داشتن فقیه، مهجوریت مردم، نبود رشد و بلوغ اجتماعی آنان و فقدان حق رأی است.

پاسخ این است که ولایت در قرآن و روایات، در موارد مختلفی استعمال می‌شود؛ از جمله:

۱. ولایت بر مهجورین که تصدی امور مردگان، سفیهان، صغیران و دیوانگان است. در این معنا از ولایت، مولی علیهم به نوعی عاجز و قاصر از امور خود می‌باشند و لذا شخصی «ولی»، تصدی امور آنان را بر عهده می‌گیرد.

۲. ولایت زعامت که تصدی امور حکومتی است. مولی علیهم در این ولایت عموماً بالغ، رشید و عاقل می‌باشند؛ چنان که آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾**^۱ خطاب به مردم عاقل و

است؛ یعنی، در هیچ یک از نظام‌های جمهوری برای رئیس حکومت چنین قدرتی در نظر گرفته نشده است.

پاسخ: چنین گمانه‌ای هرگز واقعیت ندارد؛ بلکه بر عکس ولایت مطلقه در نظام جمهوری اسلامی ایران، قدرتی محدودتر از رئیس حکومت در دیگر نظام‌های سیاسی دنیا دارد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به جدول‌های ذیل توجه نمایید:

جدول شماره ۱:

عناوین و وظایف و اختیارات مقامات عالی‌ه اجرای کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و آمریکا در زمینه اجرایی:^۱

ردیف	عناوین	جمهوری اسلامی ایران		انگلستان		فرانسه		آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور	پادشاه	نخست‌وزیر	رئیس جمهور	نخست‌وزیر	
۱	ریاست قوه مجریه	-	×	-	×	-	×	×
۲	مسئولیت اجرای قانون اساسی	-	×	-	۲	-	-	-
۳	انتخاب نخست‌وزیر یا معاون	-	×	×	-	-	-	-
۴	عزل و نصب وزرا و قبول استعفای آن‌ها	-	×	-	×	-	×	×
۵	ریاست هیئت وزیران	-	×	-	×	-	×	×
۶	عزل و نصب مقامات عمده قوه مجریه	-	×	-	×	-	×	×
۷	تعیین سفرا و نمایندگان دیپلماتیک	-	×	-	×	-	×	×
۸	پذیرش استوارنامه‌های سفرا و نمایندگان کشورهای خارجی	-	×	×	-	-	×	×

جدول شماره ۲:

عناوین و وظایف و اختیارات مقامات عالی‌ه اجرای چهار کشور در زمینه نظامی و قضایی^۱

ردیف	عناوین	جمهوری اسلامی ایران		انگلستان		فرانسه		آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور	پادشاه	نخست‌وزیر	رئیس جمهور	نخست‌وزیر	
۱	فرماندهی کل نیروهای مسلح	×	-	×	-	×	-	×
۲	اعلان جنگ و صلح	×	-	×	-	×	-	×
۳	عزل و نصب مقامات عالی‌رتبه کشوری و لشکری	×	-	×	-	×	-	×
۴	ریاست شورای عالی دفاع یا شورای عالی امنیت ملی	-	×	-	×	-	×	×
۵	تعیین عالی‌ترین مقام قضایی	×	-	×	-	×	-	×
۶	عفو و تخفیف مجازات محکومین	×	-	×	-	×	-	×

۱. اسداللهی، مسعود، و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دموکراسی، ص ۱۷۰.

۲. انگلستان، قانون اساسی مدون ندارد.

۱. همان، ۱۷۳.

جدول شماره ۳:

عناوین وظایف و اختیارات مقامات عالیہ اجرایی کشورهای ایران، انگلستان، فرانسه و امریکا در زمینه قانون گذاری^۱

ردیف	عناوین	جمهوری اسلامی ایران		انگلستان		فرانسه		آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور	پادشاه	نخست وزیر	رئیس جمهور	نخست وزیر	
۱	وتوی تعلیقی	-	-	×	-	-	-	×
۲	امضای قوانین، آیین نامه‌ها، عهدنامه‌ها و قراردادهای بین المللی	-	×	-	×	-	-	×
۳	ارسال پیام به پارلمان و یا تقاضای تشکیل جلسات پارلمانی	-	×	×	-	-	-	×
۴	مذاکره مستقیم با نمایندگان	-	×	-	×	-	-	×
۵	انحلال پارلمان	-	-	×	-	-	-	-
۶	پیشنهاد تجدیدنظر در قانون اساسی	×	-	-	-	-	-	-

جدول شماره ۴:

سایر وظایف و اختیارات مقامات عالی اجرایی کشور:

ردیف	عناوین	جمهوری اسلامی ایران		انگلستان		فرانسه		آمریکا
		ولی فقیه	رئیس جمهور	پادشاه	نخست وزیر	رئیس جمهور	نخست وزیر	
۱	تعیین سیاست‌های کلی کشور	×	-	-	×	-	-	×
۲	اظهار نظر در سیاست داخلی کشور	×	×	-	×	-	-	×
۳	تعیین خط‌مشی و سیاست کلی هیئت دولت	-	×	-	×	-	-	×
۴	تضمین استقلال و تمامیت ارضی و اتخاذ تدابیر مقتضی در مورد اضطراری	×	-	×	-	-	-	×
۵	شناسایی دولت‌ها	-	×	×	-	-	-	×
۶	رجوع به آرای عمومی یا دستور همه پرسى	×	-	-	-	-	-	-
۷	تنظیم روابط قوای سه گانه	×	-	-	-	-	-	-
۸	اعطای نشان‌های دولتی	-	×	×	-	-	-	×
۹	توزیع عناوین و مدال‌های نظامی	×	-	-	×	-	-	×

۱. همان، ۱۷۷.

۲. بنا بر اصل پنجاه و نهم قانون اساسی «درخواست مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد» اما بنا بر بند سوم از اصل یکصد و دهم قانون اساسی فرمان همه پرسى از اختیارات رهبری است. به نظر می‌رسد رأی مجلس جنبه کارشناختی داشته و رهبر با عنایت به آن، اگر لازم بداند فرمان همه پرسى را صادر خواهد کرد.

۱. همان، ۱۷۵.

۲. رئیس جمهور می‌تواند قانون مصوب کنگره را و تو کند، ولی اگر کنگره با دو سوم آرا بر همان قانون اصرار ورزد، او موظف به امضا می‌باشد.

مورد توجه قرار گرفته است و از آنجا که ولایت‌فقیه، یکی از قوانین مسلم نظام تشریح الهی است، قطعاً با حقوق طبیعی برخاسته از نظام تکوین، منافات ندارد.

در عین حال حقوق طبیعی به معنای آنچه مطابق با طبیعت انسان است - گرچه تا حدی مورد پذیرش اسلام است؛ اما تشخیص اینکه چه چیزی جزء حقوق طبیعی است، روشن نیست؛ مثلاً فطرت انسان، عدالت را می‌پسندد، اما عدالت چیست؟ در بسیاری از موارد تشخیص مصداق «عدالت» مشکل است و عقل به تنهایی قادر به آن نیست.

ارسطو که از طرفداران حقوق طبیعی است، می‌گوید: طبیعت به ما نشان می‌دهد که برخی از انسان‌ها، برای بردگی و گروهی برای زندگی اجتماعی آفریده شده‌اند. او بردگی را از لوازم حقوق طبیعی می‌داند. هیتلر نیز که از طرفداران حقوق طبیعی است - چون نژاد خود را برتر و قانون طبیعت را حکم‌رانی نژاد برتر می‌دانست - سلطه بر جهان را حق طبیعی خود می‌انگاشت.

از این رو اسلام، گرچه احکام خود را هماهنگ با نظام تکوین و مصالح و مفاسد واقعی می‌داند و عقل را نیز یکی از منابع احکام دین می‌شمارد؛ اما نیاز به دین در شناخت احکام حقوقی را انکار نمی‌کند؛ زیرا دایره‌ای از احکام - که به وسیله عقل مستقل از دین فهمیده می‌شود - بسیار اندک و کلی است.^۱

● پرسش ۷۴. آیا ولایت‌فقیه موجب تضييع حقوق مردم نمی‌شود؟

برخی گفته‌اند حقوق طبیعی انسان، در اسلام - با تشریح ولایت از بالا - به رسمیت شناخته نشده است. پس اشکال در این است که اسلام بعضی از حقوق انسان‌ها را نادیده گرفته است.

قبل از پاسخ ذکر مقدمه‌ای لازم است:

همان‌گونه که «در نظام تکوین هیچ تناقضی وجود ندارد» (ملک، آیه ۳)، نظام تشریح الهی نیز تناقضی ندارد و نظام تکوین و تشریح همگون‌اند؛ یعنی: اولاً، در نظام تکوین به هر موجودی هر آنچه شایسته او بوده، داده شده و نیازهای همه موجودات برآورده شده است.

ثانیاً، در نظام تشریح الهی هرگز دو قانون یافت نمی‌شود که با یکدیگر تناقض داشته باشد.

ثالثاً، نظام تشریح به گونه‌ای است که قوانین آن برآورنده همه نیازهایی است که در نظام تکوین وجود دارد، نه خواسته‌ای در نظام تکوین وجود دارد که در تشریح، بدون پاسخ مانده باشد و نه قانونی در نظام تشریح وجود دارد که با نظام تکوین ناسازگار باشد.

دلیل همه این امور علم، حکمت و قدرت خداوند است. خداوند متعال هم خالق نظام تکوین است و هم شارع قانون، و چون این دو به دست یک موجود عالم، حکیم و قادر صورت گرفته، همگون و سازگاراند.

احتمال تضييع حقوق طبیعی

از این رو اگر مقصود از حقوق انسان، حقوقی باشد که انسان بر اساس مقتضیات طبیعت خود در نظام تکوین دارد؛ این حقوق قطعاً در نظام تشریح الهی

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: دانش‌پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، ص ۴۷-۵۶.

- حتی ولی‌فقیه - ملزم به تبعیت و اجرای آن قوانین هستند. از طرف دیگر در همه نظام‌های جمهوری و مبتنی بر تفکیک قوا، یک شخص یا نهادی، قدرت فراقوه‌ای دارد و به عنوان رئیس حکومت در شئون مختلف جامعه، حق نظردهی و اعمال نظر دارد تا آنجا که چه بسا به انحلال مجلس و... می‌انجامد. مراجعه به حدود اختیارات رؤسای حکومت در دیگر نظام‌های سیاسی دموکراتیک، جمهوری و نمایندگی، نشان می‌دهد اختیارات ولی‌فقیه در این زمینه کمتر از آنها است.

● پرسش ۷۷. آیا ولایت‌فقیه با آزادی بیان و عقیده مخالف است؟

در اسلام نه تنها «بیان» آزاد است؛ بلکه گاهی بر «عالم» و «دانا»، بیان کردن واجب است. از مصادیق والای آزادی «بیان»، امر به معروف و نهی از منکر است. امر به مشورت و ترغیب به آن، یکی دیگر از احکام ملازم آزادی بیان و اظهار رأی و نظر افراد جامعه است. آنچه در روایات به طور خاص، آزادی بیان را یکی از وظایف مردم در قبال حاکم مطرح کرده، انگاره «النصیحة لائمة المسلمین» است. امیر مؤمنان، در این باره می‌فرماید: «و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعة و النصیحة فی المشهد و المغیب»؛^۱ «حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید و در آشکار و نهان، خیرخواهی را از دست ندهید».

وجود آزادی بیان در جامعه، برای خیرخواهی از حاکم و مصادیق آن (مانند انتقاد صحیح و سازنده همراه با شرایط آن) لازم و باسته است. مواردی نظیر امر به

● پرسش ۷۵. آیا رهبر مجاز است به رئیس جمهور منتخب مردم حکم تنفیذ ندهد، یا این مسئله فقط جنبه تشریفاتی دارد؟

تنفیذ حکم رئیس جمهور به وسیله ولی‌فقیه، از اختیارات او در قانون اساسی است و به هیچ وجه جنبه تشریفاتی و صوری ندارد؛ یعنی، به لحاظ قانون، تا زمانی که ولی‌فقیه حکم او را تنفیذ نکند، شخص منتخب، ریاستی بر قوه مجریه ندارد.

تعبیر «تنفیذ» و نیز آنچه رهبر فقید انقلاب در تنفیذ ریاست جمهوری فرمودند (این تنفیذ تا زمانی است که عمل بر طبق موازین اسلام باشد)، نشان می‌دهد که امضای ولی‌فقیه به نتیجه انتخابات مشروعیت می‌بخشد و ثانیاً نقش کنترل‌کننده تا پایان دوران ریاست جمهوری دارد و در صورت انحراف رئیس جمهور از اصل تعیین شده، او را فاقد اعتبار و مشروعیت می‌کند.

● پرسش ۷۶. جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم - با توجه به اینکه رأی ولی‌فقیه در تمام شئون جامعه جاری است - چگونه است؟

با توجه به ماهیت نظام؛ یعنی، اسلامی بودن آن و اینکه مردم مسلمان و کالتشان به نمایندگان، به معنای توکیل در وضع قوانین بر اساس اسلام و قانون اساسی است؛ آنچه را که وضع می‌کنند آن‌گاه مشروعیت می‌یابد و قابل اجرا است که اسلامیت و هماهنگی آن با قانون اساسی و نیز با مصالح عالی جامعه اسلامی، سازگار باشد. تشخیص این امور سازوکارها و نهادهای خاص خود را می‌طلبد.

بررسی عنصر اول و دوم را کارشناسان حقوقی و فقهی شورای نگهبان و عنصر سوم را ولی‌فقیه بر عهده دارند. پس از احراز این سه عنصر، همگان

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴.

«آزادی آگاهی از افکار و عقاید از گران‌بهاترین حقوق بشر است. بنابراین هر یک از افراد کشور، می‌توانند آزادانه هر چه می‌خواهند بگویند، بنویسند و به چاپ برسانند؛ مگر مواردی که قانون معین کرده باشد. در آن صورت تجاوز از آزادی مزبور، مستلزم مسئولیت خواهد بود».^۱

آزادی بی‌حد و حصر و بدون کنترل، آسیب‌ها و تباهی‌های گوناگونی را متوجه جامعه می‌کند؛ مانند:

۱. تحریک و تهییج عموم به اعمال و افعال و یا خودداری‌هایی که مضر به حال جامعه و دولت است (نظیر آنارشیزم)؛
۲. هتاک و فحاشی به مقامات مذهبی، ملی و سیاسی و افراد مردم؛
۳. افشاگری و انتشار اسرار خصوصی افراد و مقامات و نیز اسرار نظامی و سیاسی کشور؛

۴. انتشار و القای اخبار نادرست و شایعه‌پراکنی و ایجاد اختلال در امنیت فکری جامعه.^۲ بنابراین هیچ منطقی، آزادی لجام‌گسیخته و بدون حد و مرز را در هیچ عرصه‌ای - از جمله در عرصه «بیان» و امثال آن - تأیید نمی‌کند؛ لیکن آنچه مهم است، اصول و ارزش‌هایی است که می‌تواند دایره آزادی‌ها را محدود کند و در این عرصه، بین اندیشه اسلامی و تفکر لیبرالی تفاوت بسیار هست.

در دیدگاه دینی، گرچه آزادی بیان جایگاه مهمی دارد؛ اما با توجه به احکامی - چون حرمت غیبت، تهمت و دروغ - این نکته روشن می‌شود که آزادی مطلق در گفتن وجود ندارد؛ بلکه گفتار باید صادق باشد و موجبات اذیت و آزار دیگران و تضییع حقوق عمومی را فراهم نسازد. از دیدگاه اسلام آزادی بیان، مقید به مصالح

جدال احسن ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱ و امر و ترغیب به گزینش بهترین کلام ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۲ و مواردی که از مخالفان درخواست برهان شده ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، همه با بیانی روشن، به لزوم آزادی بیان در جامعه اسلامی نظر دارد. بنابراین در اندیشه اسلامی، در اصل ضرورت «آزادی بیان» و ثمراتی که بر آن مترتب است و ضررهای ناشی از منع آن، هیچ تردیدی نیست. اما پرسش اساسی آن است که آیا برای این «آزادی» حد و مرزی هست یا نه؟ آیا هر کس هر چه بخواهد، می‌تواند بگوید و هر نظر و اندیشه یا هنر، رمان و... را می‌تواند آزادانه پخش کند؟

گفتنی است در هیچ نظامی، آزادی بیان به صورت مطلق و بدون حد و مرز وجود ندارد؛ بلکه آزادی، محدود بوده و در چارچوب ارزش‌های پذیرفته شده در هر جامعه قرار دارد. این چارچوب‌ها از هر نظام و جامعه‌ای تا نظام و جامعه دیگر، متفاوت و هماهنگ بر جهان‌بینی و نظام فکری آن است.

«موریس دوورژه» درباره چارچوب «آزادی» در دموکراسی می‌نویسد: «آیا با اعطای آزادی به دشمنان آزادی، به آنها اجازه داده نمی‌شود که آزادی را در هم بکوبند؟... دموکراسی به مخالفان خود اجازه بیان عقایدشان را می‌دهد؛ ولی تا وقتی که این کار را در چارچوب روش‌های دموکراتیک انجام دهند».^۳

در متن اعلامیه «حقوق بشر فرانسه»، آزادی مقید به حدود قانونی شده است:

۱. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است، مجادله کن».

۲. زمر (۳۹)، آیه ۱۷ و ۱۸: «پس بشارت ده به آن بندگان که: به سخن من گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند»

۳. جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۳۴۳.

۱. ماده یازده قانون مزبور؛ حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ج ۷، ص ۳۰.

۲. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۴۵۵.

کسی را مجبور به پذیرفتن مکتب خود نمی‌کند؛ بلکه اصول پایه آن را با دلایل روشن عقلی و نقلی (قرآن و حدیث)، مشخص و سپس همگان را به پذیرش عقیده اسلامی دعوت می‌کند.

از دیدگاه اسلام، عقیده مطلق، آزاد نیست؛ بلکه حد و مرز دادن به آزادی عقیده - با توجه به موارد زیر - امری ضروری و بایسته است.

یکم. عقیده‌ای که انسان انتخاب می‌کند، همیشه بر مبنای تفکر و اندیشه نیست؛ بلکه اغلب این عقاید، بر اساس تقلید و بررسی کورکورانه از نیاکان و پدر و مادر و یا از محیط است. گاهی نیز بر اساس احساسات، عقیده‌ای شکل می‌گیرد و از آنجایی که دلبستگی‌ها، موجب تعصب، جمود، خمود و سکون می‌شود، بشر نمی‌تواند در عقیده به طور مطلق آزاد باشد.

دوم. عقیده گاهی مانع تفکر و آزادی اندیشه می‌شود؛ زیرا وقتی به امری دلبسته شد، چشم و گوش بصیرت، کور و کر می‌گردد.^۱

⇒ انسان واحد کانونی از گرایش‌ها و خواسته‌ها است و با تکیه بر «عقل تجربی» - که تنها منبع فهم و شناخت فرض می‌شود - قادر به شناخت و تشخیص راه تأمین گرایش‌ها، تمایلات و ارزش‌های خویش است و در این روند نیازمند هدایت دیگران نیست. بنابراین تنها حقیقت (truth) فرد و خواست و تشخیص او است که مبنای شناخت، عقاید، اخلاق، حقوق و سیاست و ... است. هیچ ملاک و معیار بیرونی نداریم که بگوید: این بهتر است یا آن. هر کس مستقلاً گرایش‌هایی دارد و از عقل کافی برای رسیدن به خواسته‌هایش برخوردار است و دیگر نهادها باید از قضاوت درباره‌ی این امور پرهیز کنند. در چنین دیدگاهی که در بستر «امانیسم» (انسان محوری) شکل گرفته همجنس‌بازی همان اندازه مورد احترام است که خداپرستی! این انگاره دارای اشکالات بنیادین متعددی است و هرگز در اسلام جایگاهی ندارد.

برای اطلاع بیشتر ر. ک:

الف. زرشناس، شهریار، اشاراتی درباره‌ی لیبرالیسم.

ب. مجله اندیشه حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰، ویژه آزادی.

پ. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، ص ۹۶.

ت. حسینی، سیدابراهیم، اصل منع توسل به زور، ص ۳۰۰-۳۱۰.

۱. ر. ک: شهید مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۸ و ص ۹۷-۹۸.

شخصی و جامعه اسلامی و مصالح عالی دینی است. از این رو در مواردی که فساد در کار است، یا انحراف عقیدتی و اخلاقی و ... پدید می‌آید، آزادی محدود می‌شود. از منظر امام راحل، مهم‌ترین قیود آزادی بیان عبارت است از:

۱. آزادی تا مرز فساد (یعنی آنجا که از آزادی فساد خیزد، دایره آن محدود به حدی است که سلامت معنوی جامعه حفظ شود)؛

۲. آزادی در چارچوب اسلام و قوانین کشوری؛

۳. آزادی تا مرز اضرار به مردم؛

۴. آزادی تا مرز توطئه بر ضد نظام اسلامی.^۱

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انواع آزادی‌ها به رسمیت شناخته شده است و دولت نیز موظف به تهیه و تدارک تمامی زمینه‌های لازم برای تحقق این نعمت الهی است؛ مشروط بر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشد: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؛ مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد...»^۲.

آزادی عقیده از دیدگاه اسلام

از آنجایی که اسلام صاحب مکتب و جهان‌بینی ویژه‌ای است، هرگز آزادی عقیده به شکل مطرح در غرب را نمی‌پذیرد؛ یعنی، نمی‌گوید: هر کس مادامی که زیانی به دیگران نرساند، آزاد است هر عقیده‌ای داشته باشد.^۳ در عین حال

۱. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۳۲؛ ج ۲۲، ص ۲۸۳؛ ج ۶، ص ۲۷۰؛ ج ۲۲، ص ۱۶۹.

۲. اصل ۲۴ قانون اساسی.

۳. آزادی عقیده در غرب، بر مبنای متعددی استوار است که یکی از آنها، فردگرایی (Individualism) است. فردگرایی برای جامعه غرب - علاوه بر نقش متافیزیکی و هستی‌شناختی - نقش اخلاقی و ارزشی نیز دارد؛ یعنی، به مثابه مبنایی فلسفی برای اخلاق، سیاست، حقوق، فرهنگ و اقتصاد قرار می‌گیرد. از منظر این ایدئولوژی، انسان‌ها به صورت اتم‌های مستقل و خود بنیاد فرض می‌گردند. هر

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱؛ «در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است».

۳. ادیان آسمانی، هر چند با آمدن اسلام منسوخ شده‌اند؛ اما پیروان آنها حق دارند به عنوان یک اقلیت مذهبی - طبق شرایط اهل ذمه که در کتاب‌های فقهی آمده است - در کشور اسلامی زندگی کنند و با رعایت شرایط زیر تحت حمایت حکومت و قوانین اسلامی باشند:

- عدم قیام مسلحانه علیه مسلمین و همکاری با دشمنان کشور اسلامی،

- عدم تظاهر به منکرات اسلامی،

- محترم شمردن احکام دادگاه‌های اسلامی،

- عدم ایذا نسبت به مسلمانان و خودداری از فحشا، سرقت اموال و جاسوسی.^۲
در صورتی که اقلیت‌های مذهبی، شرایط حکومت اسلامی را رعایت کنند، نمی‌توان آنان را به ترک عقیده و یا حتی ترک مراسم مذهبی خویش، مجبور ساخت.

امام علی در نامه معروفش به مالک اشتر می‌فرماید:

«و اشعر قلبک الرحمة للرعية و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تكونن سبعا ضارياً تغتمن اكلهم، فانهم صنفان؛ اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق»^۳.

۵. اسلام به همگان اجازه تحقیق مذهبی می‌دهد تا آنجا که هرگاه فرد مشرک و بت پرستی، برای تحقیق به رهبر حکومت اسلامی پناه آورد، باید از او حمایت کند و در پایان او را تحت حفاظت، به وطنش برساند:

سوم. عقاید غلط، باعث اسارت انسان‌ها و خروج از مسیر انسانیت می‌شود و باید این زنجیرها را از دست و پای او باز کرد؛ مانند طبیعی که آزادی انسان‌هایی را که از خارش بدن لذت می‌برند، می‌گیرد و به طبابت آنان می‌پردازد.^۱

چهارم. از آن جهت که لازمه محترم شمردن بشر، هدایت نمودن او در راه ترقی و تکامل است، باید جلوی هر عقیده‌ای که انسان را از تکامل باز می‌دارد، گرفته شود.^۲

بنابراین جواز آزادی، در مورد عقایدی است که مبنای آن تفکر و اندیشه باشد. در واقع آزادی چنین عقیده‌ای به آزادی فکر مستند است.

علاوه بر مطالب یاد شده، مهم‌ترین نکاتی را که در مورد آزادی عقیده از متون اسلامی حاصل می‌شود، می‌توان به صورت مختصر در انگاره‌های ذیل بیان کرد:

۱. اسلام هرگز اجازه تفتیش عقاید را نمی‌دهد و کسی را از این نظر، تحت فشار نمی‌گذارد. اگر کسی اظهار قبول اسلام کرد، این اظهار را محترم می‌شمارد و بدبینی و سوء ظن را در این زمینه مجاز نمی‌داند:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾^۳؛ «به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند، مگویید: تو مؤمن نیستی».

۲. در نظر اسلام، اصولاً عقیده دینی، چیزی نیست که با اجبار و اکراه درست شود؛ بلکه باید از دیدگاهی منطقی و دلایل مستحکم سرچشمه گیرد:

۱. همان، آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۲۲۸ - ۲۲۵.

۲. پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۰۰.

۳. نساء (۴)، آیه ۹۴.

۱. بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

۲. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۰۵.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود؛ سپس او را به مکان امنش برسان؛ چرا که آنان قومی نادانند».

آنچه گذشت اصول اندیشه اسلامی در باب آزادی بیان و عقیده و اندیشه است و ولایت‌فقیه نیز ضمانت اجرایی این اصول است. بنابراین در چارچوب تعریف شده در اسلام ولایت‌فقیه هیچ تضادی با آزادی‌های یاد شده ندارد.^۲

مجلس شورای اسلامی

● پرسش ۷۸. چرا تشکیلاتی مانند مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، خبرگان و ...

در زمان پیامبر و امامان معصوم نبود؟

بررسی فلسفه وجودی و علت تشکیل هر کدام از تشکیلات یاد شده بررسی گسترده‌ای می‌طلبد. لیکن به طور کلی وجود این قبیل تشکیلات بر اساس ضرورت‌ها و شرایط زمانی بوده و برای اداره جامعه کنونی لازم است و هیچ‌گونه منافاتی با آموزه‌های اسلامی، حکم عقل، سیره حکومتی پیشوایان اسلامی و حوزه اختیارات ولی فقیه ندارد. توضیح آن که:

یکم. از متون و منابع معتبر دینی در باب دولت و حکومت برمی‌آید که اسلام بر شکل خاصی از ساختار نظام سیاسی، با جزئیات مشخص اصرار ندارد؛ بلکه اسلام فراتر از معرفی شکل خاصی از حکومت و متناسب با احکام ثابت و تغییرناپذیر خود، چارچوب کلی و کلانی را معرفی کرده است این چارچوب در درون خود، تغییرات، و اشکال متعدّد و گوناگونی را برمی‌تابد. اسلام نه به طور کلی مردم را به حال خود رها کرده که هر چه خواستند، انجام دهند و نه شکل تنگ و محدودی را برای حکومت معرفی می‌کند که فقط در شرایط زمانی و مکانی محدودی، قابل اجرا باشد. چارچوب کلانی که اسلام ارائه می‌دهد،

۱. توبه (۹)، آیه ۶.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

- الف. قاضی‌زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی .
- ب. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی.
- پ. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- ت. خسروپناه، عبدالحسین، جامعه مدنی و حاکمیت دینی.

از دامنه و خطوط وسیعی برخوردار است که اشکال صحیح و عقلایی حکومت در آن می‌گنجد.

اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام عبارت است از:^۱

۱. ضرورت مشروعیت الهی مجریان،

۲. ضرورت اسلامیت قوانین،

۳. توجه به جایگاه مهم مردم به عنوان مبدأ شکل‌گیری و کارآمدی همه نهادها،

۴. امکان خطای مجریان و ضرورت نظارت بر آنان.

دوم. تشکیل حکومت در هر جامعه‌ای، مستلزم وجود ساختارها و نهادهایی جهت اداره هر چه کارآمدتر آن است. این ساختارها و نهادها براساس سطح گستردگی آن جامعه و نیز مقتضیات زمان و مکان، متفاوت است.

در جوامع ساده و ابتدایی گذشته، اداره جامعه با وجود چند نهاد اندک و انگشت شمار میسر بود؛ ولی در جوامع پیچیده کنونی - به علت دگرگونی‌ها و تحولات اساسی که در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، ارتباطاتی و بین‌المللی و... روی داده است - نهادها و ساختارهای متعدد و متناسب با شرایط این زمان را می‌طلبد.

این که تشکیلات نهادهایی مانند مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و قوه مجریه متناسب با زمان کنونی است. در آن زمان نیز تشکیلات حکومتی متناسب با آن دوران و جوامع وجود داشته است و پیامبر گرامی اسلام نیز از ابتدای تشکیل حکومت اسلامی، اقدام به ایجاد و تأسیس آنها نمود.

اهم اقدامات پیامبر اکرم در این زمینه عبارت است از:

۱. تشکیل کادر سیاسی و شورای اداری مدینه: پیامبر اسلام در پایان پیمان عقبه دوم، یک گروه دوازده نفری از نمایندگان خود را در رأس قبایل به عنوان «نقبا» (جمع نقیب) انتخاب کرد و هر یک را برای اداره و کفالت قبیله خود قرار داد.^۱ به موازات آن، شهر مدینه به چندین ناحیه یا بخش تقسیم شد؛ به صورتی که جمعیت هر قبیله در یک محل با یکدیگر و به دور از دیگران زندگی می‌کردند. در هر ناحیه یا بخش، یک رئیس (نقیب)، چندین نایب رئیس (عریف) و یک محل اجتماع (سقیفه) وجود داشت. پیامبر برای اداره کل «نقبا» رئیسی تعیین کردند که به او «نقیب‌النقباء» گفته می‌شد.^۲
- به این ترتیب شورای سیاسی دولت مدینه از ۴۹ نفر تشکیل می‌یافت. هر نقیب دارای سه عریف بود که بر امور مالی، اجتماعی و اطلاعاتی رسیدگی می‌کردند. شخص پیامبر در رأس قدرت قرار بود و تمامی مسائل اجتماعی، در نهایت با تصمیم‌گیری شخص ایشان حل می‌شد.
۲. سیاست پیامبر در اداره امور جامعه، مبتنی بر مشورت بود.
۳. پیامبر جهت تنظیم روابط اجتماعی مسلمانان و مشخص کردن مسؤولیت هر یک از گروه‌ها و فرقه‌های گوناگونی که در شهر زندگی می‌کردند، دست به تنظیم یک اساسنامه یا قانون اساسی زدند.^۳
۴. تنظیم ساختار منظم اقتصادی برای جمع‌آوری مالیات، زکات و....
۵. تنظیم ساختار قضایی و تعیین قضات و اعزام آنان به شهرهای مختلف.
۶. نصب فرمانداران و صدور ابلاغ بخشنامه‌های حکومتی و....

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۸۶

۲. محمد حمیدالله، اولین قانون اساسی مکتوب در جهان، ص ۶۹.

۳. ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۹۳.

۱. مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام، ص ۱۴۹.

چهارم. قاعده اولیه آن است که نظام اسلامی در جهت تأسیس تشکیلات مطابق با نیازهای جامعه، همّت گذارد و این تشکیلات نیز در راستای اصول حاکم بر ساختار نظام سیاسی اسلام و تحت فرمان رهبر نظام اسلامی، نقش ایفا کند. حال اگر برخی از عناصر تشکیل دهنده این تشکیلات، بر اثر تعصبات حزبی یا تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمنان، در مقابل اوامر رهبری موضع‌گیری کنند؛ اینجا اصل وجود این تشکیلات مورد انتقاد نیست. چون بر اساس قوانین عقلی و شرعی است؛ بلکه باید به فکر اصلاح کارکرد آن تشکیلات بود و زمینه‌های پویایی و بالندگی آن را بررسی کرد.^۱

● پرسش ۷۹. با توجه به اینکه در نظام اسلامی تنها قانون خدا معیار عمل است، دیگر چه حاجتی به مجلس قانون‌گذاری وجود دارد و جایگاه، نقش مجلس و حدود تأثیرگذاری آن چیست؟

نظام اسلامی در عین آنکه الهی است، مردمی نیز می‌باشد. مهندسی نظام اجتماعی و سیاسی اسلام، نه مانند نظام‌های استبدادی و دیکتاتورانه است که جایگاهی برای مردم و مشارکت آنان در امور باقی نگذارد و نه مانند دموکراسی‌های سکولار و دین‌گریز است که هواهای نفسانی و خواست‌های نفس آدمیان، جای را بر خدا تنگ کند و خود بنیاد همه هنجارها، برنامه‌ریزی‌ها و

۱. جهت اطلاع بیشتر ر.ک:

الف. امام خمینی، حکومت اسلامی.

ب. معرفت، محمد هادی، ولایت‌فقیه.

پ. سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی،

ت. موق، محمدرضا، جایگاه مجلس شورای اسلامی در ساختار قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ایران.

حکومت امام علی نیز متشکل از نهادها و ساختارهای سیاسی متناسب با نیاز آن زمان بود.^۱

سوم. نکاتی چند هم در نهادها و تشکیلات ساده دوران پیامبر اکرم و علی و هم در تشکیلات گسترده نظام جمهوری اسلامی ایران، قابل توجه و اهمیت است؛ از جمله:

۱. هر دو دسته از این تشکیلات با اصول حاکم بر نظام سیاسی اسلام انطباق دارد.
 ۲. این تشکیلات در راستای کمک به حاکم اسلامی در اداره هر چه صحیح‌تر و کارآمدتر جامعه است؛ نه تشکیلاتی موازی یا متعارض با نهاد رهبری جامعه اسلامی. از این رو هم تصمیماتی که در شورای سیاسی صدر اسلام در مسائل اجتماعی گرفته می‌شود و هم تصمیماتی که از سوی مجلس شورای اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت و ... در نظام اسلامی ایران به تصویب می‌رسد، با تأیید ولی امر - که در آن زمان پیامبر اکرم بود و در این زمان ولی فقیه است - مشروعیت می‌یابد. بنابر این وجود تشکیلاتی با این خصوصیات، به هیچ وجه منافی با ولایت مطلقه فقیه و حوزه اختیارات او نیست.

۳. وجود تشکیلات حکومتی - که بر اساس نیازهای زمان متغیر است - مخالف و ناسازگار با عقل نیست؛ بلکه کاملاً مطابق با عقل است. عقل یکی از منابع دین مبین اسلام است و همو حکم می‌کند که در جامعه کنونی - با توجه به پیچیدگی و گسترگی مسائل - نمی‌شود به روش‌ها و شیوه‌های مرسوم اداره جامعه در گذشته اکتفا کرد؛ بلکه تشکیلات منظم‌تر و گسترده‌تری متناسب با جامعه کنونی لازم است.

۱. ر.ک: سبحانی، جعفر، فروغ ولایت؛ مشایخی فریدونی، نظارت سیاسی در نهج‌البلاغه؛ شهید مطهری، جاذبه و دافعه امام علی؛ جرج جرداق، علی صدای عدالت انسانی.

برخی از آیات قرآن در این باب عبارت است از:

۱. ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۱؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار [ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».
۲. ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۲؛ «و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] داده و نماز برپا داشته و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم، انفاق می‌کنند».

دو. شورا در روایات

روایات بسیاری در رابطه با شورا وجود دارد. آیه‌الله استادی ۲۰۰ روایت را در این باب گردآورده^۳ و بر آن است که با پژوهش بیشتر چه بسا روایات افزون‌تری فراگرد آید. اکنون به جهت اختصار تنها به ذکر یک روایت از امام علی بسنده می‌شود.

این روایت برای شناخت جایگاه بلند شورا در نگرش اسلامی کافی است. آن حضرت می‌فرماید: «الاستشارة عين الهداية و قد خاطر من استغنى برأيه»^۴؛

۱. آل‌عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۲. شوری (۴۲)، آیه ۳۸.

۳. ر. ک: استادی، رضا، شورا در قرآن و حدیث.

۴. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۱ و ۵۴.

قوانین باشد. این بدان معنا نیست که نظام اسلامی سرشتی دوگانه و دوآلیستی^۱ دارد. مردم در نظام اسلامی در عرض خدا قرار نمی‌گیرند. در چنین نظامی منشأ حاکمیت خداوند است؛ خدایی که خالق، مالک، رب و پرورش دهنده انسان‌ها و دوستدار و خیرخواه مردم است. او به اراده حکیمانه خود، مردم را به مشارکت طلبیده و از آنان خواسته است که در چارچوب اصول، قوانین و هنجارهای الهی، سرنوشت خویش را در دست گیرند و در پدیدآوری نظام اسلامی و حفظ و صیانت از آن بکوشند. بنابراین مشارکت مردم - آن هم مردمی مؤمن، دین‌باور و دین‌خواه - چیزی است که خداوند اراده نموده و زمینه‌های آن را فراهم کرده است. آموزه‌های دینی، نمایشگر جایگاه بلند شورا در نظام اسلامی است تا به این وسیله، مجالی فراخ برای مشارکت مردم و تضارب آرا و در نهایت رشد و بالندگی جامعه اسلامی فراهم آید.

یک. شورا در قرآن

قرآن مجید در مواردی چند، مسئله شورا، رایزنی و تضارب آرا را مطرح کرده است. مواردی که قرآن در آن بر مشورت تأکید نموده، از جزئی‌ترین مسائل خانوادگی (چون از شیر برگرفتن کودک)^۲ تا مسائل کلان اجتماعی را شامل می‌شود. از طرف دیگر خداوند در قرآن مجید، پیامبر خود را نیز امر به مشورت و نظرخواهی از مؤمنان می‌کند و به این وسیله برای احیای نهاد مشورت در جامعه اسلامی، فرهنگ‌سازی می‌نماید.

اهتمام به مشورت از ویژگی‌های مؤمنان و وجه بارز جامعه اسلامی است.

1. Daulistic.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۳۳.

«مشورت جویی عین هدایت است و آن که به رأی خویش بسنده کند، به خطر افتاده است».

سه. شورا در سیره معصومان

۱. سیره و روش حکومتی پیامبر نشانگر پای‌بندی به اصل مشورت و رایزنی در امور است. امیرالمؤمنین در این باره می‌فرماید: «ان رسول الله کان یستشير اصحابه ثم یعزم علی ما یرید الله^۱؛ «پیامبر همواره یاران خود را به رایزنی می‌طلبید [و چون آنان رأی خود را باز می‌گفتند] بر اساس آنچه خداوند می‌خواست، عمل می‌کرد». نمونه‌هایی از این مسئله را می‌توان در جنگ بدر، خندق، احد و تنظیم عهدنامه‌ها یافت.

۲. امام علی همواره مردم را به رایزنی دعوت و برای فعال نمودن جامعه و نظردهی آنان، فضا سازی کرده است. آن حضرت خطاب به مردم فرمود: «... فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست فی نفسی بفوق ان أخطئ و لا امن ذلک من فعلی الا ان یکفی الله نفسی ما هو املک به منی...»^۲.

چهار. فواید شورا

۱. استفاده از دانسته‌ها و آرای دیگران؛ امام علی در این باره می‌فرمود: «من شاور الرجال شارکها فی عقولها»؛ «کسی که با دیگران مشورت کند، در خردمندی و دانایی آنان سهیم گشته است»^۳.

۲. شخصیت دادن به دیگران و احترام گذاشتن به آنها؛

۳. بازشناسی کاردانان و متخصصان از دیگران؛

۴. بازشناسی انگیزه‌ها؛ امام علی در این باره می‌فرماید:

«با دشمنان خود رایزنی کن تا از رأی آنان میزان دشمنی و تصمیمات آنها را بازشناسی»^۱.

۵. راهی برای افکار سنجی جامعه و به کار بستن اقدامات لازم و تصمیم‌گیری‌های متناسب با آن؛

۶. کاستن از انتقادات در صورت تلخ کامی و شکست در برنامه‌ها؛ امیرمؤمنان فرمود:

«کسی که به رایزنی پردازد در صورت موفقیت، تحسین دیگران را از دست نمی‌دهد و اگر شکست بخورد نکوهش نمی‌شود»^۲.

۷. پرورش عقول جامعه و به کاراندازی نیروی فکر و اندیشه؛

۸. نزول رحمت و عنایت الهی چنان که؛ در روایت از پیامبر اکرم آمده است: «یدالله مع الجماعة»^۳؛

۹. شناخت آسیب‌ها و روش‌های آفت‌زا؛ امیرمؤمنان می‌فرماید:

«هر کس آرای گوناگون را دریافت کند، لغزشگاه‌ها را باز خواهد شناخت»^۴.

پنج. گستره مشورت

مشورت و رایزنی در هر جامعه و نظامی، شرایط، جایگاه و گستره خاص خود را دارد. اسلام نیز بر اساس مبانی الهی و حکمت‌های و فلسفه خاص خود، گستره

۱. «استشر اعدائک تعرف من رأیهم مقدار عداوتهم و مواقع مقاصدهم...» (غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۲۳۳).

۲. «من استشار لم یعدم عن الصواب مادحاً و عندالخطأ عاذراً»، (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۴).

۳. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۷۵۸.

۴. «من استقبل وجوهن الآراء عرف مواقع الأخطاء».

۱. البرقی، المحاسن، ص ۶۰۱.

۲. نهج‌البلاغه، خ ۲۱۶.

۳. نهج‌البلاغه، قصار، ۱۶۱.

۲-۲. روش‌شناسی و کشف راه‌های بهینه در جهت اجرای احکام الهی و کاربردی کردن آنها؛

۲-۳. مشورت در جهت کشف و استنباط احکام غیر بین‌الهی، با به‌کارگیری روش و منطق فهم و استنباط؛

۲-۴. رایزنی در جهت تشخیص موضوعات احکام ثانویه و مصلحت‌آمیز؛

۲-۵. تصمیم‌گیری در تدوین خط مشی اجرایی معین در جهت چگونگی انجام دادن وظایف حکومت و گزینش یکی از راه‌های بدیل در حوزه مباحات و مواردی که خالی از حکم الزامی معین شرعی است.

نتیجه

«شورا» یکی از ارکان اساسی نظام اسلامی است. از این رو مجلس شورای اسلامی، نقش مهمی در جهت شناختن نیازهای جامعه، کشف قوانین الهی در رابطه با آن نیازها، عملیاتی کردن هنجارهای دینی از طریق شیوه‌های بهینه و روزآمد، کشف موضوعات و مصادیق ضرورت و احکام ثانوی شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و قانون‌گذاری در عرصه مباحات دارد.

البته همه این امور باید در چارچوب موازین شرعی و هماهنگی با اهداف و اصول نظام اسلامی باشد. از این رو اصل ۴ قانون اساسی اشعار می‌دارد:

«کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق و عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

معینی را در این باب مشخص کرده است. برای آشنایی بیشتر در این باره، باید حدود سلبی و ایجابی مسئله را کاوید. بررسی تفصیلی این مسئله از حوصله این مختصر خارج است؛ لیکن به اختصار چند وجه سلبی و ایجابی را بیان می‌کنیم:

۱. بعد سلبی

جهت سلبی آنجا است که مشورت بردار نیست و حکم تعیین شده، دارای اعتبار نهایی، لازم‌الاجرا و تخلف‌ناپذیر است. این موارد عبارت است از:

۱-۱. آنجا که حکمی الزامی، روشن، ثابت و تغییرناپذیری وجود دارد. در چنین مواردی حکم الهی لازم‌الاجرا است و هیچ کس حق تغییر آن را ندارد. بنابراین بایستن و نبایستن اجرای چنین مواردی، از دایره رایزنی و مشورت خارج است. پس دقیقاً آن‌گونه که خداوند حکم نموده، باید اقدام کرد و هر اقدامی برخلاف آن - بر اساس نظر فردی یا جمعی - مساوی با کفر^۱، ظلم^۲ و فسق^۳ است.

۱-۲. دستورات و احکام الزامی صادره از پیامبر و امام یا ولی فقیه در حوزه عناوین ثانوی و احکام تغییرپذیر.^۴ البته این مسئله پس از مرحله صدور حکم است؛ ولی پیش از آن مشاوره و رایزنی مطلوب است.

۲. بعد ایجابی

جهت ایجابی موارد مشورت‌پذیر است. پاره‌ای از این موارد عبارت است از:

۲-۱. موضوع‌شناسی و تطبیق احکام اولی الهی بر موضوعات خارجی؛

۱. «و من لم یحکم به انزل الله فاولئك هم الکافرون»، (مانده (۵)، آیه ۴۴).

۲. «و من لم یحکم به انزل الله فاولئك هم الظالمون»، همان، آیه ۴۵.

۳. «و من لم یحکم به انزل الله فاولئك هم الفاسقون»، همان، (۴۷).

۴. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: علامه طباطبایی، ولایت و زعامت (مقاله)؛ در کتاب: بررسی‌های اسلامی، ص ۱۸۰.

● پرسش ۸۰. از نصوص دینی و سیره برمی آید که کارکرد شورا صرفاً ارائه نقش مشورتی به رهبر و یا کارگزاران حکومت است و خود نمی تواند نهادی تصمیم گیرنده باشد و مصوبات آن نقش الزامی و رسمی پیدا کند؛ بنابراین کارکرد آن با نهادهای شورایی مانند مجلس و یا شوراهای محلی و ... که امروزه در جهان معمول است، تفاوت دارد. از این رو نمی توان از طریق نصوص دینی وجود چنین نهادهایی را توجیه کرد؟

کارکرد نهاد شورا در اسلام، منحصر به ارائه نقش مشورتی نیست. در رابطه با این مطلب ادله متعددی وجود دارد. اکنون بدون ورود به مباحث فنی و تخصصی، به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. لسان برخی از آیات قرآن - مانند: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ - از این جهت اطلاق دارد و کارکرد شورا را منحصر به ارائه نقش مشورتی نمی سازد.

۲. در مواردی پیامبر اکرم دستور داده اند که رأی شورا، باید ملاک عمل قرار گیرد. روزی امیرمؤمنان از آن حضرت پرسید: «ای پیامبر! اگر مسئله ای پدید آمد که در رابطه با آن آیه ای از قرآن و یا سیره و سنتی از جانب شما وجود نداشته باشد. چه کنیم؟» حضرت فرمود: «آن را با مشورت مؤمنان انجام دهید». سپس آن حضرت اضافه فرمود: «مشورت را به امور خاص محدود نسازید»^۱، یعنی، اساساً در امور مختلف از مشورت مدد جویید و آن را ملاک عمل قرار دهید.

۱. «یا رسول الله اذ انزل بنا امر لیس فیه کتاب ولا سنة منک، ما نعمل به؟ فقال: «اجعلوه شوری بین المؤمنین ولا تقصرونه بامراصة» (تفسیر فرات ابن ابراهیم کوفی، ص ۶۱۵، محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۱۰۱).

در اصل ۷۲ نیز آمده است: «مجلس شورای اسلامی نمی تواند قوانینی وضع کند که با اصول مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد».

افزون بر این در نظام اسلامی اصل نظارت و کنترل حاکمان و رفتارهای سیاسی و اجتماعی آنان، از اهمیت والایی برخوردار است. مجلس شورای اسلامی در نظام جمهوری اسلامی ایران، رسالت بزرگی در این زمینه بر عهده دارد و ضمن آنکه وجود آن موجب تفکیک قدرت است؛ وظیفه و اختیارات نظارتی وسیع و فراگیری نسبت به همه امور کشور دارد.

اصل ۷۶ قانون اساسی می گوید: «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور دارد».

نظارت مجلس شورای اسلامی در مواردی با دخالت همراه است؛ مانند نظارت مجلس بر تشکیل دولت که بر اساس اصل ۸۷ قانون اساسی بدون دخالت و رأی اعتماد نمایندگان تحقق پذیر نیست.

همچنین مجلس از طریق تذکر، مورد سؤال قرار دادن رئیس جمهور و وزیران^۱، استیضاح^۲ و نیز تصویب بودجه، انتخاب دیوان محاسبات^۳، نظارت بر دعاوی^۴ و اطلاع از رسیدگی به اتهام مجریان بلند پایه نظام^۵، نقش مهمی را در کنترل و نظارت بر قدرت ایفا می کند.^۶

۱. ر.ک: اصول ۸۸ تا ۱۳۷ و ۱۲۲ قانون اساسی.

۲. ر.ک: اصل ۸۹ قانون اساسی.

۳. ر.ک: اصل ۵۴.

۴. ر.ک: اصل ۵۴.

۵. ر.ک: اصل ۱۴.

۶. ر.ک: اصول ۸۸ تا ۱۳۷ و ۱۲۲ قانون اساسی.

صلاحیت‌های لازم و سپس به سخنانی از حضرت امام خمینی در این باب اشاره خواهیم کرد:

یک. روایات

۱. ایمان: در تفسیر فرات کوفی آمده است: از پیامبر سؤال شد:

«ای رسول خدا! اگر حادثه‌ای برای ما رخ نمود که درباره آن آیه‌ای از قرآن یا سنتی از شما وجود نداشته باشد، چه کنیم؟

حضرتش فرمود: آن را در میان مؤمنان به مشورت گذارید...»^۱

۲. خردمندی: از پیامبر اکرم نقل شده است:

«با انسان خردمند رایزنی کنید و از رأی او سرمپیچید که پشیمان خواهید شد»^۲.

و «آن که با خردمندان به شور پردازد، به راه رشد و موفقیت راهنمایی خواهد شد»^۳.

۳. تخصص و دانایی: از پیامبر اکرم پرسیده شد:

«دوران‌دیشی چیست؟ فرمود: رایزنی با صاحب‌نظران و پیروی از آنان»^۴.

۴. خیرخواهی: پیامبر می‌فرماید: «رایزنی با خردمند خیرخواه رشد و میمنت و توفیقی از سوی خدا است...»^۵

۳. در موارد بسیاری، پیروی از رأی اکثریت مورد تأکید قرار گرفته و از مخالفت و سرپیچی با ارباب رأی و بصیرت نهی شده است. از جمله اینکه پیامبر اکرم فرمود: «دوران‌دیشی آن است که با صاحب‌نظران مشورت کنی و امرشان را فرمان بری، پس هرگاه خردمند خیرخواه چیزی گفت آن را بپذیر، و مباد که بر خلاف آن‌ها عمل کنی که در آن هلاک و نابودی است»^۱.

بنابراین نهاد شورا در نظام اسلامی، دارای کارکردهای متفاوت و اشکال گوناگونی است. برخی صرفاً ارائه‌دهنده نقش مشورتی است؛ بدون آنکه برای مشورت گیرنده الزام‌آور باشد و برخی دارای نقش الزام‌آور و مؤثر قطعی در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها است.

● پرسش ۸۱. نمایندگان مجلس چه ویژگی‌هایی را باید دارا باشند و شرایط یک نماینده مطلوب از نظر اسلام چیست؟

فلسفه وجودی مجلس شورای اسلامی تحقق عینی آیه ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾^۲ است. قوه مقننه تبلور اراده ملت است و در نظام جمهوری اسلامی عامل مهم رشد، استقلال و آزادی امت اسلامی و دارای اختیاراتی وسیع و گسترده است^۳. از این رو توجه به شرایط نمایندگانی که زیننده عینیت بخشیدن به پیام الهی و شایسته ملتی سرفراز و متناسب با جایگاه یادشده باشند، از اهمیت فراوانی برخوردار است. در این زمینه به پاره‌ای از روایات گران سنگ درباره

۱. «العزم، ان تستشیر ذالرأی و تطیع امره، و قال: اذا اشار عليك العاقل الناصح فاقبل، و اياك و الخلاف عليهم، فان فيه الهلاك» (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۵).

۲. شوری (۴۲)، آیه ۳۸.

۳. جهت آگاهی بیشتر ر. ک: آشنایی با مجلس شورای اسلامی، روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.

۱. «سئل عن النبي : يا رسول الله ارأيت اذا نزل بنا امر ليس فيه كتاب و سنه منك ما نعمل؟ فقال : اجعلوه شوری بین المؤمنین...»؛ (تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، ص ۶۱۵).

۲. «استرشدوا العاقل و لاتعصوه فتندموا»؛ (بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۵).

۳. «من شاور ذوی الالباب دَلَّ علی الرشاد» همان.

۴. «قیل لرسول الله : مالحزم؟ قال : مشاوره ذوی الرأی و اتباعهم»؛ همان.

۵. «مشاوره العاقل الناصح رشد و یمن و توفیق من الله...»؛ همان، ج ۷۲، ص ۱۰۵.

۵. خوف الهی: امیرالمؤمنین فرمود: «در آنچه برایت رخ می‌نماید، با کسانی مشورت کن که از خدا خوف دارند».^۱

امام صادق هم می‌فرماید: «در امورت با کسی رایزنی کن که خدا ترس باشد».^۲

۶. تقوا و پارسایی: در روایت است: «مرد خردمند پارسا را به رایزنی طلب که جز به نیکی سفارش نکند و مبادا با غیر او مشورت کنی؛ چرا که ناپارسای بی‌خرد، [باعث] فساد دین و دنیا است».^۳

۷. آزادی و دین‌داری

۸. دلسوزی، صمیمیت و برادری

۹. رازداری

در رابطه با موارد یاد شده، امام صادق می‌فرماید: «مشورت ثمربخش نیست؛ جز آنکه ارکان چهارگانه آن تحقق پذیرد:

۱. طرف مشورت خردمند باشد؛

۲. آزاد مرد دیندار باشد؛

۳. صمیمی و برادرسان بوده باشد؛

۴. او را از راز خود در مسئله مورد رایزنی چنان آگاه سازی که خود آگاه هستی و او این راز را مخفی دارد و کتمان نماید».^۴

۱. «شاور فی الذین یخافون الله» همان.

۲. «شاور فی امرک الذین یخافون الله»؛ (همان، ص ۹۸).

۳. «استشر العاقل من الرجال الورع فانه لا یأمر الا بخیر و ایاک و الخلاف فان خلاف الورع العاقل مفسدة فی الدین و الدنیا». (همان، ص ۱۰۰)

۴. «ان المشورة لاتكون الا بحدودها الاربعة ... فاوله ان یکون الذی تشاوره عاقلاً و الثانية ان یکون حراً متديناً و الثالثة ان یکون صدیق و اخیا و الرابعة ان تطلعہ علی سرک فیکون علمه به کعلمک ثم یسر ذلک و یکتمه»؛ مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۸۰.

ناشایستگی‌ها

در نصوص دینی افزون بر شرایط و شایستگی‌های رایزنی، به ابعاد منفی و جهات سلبی آن نیز اشاره شده است؛ پاره‌ای از آنچه در روایات آمده، عبارت است از:

۱. ترس و بزدلی؛ ۲. بخل؛ ۳. حرص؛ در سفارشات پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین آمده است: «ای علی! با انسان ترسو مشورت مکن، زیرا راه‌های گشایش را بر تو تنگ می‌کند، با بخیل به رایزنی مپرداز که تو را از هدف بازمی‌دارد و انسان حریص را مشاور خود مکن که کام جویی را نزد تو بیاراید».^۱

۴. دروغ؛ حضرت علی می‌فرماید: «از دروغگو رأی مجو که چون سراب است. امور دسترس‌ناپذیر را نزدیک می‌نمایاند و امور دسترس‌ناپذیر را نایافتنی می‌نمایاند».^۲

دو. امام‌خمینی

امام خمینی همواره بر حضور پرشور مردم در انتخابات نمایندگان شایسته تأکید فراوان داشت: «نمایندگانی متعهد، متفکر و دلسوز به ملت و خصوص طبقه مستضعف و خدمتگزار به اسلام و مسلمین در مجلس شورای اسلامی بفرستید».^۳

و فرمود: «امید است ملت مبارز متعهد با مطالعه دقیق در سوابق اشخاص و گروه‌ها، آرای خود را به اشخاصی دهند که به اسلام عزیز و قانون اساسی وفادار

۱. «یا علی لاتشاور جباناً فانه یضیق علیک المخرج و لاتشاور البخیل فانه یقصر بک عن غایتک و لاتشاور حریصاً فانه یزین لک شرها»؛ (علل‌الشرایع، ۵۵۹).

۲. «لا تستشر الکذاب فانه کالسراب یقرب علیک البعید و یبعّد علیک القریب»؛ (غررالحکم، ش ۱۰۳۵).

۳. آشنایی با مجلس شورای اسلامی (پیام ۲۸ بهمن س ۳۵۸)، ص ۱۳.

باشند و از تمایلات چپ و راست، بری باشند و به حسن سابقه و تعهد به قوانین اسلام و خیرخواهی امت معروف و موصوف باشند».

ایشان همچنین می‌فرماید: «باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود رأی ندهند؛ چه احتمال انحراف عقیدتی و یا اخلاقی»^۱.

و «کسانی را انتخاب کنند که صددرصد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و متعهد به اجرای احکام اسلام و مخالف با مکتب‌های انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشند»^۲.

از چند سخن پیشین به دست می‌آید:

۱. بررسی سوابق و ویژگی‌های کاندیداهای مجلس لازم و بایسته است و نباید ناآگاهانه و بدون بررسی کافی کسی را برگزید.

۲. با احتمال انحراف عقیدتی و اخلاقی، نمی‌توان به کسی رأی داد. به عبارت

دیگر باید صلاحیت افراد را احراز کرد.

۳. شرایط و صلاحیت‌های لازم برای نمایندگی از دیدگاه امام خمینی

عبارت است از:

«صددرصد مسلمان بودن، نداشتن انحراف اعتقادی و مخالفت با مکاتب انحرافی، عدم انحراف اخلاقی، متفکر بودن، خیرخواهی، تعهد، دلسوزی و در خدمت اسلام و مردم بودن، وفاداری به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی و پای‌بندی و التزام به اجرای احکام اسلامی».

شورای نگهبان و نظارت استصوابی

● پرسش ۸۲. نظارت استصوابی یعنی چه؟ چرا شورای نگهبان اعمال نظارت

استصوابی می‌کند؟

نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی - سیاسی، در هر کشور به دو گونه قابل تصور است:

۱. نظارت استطلاعی

به نظارتی گفته می‌شود که ناظر موظف است تنها از وضعیتی که مجریان انجام می‌دهند، اطلاع یابد. سپس بدون آنکه خود اقدام عملی کند و نحوه اجرا را تأیید یا رد کند، آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش دهد. این گونه نظارت - که صرفاً جنبه آگاهی‌یابی دارد - به واقع حق همه شهروندان جامعه است و تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد؛ مگر از جهت امکان دسترسی به اطلاعات طبقه‌بندی شده. این گونه نظارت را نظارت غیرفعال یا «Passive» نیز می‌گویند.

۲. نظارت استصوابی

«استصواب» که واژه عربی است با واژه «صواب» هم ماده است. «صواب» به

۱. همان، (۲۱ اسفند ۱۳۵۸) ص ۱۴؛ ۱۷ اردیبهشت ۳۵۹.

۲. همان.

پشتوانه‌های عقلایی و قانونی است؛ زیرا در بسیاری از کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم، برای تصدی مسئولیت‌های مهم، شرایط ویژه‌ای در نظر گرفته می‌شود تا هم وظایف محوله به شخص مورد نظر، به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان در اثر بی‌کفایتی و نالایق بودن مسئول برگزیده شده، پایمال نگردد.

از این‌رو امروزه در دموکراتیک‌ترین نظام‌های دنیا، شرایط ویژه‌ای برای انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان (در فرایندهای انتخاباتی) در نظر گرفته می‌شود و قانون، مرجعی رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می‌کند. این نهاد، عهده‌دار بررسی وضعیت و روند انجام انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان است که در نتیجه به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می‌انجامد.

بنابراین نظارت استصوابی، امری شایع، عقلایی و قانونی در بسیاری از کشورها و نظام‌های موجود دنیا است؛ مثلاً یکی از شرایط معتبر در تعداد زیادی از نظام‌های سیاسی جهان، این است که نامزد مورد نظر، سابقه کیفری نداشته باشد و افراد دارای سوء سابقه کیفری، از پاره‌ای از حقوق اجتماعی از جمله انتخاب شدن برای مجالس تصمیم‌گیری، هیأت‌های منصفه، شوراها و ... محروم‌اند و نیز شرایطی نظیر التزام عملی و پذیرش قانون اساسی، سلامت روان و عقلی و ...^۱

در کشور ما نیز -مانند سایر کشورهای جهان- قانون مرجعی را معرفی کرده است که برای انتخابات و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند. مطابق

معنای درست در مقابل خطا و «استصواب» به معنای صائب دانستن و درست شمردن است؛ مثل اینکه گفته شود: این کار صحیح و بی‌اشکال است.

در اصطلاح «نظارت استصوابی» به نظارتی گفته می‌شود که در آن ناظر، در موارد تصمیم‌گیری حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هرگونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت و تصمیم‌گیری است. این‌گونه نظارت را نظارت فعال یا (Active) نیز می‌گویند.

نظارت استصوابی به چند صورت تصور می‌شود:

۲-۱. نظارت استصوابی تطبیقی؛ در این فرض ناظر موظف است، اقدامات و اعمال کارگزار را با ضوابط و مقررات تعیین شده، تطبیق دهد و در صورت عدم انطباق، عمل و اعتبار ندارد و منوط به تأیید ناظر است.

۲-۲. نظارت عدم مغایرت و تعارض؛ در این گونه نظارت ناظر موظف است از خروج و انحراف کارگزار از محدوده مقرر شده، جلوگیری و منع کند. این گونه نظارت نسبت به مورد بالا، دایره محدودتری دارد و از آن به نظارت استصوابی حداقلی یاد می‌شود.

۲-۳. نظارت مطلق؛ در این شیوه از نظارت هر عملی که کارگزار انجام می‌دهد، منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور او، کلیه اقدامات کارگزار غیر قانونی و بی‌اعتبار است.

سؤالی که اکنون مطرح می‌شود این است که: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ در صورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه ساز و کاری، به وسیله شورای نگهبان اعمال می‌شود؟

در پاسخ گفتنی است نظارت استصوابی به وسیله شورای نگهبان، دارای

۱. ر. ک: مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی، ص ۴۷.

نظارت را بر عهده دارد به این معنا است که مسئولیت این نظارت، کاملاً بر عهده شورای نگهبان است و مسئولیت در جایی است که ضمانت اجرا نیز در کار باشد.

۴. در قانون اساسی تنها مرجعی که برای نظارت بر انتخابات شناخته شده، شورای نگهبان است و این دلیل عام و در همه ابعاد بودن نظارت شورای نگهبان (استصوابی بودن) آن است.

۵. دلیل دیگر وحدت سیاق است. بدین صورت که ما در همه جای قانون اساسی، هنگامی که بحث از برگزاری انتخابات از سوی وزارت کشور را می‌بینیم، به نظارت شورای نگهبان نیز برمی‌خوریم. در هیچ جای قانون اساسی نیست که از اجرای انتخابات به وسیله وزارت کشور صحبت شده باشد و در کنار آن مطلبی از نظارت شورای نگهبان نباشد. خود این امر، دلیل بر نظارت مطلق و عام؛ یعنی، «نظارت استصوابی» شواری نگهبان است که همه مراحل و مقاطع انتخابات را در بر می‌گیرد.

۶. در صورتی که نظارت موضوع اصل ۹۹ قانون اساسی، از نوع «استطلاعی» بودن بیشتر قابل اشکال، تشکیک و ایراد می‌بود؛ زیرا در آن موقع، حقوقدانان می‌توانستند اشکال کنند که اگر این نظارت هیچ ضمانت اجرایی ندارد، پس فایده آوردن آن در قانون اساسی چه بوده است؟! آیا اگر نظارت موضوع اصل ۹۹ قانون اساسی، استطلاعی می‌بود، دیگر آیا آن قدر تأثیرگذار در امر انتخابات و با اهمیت بود که قانون‌گذار، آن را در قالب یکی از اصول قانون اساسی قرار دهد؟! آیا کافی نبود که تکلیف آن را به قوانین عادی واگذار کند؟! در قانون اساسی و قوانین دیگر، هیچ مرجع دیگری به جز شورای نگهبان برای نظارت بر انتخابات مشخص نشده است، لذا از آنجایی که اجرای انتخابات

اصل نوزدهم قانون اساسی، این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار دارد: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد».

نظارت در قانون اساسی

نکته قابل توجه اینکه در قانون اساسی به نوع نظارت تصریح نشده؛ ولی بر اساس ادله حقوقی این وظیفه بر عهده شورای نگهبان است:

۱. مطابق قانون اساسی «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است» یعنی در مباحث و مواردی از قانون اساسی که ابهام و ابهامی وجود داشته باشد، مرجع تفسیر، شورای نگهبان است و این شورا هم مطابق اصل ۹۸ قانون اساسی، اصل ۹۹ را تفسیر کرده و این طور بیان می‌دارد که این نظارت «استصوابی» است: «نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیدها می‌شود».

۲. حقوق‌دانان می‌گویند: هرگاه در یک عبارت حقوقی لفظ عامی بدون قید و شرط آورده شود، قید و شرط نداشتن آن لفظ، مطلق و عام بودن آن را می‌رساند. لذا از آنجایی که در این اصل، نظارت به صورت عام بیان شده و قید استطلاعی و یا استصوابی بودن آن ذکر نگردیده، نشانگر مطلق و عام بودن (استصوابی بودن) آن است و به این دلیل که نظارت استصوابی شامل نظارت استطلاعی نیز می‌باشد، لذا نظارت در این اصل، استصوابی است.

۳. در اصل ۹۹ قانون اساسی به کلمه «بر عهده دارد» بر می‌خوریم که بیان‌کننده حق مسئولیت است؛ یعنی، قانون اساسی وقتی می‌گوید شورای نگهبان

بدون نظارت مؤثر - که حق ابطال و تنفیذ را نیز در برگیرد - امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین، مرجع این نظارت، باید شورای نگهبان باشد. از طرفی اگر نظارت شورای نگهبان استطلاعی بود، باید در قانون اساسی و قوانین دیگر، مرجع اطلاع مشخص می‌گردید.^۱

نتیجه آنکه از نظر حقوقی و اعتبار قانونی، تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی، بدون اشکال بوده و عدم تصریح به آن در قانون اساسی اشکالی ایجاد نمی‌کند. به علاوه مطابق همان اصل عقلایی - که احراز درستی انتخابات و تأیید یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می‌داند - و نیز ضرورت وجود نهاد قانونی کنترل اعمال مجریان (وزارت کشور)، برای برطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده‌های احتمالی نهاد اجرایی و پاسخ‌گویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی قانون اساسی نهاد؛ به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی تعیین کرده است. این نهاد ناظر، «شورای نگهبان» است و در قانون نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد، معرفی نشده است. پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است. از طرف دیگر نظارت عقلایی بر رأی‌گیری و تشخیص صلاحیت داوطلبان، اقتضای تأیید یا رد و ابطال عملی و مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است.

بنابراین نظارت شورای نگهبان، استصوابی است و نوع آن، نظارت استصوابی صورت دوم (نظارت عدم مغایرت و تعارض) است که محدودترین صورت از

شکل نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کند. اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی بر خلاف قانون عمل شود، جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌کند.

نکته دیگر آنکه اساساً فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان‌پذیر است و صرف استطلاع کافی نیست. بنابراین به اصطلاح فقهی، تناسب حکم و موضوع نشان می‌دهد که نظارت مصوب، همان نظارت استصوابی است.^۱

● پرسش ۸۳. تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرایی است، آیا تکفل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟

یکم. ملاک کار اجرایی آن نیست که تمام امور اداری و اجرایی جامعه به دست قوه مجریه باشد؛ بلکه اصول و امهات مسائل به اذن و اجازه این قوه انجام می‌پذیرد.

دوم. اگر هر اقدامی از سوی نهاد یا قوه‌ای در ارتباط با نهاد دیگر، دخالت در آن محسوب شود؛ بنابراین اقدامات وزارت کشور در روند انتخابات مجلس شورای اسلامی را نیز باید دخالت قوه مجریه در مقننه تلقی کرد؛ در حالی که چنین نیست.

در تمام نظام‌های حکومتی - به خصوص کشورهای در حال توسعه - تفکیک

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۷۷؛

ب. مصباح یزدی، آیه‌الله محمدتقی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۳، ص ۷۵.

۱. همان، ص ۴۸.

● پرسش ۸۴. آیا نظارت استصوابی، حق رأی مردم را از بین نمی‌برد و در حقیقت، دخالت دولت محسوب نمی‌شود؟

نظارت استصوابی شورای نگهبان، نه تنها با حق رأی مردم منافات ندارد؛ بلکه دقیقاً بر اساس خواست و اراده مردم و در راستای حفظ و صیانت از آرای آنان است. بر این اساس گفتنی است که:

یکم. این نظارت، به انتخابات ایران اختصاص ندارد و در همه کشورهای به صورت‌های مختلف اعمال می‌شود. بنابراین باید همین اشکال را بر انتخابات کشورهای دیگر نیز وارد کرد.

دوم. این نظارت، نوعی تأکید بر رأی مردم است، نه دخالت در آن؛ چون همان مردمی که در انتخابات شرکت می‌کنند، پیش در آن به قانون اساسی کشور و قانون انتخابات - که شرایط انتخاب شونده‌ها را تعیین کرده است - رأی داده‌اند. در حقیقت مردم با رأی مستقیم به قانون اساسی و رأی غیر مستقیم به قانون انتخابات، لزوم وجود شرایط خاص در انتخاب شونده‌ها و تشخیص آن به وسیله شورای نگهبان را پذیرفته‌اند. بنابراین، شورای نگهبان وکیل مردم است تا این شرایط و صلاحیت‌ها را تشخیص دهد؛ نه مخالف آرای آنان.^۱

سوم. اگر به بهانه اینکه نظارت استصوابی - به معنای بررسی صلاحیت‌ها و رد و تأیید نامزدها - با آرای مردم منافات دارد، این نوع نظارت را از عهده شورای نگهبان خارج سازیم، آیا باز هم از اجرای آن به وسیله مرجع قانونی دیگری بی‌نیاز خواهیم شد؟ بی‌تردید پاسخ منفی است؛ زیرا به هر حال، انتخابات به نظارت نیاز دارد و ناگزیر در فرض مذکور، باید مانند برخی کشورها، با نظارت استصوابی وزارت کشور انجام شود. حال هرگونه بررسی صلاحیت‌ها حتی

قوا به طور مطلق و همه جانبه و تطبیق آن در جامعه، کار بسیار دشوار است؛ به گونه‌ای که عملاً موجب عقب ماندگی و کند شدن حرکت‌های رو به توسعه و ساماندهی می‌شود. از این رو حقوق دانان، تفکیک بین قوای مجریه، قضائیه و مقننه را بر اساس وظایف اصلی آنها تقسیم کرده‌اند.^۱

به همین دلیل دستگاه‌های اجرایی گاهی به تصویب آیین‌نامه و بخشنامه‌های مختلف - که از نقطه نظر حقوقی، امری تقنینی است - اقدام می‌کنند؛ حال آنکه هیچ‌گونه دخالت قوه مجریه در دستگاه قانونگذار محسوب نمی‌شود. همچنین با حل و فصل دعوی کارگر و کارفرما در اداره‌های کار، در حقیقت عمل محاکم قضایی را انجام می‌دهند؛ حال آنکه دخالت در قوه قضائیه به حساب نمی‌آید.

سوم. تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی مجلس از سوی شورای نگهبان، سرانجام به قوه مقننه بر می‌گردد؛ نه قوه مجریه.

چهارم. اصولاً شناسایی مصداق، گاهی بدون کشف و استنباط صورت می‌گیرد؛ به عنوان مثال برای شناسایی فردی، از وی طلب شناسنامه و برگه هویت می‌شود. اما گاهی این شناسایی ویژگی‌هایی دارد که بدون استنباط و تبیین در خارج حاصل نمی‌شود.

به عبارت دیگر، اگر قانونگذار جهت قضیه و ماده قانونی را مشخص کند و تطبیق آن در واقع محتاج استنباط نباشد، می‌توان به وسیله بخشنامه از سوی قوه اجرایی (مانند وزارت کشور)، شکل اجرایی پیدا کند؛ لکن حداقل در تشخیص اجتهاد و دیانت نامزد خبرگان، نیازمند تخصص و استنباط علمی و عملی می‌باشیم که قطعاً از شکل ساختار اجرایی خارج است.

۱. مرندی، محمدرضا، نظارت استصوابی و شبهه دور، صص ۳۰ - ۳۸.

۱. حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۳۵۰.

از ناحیه وزارت کشور نیز، باید نادرست و منافی آرای مردم باشد. در غیراین صورت وضع قانون در باب شرایط نامزدی و ذکر اوصاف خاص در نامزدها، لغو و بیهوده است.^۱

پس اگر تشکیلاتی به نام «نظام پزشکی» در جامعه‌ای به فعالیت بپردازد و پس از احراز صلاحیت یک طبیب به او اجازه طبابت داده شود و از دیگری به دلیلی منطقی سلب صلاحیت شود، به این معنا نیست که جلوی انتخاب پزشک دلخواه را از مردم گرفته است؛ بلکه به این معنا است که پس از احراز صلاحیت و شایستگی لازم، مردم در رجوع به پزشک دلخواه مختار هستند.

● پرسش ۸۵. برخی می‌گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریانات رقیب درست شده است، نظر شما در این باره چیست؟

اگر به تاریخچه نظارت استصوابی مراجعه گردد، موارد متعددی یافت می‌شود که هم در قوانین انتخاباتی و هم در عمل، شورای نگهبان چنین مسؤولیتی را بر عهده گرفته و آن را اعمال نموده است:

یک. در اولین قانون انتخابات، مصوب سال ۱۳۶۲ موادی مشاهده می‌شود که نظارت عام و استصوابی شورای نگهبان را تأیید می‌کند و با نظارت استطلاعی محض سازگاری ندارد؛ مثلاً در ماده ۳ این قانون آمده است: «نظارت بر انتخابات به عهده شورای نگهبان است. این نظارت عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است».

۱. نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، ص ۳۳.

همچنین به موجب تبصره یک ماده ۳: «اشخاصی که هیأت اجرایی، صلاحیت آنان را رد کند، حق دارند به هیأت نظارت استانی شورای نگهبان شکایت کنند و این مرجع در مهلت مقرر، باید به شکایت رسیدگی کند و نتیجه را اعلام کند».

براساس تبصره ماده ۶۹: «افرادی که از نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند، می‌توانند ظرف هفت روز از نتایج اخذ رأی، شکایت خود را به دبیرخانه شورای نگهبان تسلیم کنند».

براساس ماده ۶۹: «اعلام ابطال انتخابات حوزه انتخابی از رسانه‌های گروهی در اختیار شورای نگهبان است».

بر طبق ماده ۷۰: «تأیید انتخابات از طرف شورای نگهبان ضرورت دارد و صدور اعتبارنامه برای انتخاب شدگان منوط به تأیید شورای نگهبان است».

در قانون انتخابات مصوب سال ۱۳۶۵ نیز مواردی مشاهده می‌شود که مؤید نظارت استصوابی شورای نگهبان است. حال سؤال این است که اگر نظارت شورا صرفاً استطلاعی بوده، چگونه می‌تواند در تمام مراحل انتخابات اظهار نظر کند و رأی آن هم نافذ باشد؟ چگونه می‌تواند نظر وزارت کشور را در رد برخی از افراد تخطئه کند؟ چگونه می‌تواند حکم به ابطال انتخابات بدهد؟

دو. آیا رد صلاحیت تعدادی از کاندیداها در مجلس اول، دوم و سوم - که همه اینها در زمان حیات امام راحل بوده است - آن هم رد صلاحیت کسانی که چه بسا مورد تأیید وزارت کشور بوده‌اند (مانند رد صلاحیت آقایان اکبرزاده، رضوی و...) جز با نظارت استصوابی قابل توجیه است؟!

آیا امام راحل در هیچ یک از این موارد تذکری به شورای نگهبان، دال بر عدم صلاحیت آنان برای این کار داده است؟ آیا تفسیر اصل ۹۹ و حدود اختیارات شورای نگهبان به عهده آن شورا است یا وزارت کشور؟!

سه. شورای نگهبان در زمان امام‌راحل، انتخابات در بعضی از حوزه‌های انتخابیه را باطل اعلام کرد و نه تنها این عمل مورد اعتراض او واقع نشد؛ بلکه مورد تأیید ایشان نیز قرار گرفت.

حضرت امام در حمایت از شورای نگهبان در مقابل جوسازی‌های شدید علیه این نهاد و عملکرد آن در ابطال چند حوزه انتخابیه فرمود:

«چنانچه مشاهده می‌شود پس از انتخابات مرحله اول از دوره دوم مجلس شورای اسلامی، افرادی که نظریه شورای نگهبان در ابطال یا تأیید بعضی از حوزه‌ها موافق میلشان نبوده است، دست به شایعه افکنی زده و اعضای محترم شورای نگهبان (ایدهم الله تعالی) را - که حافظ مصالح اسلام و مسلمین هستند - تضعیف و یا خدای نکرده توهین می‌نمایند و به پخش اعلامیه و خطابه در مطبوعات و محافل دست زده‌اند... من به این آقایان هشدار می‌دهم که تضعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امری خطرناک برای کشور و اسلام است. همیشه انحرافات به تدریج در یک رژیم وارد می‌شود و در آخر رژیمی را ساقط می‌نماید. لازم است همه به طور اکید به مصالح اسلام و مسلمین توجه کنیم و به قوانین - هر چند مخالف نظر و سلیقه شخصی مان باشد - احترام بگذاریم... در خاتمه باید بگویم که حضرات آقایان فقهای شورای نگهبان را با آشنایی و شناخت تعیین کردم و احترام به آنان و حفظ مقامشان را لازم می‌دانم و امید آن دارم که این نحو امور تکرار نشود. و به شورای نگهبان تذکر می‌دهم که در کار خود استوار باشید و با قاطعیت و دقت عمل فرمایید و به خدای متعال اتکا کنید»^۱.

چهارم. برخی از منتقدان گفته‌اند: در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۰ درباره نظارت استصوابی، سخنی مطرح نبوده است و بر ادعای خود چنین شاهد آورده‌اند: «شورای نگهبان در مورد رد صلاحیت برخی از کاندیداها (مانند کیانوری، احسان طبری، محمد علی عمویی و...) به اصول ۶۴ و ۶۷ استناد می‌کند؛ نه به اصل ۹۹ و حق نظارت استصوابی خود. اگر استنباط شورای نگهبان از اصل ۹۹ نظارت استصوابی بود، چرا در رد صلاحیت به همین اصل استناد نکرده است؟»

پاسخ این سخن روشن است؛ زیرا هر چند اصل ۹۹ بر نظارت استصوابی دلالت دارد و شورای نگهبان بر اساس همین اصل حق بررسی و رد صلاحیت‌ها را برای خود قائل است؛ اما همین اصل به تنهایی نشان نمی‌دهد که چه کسانی دارای صلاحیت‌اند و چه کسانی دارای صلاحیت نیستند. شورای نگهبان بر اساس قانون انتخابات - که اوصاف و شرایط نامزدی را مشخص می‌کند - به تأیید و یا رد صلاحیت‌ها اقدام می‌کند.

در اولین دوره انتخابات مجلس، هنوز قانون انتخابات تدوین نشده بود؛ لذا شورای نگهبان چاره‌ای نداشت جز اینکه رد صلاحیت‌ها را به بعضی از اصول قانون اساسی، مستند سازد. جالب این است که منتقد محترم نیز در جایی به این نکته اعتراف کرده است: «تصویب و تدوین قانون انتخابات در سال ۶۲ انجام گرفته است»^۱.

در بازنگری قانون اساسی نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان و به عنوان «گروه مشاوران و هیئت مشورتی رهبری» در قانون اساسی قرار داده شد. این مجمع سال ۱۳۷۵ گاه و بی‌گاه و متناسب با مواردی که پیش می‌آمد، تشکیل جلسه می‌داد. سپس در سال ۱۳۷۵ قرار شد مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر همان اساسی که قانون اساسی مقرر نموده بود، فعال‌تر و جدی‌تر عمل کند.

دوم. مجمع تشخیص مصلحت نظام، با توجه به فرمان بازنگری امام‌راحل^۱ در (مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حلّ معضلات نظام و مشاوره با رهبری، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد) و نیز نظر تفسیری شورای نگهبان (... مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌تواند مستقلاً در موارد قانونی مصوبه خود، تجدید نظر کند)؛ اساساً برای حلّ معضلات و بازکردن گره‌های کور نظام و کمک به نهادهای آن - به ویژه قوه مقننه و مجریه - تأسیس شده است. این مجمع همچنین موظف است به عنوان بازوی مشورتی رهبر، ایشان را در ترسیم و تدوین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، کمک کند.

سوم. یکی از جلوه‌های بارز حاکمیت ملی در کشور ما، نهاد مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب ملت تشکیل می‌گردد.^۲ مجلس در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی، می‌تواند قانون وضع کند.^۳ بنابراین صلاحیت عام تدوین کلیه قوانین مورد نیاز جامعه، در انحصار مجلس قرار دارد.

→ مقررات کشور، ص ۳ و ۴.

۱. ۱۳۶۸/۲/۴.

۲. اصل ۶۲.

۳. اصل ۷۱.

مجمع تشخیص مصلحت نظام

● پرسش ۸۶. چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟

در پاسخ این سؤال توجه به نکات زیر حایز اهمیت است:

یکم. سابقه مجمع تشخیص مصلحت نظام به زمان امام و در پی اختلاف نظر بین مجلس و شورای نگهبان برمی‌گردد. حضرت امام در پاسخ به نامه مسؤولان و مقامات حکومتی وقت^۱ در مورد برخی از مشکلات، فرمانی را صادر کردند که به موجب آن «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تأسیس شد.

در قسمتی از این فرمان آمده است: «... برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان، رؤسای قوای سه‌گانه، ... نخست وزیر و وزیر مربوطه برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگر هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم، رأی اکثریت اعضای حاضر این مجمع، مورد عمل قرار گیرد... مصلحت نظام، امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد...»^۲.

۱. در تاریخ ۶۶/۱۱/۱۴.

۲. مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره کل قوانین و

پس مجمع تشخیص مصلحت، خود نهاد مستقلی در امر قانون‌گذاری نیست و استقلالاً حق تقنین ندارد.^۱ البته این موضوع را نباید با قانونی بودن مصوبات آن مجمع، خلط نمود؛ زیرا آن دسته از مصوباتی که در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان می‌باشد، به موجب اصل ۱۱۲، مانند سایر قوانین عادی است و باید رعایت شود.

دسته‌ای دیگر از مصوبات این مجمع، به این صورت است که: «هرگاه حل معضلات نظام، از طریق عادی ممکن نباشد، رهبر می‌تواند از طریق مجمع آن را حل و فصل کند».^۲ پس در مواردی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، اقدام به تصویب و تدوین بعضی از مقررات نموده است؛ به اعتبار اینکه رهبر انقلاب برای رفع مشکلات نظام، با آنها مشورت نموده و در واقع نظر کارشناسی آنان را خواسته است. پس از آن با تأیید نظرات آنان، آن مصوبه به صورت مقررات در آمده است. این امر نیز منافاتی با اختیارات مجلس ندارد.^۳

نکته پایانی اینکه مصوبات مجمع - بر عکس مصوبات مجلس - دائم و ثابت نیست و نفس دوام و ثبات در مصوبات مجلس و تأیید شورای نگهبان و موقت بودن امر در مجمع، بهترین دلیل بر این است که مصوبات مجمع بر اساس «ضرورت» است.^۴

خبرگان رهبری

فلسفه و کارکرد خبرگان

● پرسش ۸۷. فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی

از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟

در پاسخ به این سؤال چند مطلب قابل بررسی است:

فلسفه وجودی مجلس خبرگان

بنابر روایات و نصوص متعدد، فقهای واجد شرایط - به صورت عام - از طرف امامان معصوم منصوب گردیده و همه دارای ولایت‌اند. از طرف دیگر تصور وجود رهبری‌های متعدد در یک حکومت، غیرقابل قبول است؛ زیرا ولایت‌های موازی در یک دولت، موجب هرج و مرج است و عقل سلیم به هیچ وجه نمی‌تواند آن را بپذیرد.

البته نفس تعدد ولایت مشکل‌زا نیست؛ بلکه تداخل در مقام اجرا و اعمال ولایت است که به هرج و مرج می‌انجامد. به عبارت دیگر در صورت تزامم یا احتمال آن بین فقیهان واجد شرایط، نمی‌توان قائل به جواز اعمال ولایت برای همه شد و تنها یکی از آنان، باید اعمال ولایت کند. از این رو پس از به قدرت رسیدن یکی از آنان، سایر فقها می‌توانند در محدوده‌ای که فقیه حاکم اعمال ولایت نکرده - به شرط عدم تزامم - به اعمال ولایت بپردازند.

۱. اصل ۱۱۲.

۲. اصل ۱۱۰.

۳. ر. ک: شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، صص ۱۹۶ - ۱۹۸.

۴. صورت مشروح مذاکرات، ج ۲، ص ۸۳۸.

برای آگاهی بیشتر ر. ک:

الف. ارسطا، محمد جواد، تشخیص مصلحت نظام، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

ب. هدایت‌نیا، فرج‌الله و کاویانی، محمد هادی، بررسی فقهی حقوقی شورای نگهبان.

تأیید شارع است. از آن جهت که معمولاً مردم اطلاعات کمتری دربارهٔ فقاہت و شرایط ولی فقیه دارند، به افراد خبره رجوع می‌کنند و خبرگان نیز رهبر با کفایت را کشف، شناسایی و معرفی می‌نمایند.

در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ هر دو راه کار برای شناسایی و کشف رهبر وجود داشت؛ ولی از آنجا که وجود فردی مانند امام‌راحل، بسیار نادر و در طول تاریخ کم نظیر بود، در بازنگری قانون اساسی تنها راه کار دوم (تشخیص و شناسایی به وسیلهٔ خبرگان) رسمیت یافت. بنابراین اگر نمونهٔ نادری همچون امام‌راحل وجود داشته باشد، مردم به طور عادی تکلیف خود را می‌دانند و عملاً در مرحلهٔ تعیین رهبر، نیازی به خبرگان ندارند؛ البته در این صورت هم در مرحلهٔ بقا و نظارت، خبرگان لازم است.^۱

● پرسش ۸۸. چرا در زمان معصومین مجلس خبرگان وجود نداشت؟

فلسفه وجودی خبرگان چیست؟

نصب رهبر و زمامدار جامعه اسلامی، به دو گونه ممکن است:

یک. نصب خاص

آن عبارت است از انتخاب یک شخص معین برای مقام یا سمتی؛ چنان که پیامبر اکرم و ائمه اطهار هر یک در زمان خود از طرف خداوند متعال برای مقام امامت، ولایت و رهبری جامعهٔ اسلامی، نصب شده‌اند. برخی از این بزرگواران نیز در زمان حکومت خود، اشخاص معینی را برای ادارهٔ بعضی از

نکتهٔ دیگر اینکه باید یکی از آنان را که دارای ملاک ترجیح و برتری نسبت به دیگران است، به رهبری برگزینیم. عمده این مرجحات عبارت است از: اعلم بودن، برجستگی در فضایل اخلاقی، مقبولیت بیشتر، صلابت و استواری، مدیریت قوی‌تر، تدبیر استوارتر و....

برای تشخیص فقیه جامع شرایط، چند راه کار منطقی و مورد قبول وجود دارد:

یک. در بعضی از موارد رجحان، برتری و افضل بودن یک فقیه نسبت به سایر فقیهان هم عصر خویش، کاملاً واضح و روشن است؛ به گونه‌ای که هیچ رقیبی برای او وجود ندارد تا زمینهٔ تحیر و تردید پدید آید. در چنین مواردی، نیاز به اقامهٔ بینه یا گزارش کارشناسان خبرگان نیست و حق حاکمیت با اقدام فقیه و پذیرش مستقیم و بی‌واسطهٔ مردم اعمال می‌شود؛ چنان که پذیرش نظام جمهوری اسلامی، در فروردین ۱۳۵۸، از طریق همه پرسى و به طور مستقیم صورت گرفت. همین طور است پذیرش رهبری بی‌بدیل امام خمینی از سوی آحاد مردم که از شروع انقلاب، ولایت ایشان به نحو تعیین بر همگان روشن بود. در چنین مواردی بعد از اینکه فقیه واجد شرایط، اقدام به تشکیل حکومت کرد، تمامی افراد جامعه - حتی فقهای معاصر او - موظف به تبعیت از او می‌باشند.

دو. در مواردی که تشخیص فقیه افضل و اعلم برای رهبری، از میان سایر فقیهان پیچیده و دشوار و نیازمند به کارشناسی متخصصان باشد و مردم خود توانایی تشخیص او را نداشته باشند، به خبرگان مراجعه می‌کنند و آنان را وکیل خود قرار می‌دهند تا ولی فقیه واجد شرایط را شناسایی کنند. مراجعه به افراد خبره و کارشناس، یک فرایند عقلایی است و انسان‌ها در امور خود - به ویژه در موارد پیچیده و مهم - بر اساس آن عمل می‌کنند. این روش مورد

۱. الف. جوادی آملی، آیه‌الله عبدالله، وحی و رهبری، مقاله امامت؛ ولایت فقیه، ص ۴۴۸.

ب. تازه‌های اندیشه، ش ۱، خبرگان رهبری، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.

دوم. بنابر نظریه انتخاب، ائمه اطهار فقهای جامع شرایط را برای منصب ولایت معرفی کرده، ولی نصب نکرده‌اند. در این صورت اگر مردم آنان را برای رهبری انتخاب کنند، ولایت‌شان فعلیت یافته و مشروع می‌شود. طبق این دیدگاه، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، به نمایندگی از مردم، مجتهد واجد شرایط یا فرد اصلح را از بین مجتهدان، انتخاب می‌کنند.

تفاوت این دو نظریه این است که طبق نظریه اول، منشأ جواز تصرفات ولی فقیه، نصب او از سوی ائمه اطهار است. بنابر نظریه دوم، منشأ آن، انتخاب مردم از طریق خبرگان رهبری است.

● پرسش ۹۰. آیا تعیین خبرگان به وسیله انتخابات، خروج از مبنای انتصاب و تسلیم به معنای انتخاب نیست؟

جهت پاسخ گویی به این سؤال، ابتدا لازم است فرق بین مبنای انتصاب و انتخاب اجمالاً بیان شود.

یک. انتصاب

بر اساس این مبنا، فقیهان جامع شرایط از طرف امام معصوم نصب شده و شرعاً مجاز به اعمال ولایت می‌باشند. بنابراین، پذیرش مردمی، زمینه‌ساز اعمال ولایت است، نه منشأ مشروعیت ولایت؛ از این رو رأی خبرگان منتخب مردم، راه شناخت رهبر است.

دو. انتخاب

بنابراین دیدگاه، ائمه اطهار تنها فقیهان جامع شرایط را نامزد احراز این مقام معرفی کرده‌اند تا مردم شایسته‌ترین آنان را انتخاب کنند و

شهرها یا ایالت‌ها منصوب می‌کردند؛ مثلاً مالک اشتر از سوی امام علی به فرمانداری مصر نصب شد.

در چنین بخش‌هایی، ضرورت وجود تشکیلاتی مانند مجلس خبرگان متفی است؛ زیرا نصب امام در مورد یک شخص خاص است و دیگر تصور رهبری‌ها و اعمال ولایت‌های متعدد، وجود ندارد.

دو. نصب عام

در آن به جای تعیین فرد، به ذکر اوصاف، شرایط و صلاحیت‌ها تکیه می‌شود (مانند عدالت، فقاہت و...). بر اساس آن هر کس که دارای چنان صلاحیت‌هایی باشد، منصوب خواهد بود. در نتیجه برای شناسایی فرد صاحب صلاحیت، نیاز به کارشناسان و خبرگان پدید می‌آید. و چون در زمان غیبت، نصب ولی فقیه به صورت نصب عام است، وجود خبرگان برای تشخیص او لازم است؛ اما در زمان ظهور و بسط ید معصومین، فقهای عادل و سیاستمدار (مانند مالک اشتر و امثال او) به نصب خاصی از سوی امام معصوم تعیین می‌شدند؛ از همین رو نیازی به وجود خبرگان نبود.

● پرسش ۸۹. جایگاه مجلس خبرگان در تعیین ولی فقیه چیست؟ آیا طبق نظریه نصب هم جایگاهی دارد؟

یکم. بنابر نظریه نصب، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، فرد اصلح را از بین مجتهدان واجد شرایط شناسایی می‌کنند. شناخت آنان، دو فایده دارد:

۱. موجب کشف جواز اعمال ولایت برای مجتهد منتخب است.

۲. موجب کشف اطاعت از ولی منتخب برای دیگران است.

شیوه‌های انتخاب خبرگان

● پرسش ۹۲. اگر تعدادی از اهل خبره، خبرگان را جهت تعیین رهبر انتخاب کنند و

مردم مداخله‌ای نداشته باشند، چه اشکالی دارد؟

این پیشنهاد با کلیتی که دارد، شبهاتی را ایجاد می‌کند:

یکم. کسانی که عقلاً و عرفاً باید به اهل خبره رجوع کنند تا در امر عمومی و اجتماعی - مثل رهبری - به نتیجه نهایی برسند، قطعاً خود مردم هستند و وظیفه آنان در این خصوص، رجوع به اهل خبره است. البته در جامعه اسلامی، بر خلاف جوامع غربی عمل می‌شود که در آنها دو نگرش وجود داشت:

الف. نگرش تفریطی که در قرون وسطی «هرگونه حضور و مشارکت سیاسی مردم را نفی می‌کرد و در امور سیاسی و اجتماعی غیر از حضور اطاعت وار، نقشی برای آنها قائل نبود».

ب. نگرش افراطی «که روشنفکران غربی بعد از رنسانس به آن قائل بودند و تمام عرصه‌های تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری را با شعار مردم سالاری و اطاعت اقلیت از آرای اکثریت، به اراده جمعی افراد سپردند».

در برابر این دو رویکرد از نظر اسلام تکالیف اجتماعی، وظیفه همه اقشار مسلمانان است و مردم، در پرتو موازین شرعی و مذهبی، از ایفای نقش اجتماعی و حضور در صحنه‌های سیاسی معاف نیستند؛ اما تعیین آن موازین را طبق روش عقلا و از طریق دین شناسان خود، انجام می‌دهند.

دوم. خبرگانی که متصدی تشخیص رهبر هستند، اگر مورد قبول مردم نباشند، مقبولیت - که لازمه اعمال ولایت است (نه اصل ولایت) - کاهش خواهد یافت.

سوم. از نقطه نظر حقوقی نیز معلوم نیست چه مرجعی باید اهل خبره را

به رهبری برگزینند. بنابراین گزینش با واسطه یا بدون واسطه مردم، در مشروعیت رهبری فقیه، مداخلت دارد.

وجود خبرگان و نحوه تعیین آنان، با هر یک از دو مبنا سازگار است. به عبارت دیگر چون «منصب رهبری» امری عمومی است، تشخیص فقیه اصلح به عهده مردم است. اما چون برای شناخت اصلح نیاز به تخصص کافی هست، به حکم عقل و فطرت و بنا به مبنای رجوع به عالم، باید به اهل خبره مراجعه کرد.

از طرف دیگر انتخاب فرد فرد مردم در رجوع به اهل خبره، موجب هرج و مرج می‌شود؛ بنابراین رجوع به آرای اکثریت در قالب انتخاب «مجلس خبرگان» بهتر از شیوه‌های بدیل، جامعه را در کشف یا گزینش رهبر شایسته شرعی یاری می‌رساند و در این رابطه، فرقی بین مبنای نصب و انتخاب نیست.

● پرسش ۹۱. اگر مجلس خبرگان فقیه‌ی را از بین فقیهان واجد شرایط رهبری تشخیص داد، آیا فقیه مزبور در پذیرش رهبری جامعه مختار است؟

اگر شرایط رهبری متعین و منحصر در فرد خاصی باشد، پذیرش آن واجب عینی خواهد بود و بر خبرگان رهبری نیز معرفی او، واجب عینی است.

اگر شرایط لازم برای این سمت در چند فقیه بدون امتیاز یکی بر دیگری موجود باشد، پذیرش این مقام در ابتدا برای آنان واجب کفایی است و معرفی یکی از آنان از سوی خبرگان، به نحو واجب تخییری است.

فعالیتی به وظیفه خود و نظارت بر عملکرد رهبری می‌پردازند تا اگر به هر دلیلی یکی از شرایط رهبر از بین رفت، این مطلب را اعلام کنند. بنابراین یکی از کمیسیون‌های فعال خبرگان - که از ابتدا به پیشنهاد مقام معظم رهبری تشکیل شد - هیأت تحقیقی است که این مهم را پیگیری می‌کند.

● **پرسش ۹۵.** چرا مجلس خبرگان، رهبر را برای مدت معلوم انتخاب نمی‌کنند؟

با پذیرش ادله عقلی و نقلی انتصاب، ولی منصوب از جانب ائمه اطهار پس از شناسایی و معرفی از سوی مجلس خبرگان - تا آن زمان که شرایط لازم را دارا است - متصدی این سمت می‌باشد و کسی حق مزاحمت با او را ندارد؛ ولی هرگاه یکی از این شرایط را به هر دلیلی از دست داد، خود به خود از این مقام برکنار شده و خبرگان وظیفه کشف و اعلام آن را دارند.

به همین دلیل اگر چه ولی فقیه (مانند ریاست جمهوری، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و...) زمان‌مند و مدت‌دار نیست؛ لیکن مشروط به شرایط و محدود به اوصافی است که در گذر زمان از گزند حوادث مصون نیست. از این رو مجلس خبرگان موظف است به طور دقیق درباره شرایط و اوصاف علمی و عملی رهبر مراقبت کند. به همین دلیل در اصل ۱۱۱ آمده است:

«هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول ۵ و ۱۰۹ گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد...».

شناسایی کند. بنابراین یکی از راه‌های تعیین خبرگان - که جنبه عقلایی دارد و با موازین شرعی نیز سازگار است - مراجعه به آرای مردم و انتخاب عمومی است.

● **پرسش ۹۳.** اگر تک تک مردم به تشخیص خود به خبره یا خبرگانی مراجعه کنند و از آنان بخواهند که فقیه واجد شرایط برتر را از میان فقها تعیین کنند (مانند آنچه در تعیین مرجع تقلید می‌شود)، چه اشکالی دارد؟

این کار بدون شک به هرج و مرج منتهی می‌گردد؛ چرا که ممکن است خبره‌ای فقهی را معرفی کند؛ ولی دیگری او را معرفی نکند. در نهایت یک نتیجه واحد به دست نمی‌آید و مردم در اداره جامعه اسلامی دچار سردرگمی می‌شوند. این مشکل در مرجعیت وجود ندارد؛ زیرا فرض تعدد مراجع مشکل ساز نیست؛ اما رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه، تکثیربردار نیست و لذا باید نهاد معتبر واحدی، برای این کار وجود داشته و رأی آن برای همگان حجت باشد.

کارویژه‌های خبرگان

● **پرسش ۹۴.** آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟

خبرگان علاوه بر کشف و تعیین رهبر، وظیفه نظارت و در صورت لزوم عزل رهبری - و به تعبیر دقیق‌تر اعلام عزل او - را بر عهده دارند. اجلاس عمومی مجلس خبرگان سالی یک نوبت تشکیل می‌شود؛ اما در تمام سال کمیسیون‌های

● پرسش ۹۶. کدام شاخصه‌ها باید محقق شود تا مسئله عزل رهبری در دستور کار مجلس خبرگان قرار گیرد؟

همان‌گونه که در صورت وجود شرایط و اوصاف رهبری، کار مجلس خبرگان کشف و اعلام آنها بود، در صورت نبود یکی از آنها نیز، وظیفه خبرگان کشف و اعلام است. برای آگاهی بیشتر جدول ذیل را ملاحظه فرمایید:

نحوه و شرایط عزل و استعفای مقامات عالی چهار کشور^۱

ردیف	نام کشورها و مقامات اجرایی	جمهوری اسلامی ایران		رئیس جمهور	رئیس مجلس
		ولی فقیه	پادشاه		
۱	آیا عالی‌ترین مقام رسمی قابل عزل است	بلی	خیر	بلی	بلی
۲	شرایط عزل	۱. ناتوانی رهبر از انجام وظایف قانونی خود ۲. از دست دادن یکی از شرایط رهبری ۳. کشف فاقد بودن برخی شرایط از ابتدا و تصویب نهایی ولی فقیه	-	درخواست دولت از شورای قانون اساسی و رأی اکثریت مطلق اعضای این شورا	محکومیت رئیس جمهور با رأی دو سوم اعضای سنا
۳	نهاد صلاحیتدار برای عزل عالی‌ترین مقام رسمی	مجلس خبرگان	-	شورای قانون اساسی	مجلس سنا
۴	حق استعفا	دارد	دارد	دارد	دارد
۵	مسئله جانشینی	شورایی مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضائیه و یکی از فقهای شورای نگهبان	ولیعهد	رئیس مجلس سنا	معاون رئیس جمهور

● پرسش ۹۷. ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟

بر اساس اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان رهبری وظیفه تشخیص و شناسایی شرایط و صفاتی را که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده است (فقاها، عدالت و مدیر و مدبر بودن) بر عهده دارد. همچنین بعد از معرفی فقیه واجد شرایط به عنوان ولی فقیه، در طول دوران رهبری وظیفه نظارت بر اعمال و رفتار رهبری و بقای آن شرایط را عهده‌دار است. خبرگان بدین منظور از میان اعضای خود هیئت تحقیق را مرکب از هفت نفر، برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می‌کنند تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نمایند.^۱

هیئت موظف است هر گونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل یکصد و یازدهم در محدوده قوانین و موازین شرعی تحصیل کند. همچنین نسبت به صحت و سقم گزارش‌های واصله، در این رابطه تحقیق و بررسی کند و در صورتی که لازم بداند، با مقام رهبری ملاقات نماید.^۲

پس از ارائه گزارش هیئت تحقیق به مجلس خبرگان، مقام رهبری در خصوص گزارش ارائه شده حق دفاع از خود را خواهد داشت. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به اصل یکصد و یازدهم، آرای دو سوم نمایندگان منتخب است. هرگاه رهبر به تشخیص خبرگان از انجام دادن رهبری ناتوان گردد، از مقام خود برکنار می‌شود.^۳

۱. ماده یکم، آیین نامه مجلس خبرگان رهبری.

۲. تبصره دوم ماده یکم آیین نامه مجلس خبرگان رهبری.

۳. همان مواد، ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

۱. اسداللهی، مسعود و طاهری، قهرمان، ولایت‌فقیه و دموکراسی، ص ۱۶۵.

● پرسش ۹۸. از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع‌تری ندارد؟

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عالی‌ترین مقام در جمهوری اسلامی ایران، «ولی فقیه» است و از حیث عقل و شرع، رفیع‌ترین جایگاه به او اختصاص دارد؛ لکن به دلیل حوادث و پیشامدهای مختلف (از قبیل مرض و فوت) و یا کشف فقدان بعضی از شرایط، خبرگان مردم، وظیفه اعلام عزل رهبری را دارند.

بنابراین خبرگان راه کشف عزل و نصب است؛ نه ایجادکننده آن. از این رو کار خبرگان، یک نوع تثبیت و حفظ جایگاه رهبری صالح در جامعه است؛ نه ایجاد و نفی آن تا تصور شود که دارای شأن برتری است.

بدین ترتیب، نظارت مجلس خبرگان بر رهبری، نه تنها موجب تنزل اعتبار رهبر و یا محدود کننده قدرت وی نیست؛ بلکه باعث تقویت و استحکام جایگاه والای ولایت‌فقیه و مظهر جمهوریت نظام اسلامی است.

از طرف دیگر این گونه مقامات، دارای جوه و اعتبارات مختلفی است. بنابراین به یک اعتبار می‌توان گفت: مجلس خبرگان تقدم بر رهبری دارد و به اعتبار دیگری رهبری، مقدم بر خبرگان و دارای جایگاه رفیع‌تری است.

شبهه عزل

● پرسش ۹۹. در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟

هر چند این فرض نادر است؛ اما اگر زمانی چنین اتفاقی بیفتد، به نظر ما تصمیم مجلس خبرگان، فصل الخطاب خواهد بود؛ زیرا:

در چارچوب نظام و قانون اساسی، این امر بر عهده مجلس خبرگان است؛ چنان که در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان قانوناً حق عزل و برکناری رهبری را دارد. از طرف دیگر چنین اختیاری قانوناً برای رهبری در نظر گرفته نشده است.^۱ بنابراین قول و تصمیم مجلس خبرگان، قانوناً حجّت و ملاک عمل است.

از بعد اندیشه‌ای و تئوری و نظری نیز در فرض وقوع چنین مسئله‌ای، قول خبرگان رهبری مقدم است؛ زیرا هر چند ولایت‌فقیه واجد شرایط، ثبوتاً و در عالم واقع منبعث از کشف و شناسایی خبرگان نیست؛ ولی از نظر اثباتی، ولایت چنین فقیه‌ی و وجوب و لزوم اطاعت از او، بر کشف خبرگان - که واسطه در تشخیص مردم‌اند - معتبر است. بنابراین به مجرد اینکه خبرگان رهبری، رأی به فقدان صلاحیت رهبر داد، دیگر چنین فردی اثباتاً «ولایت» ندارد و فرمان او مبنی بر انحلال خبرگان، فاقد اعتبار است.

البته در مقابل این نگرش، دیدگاه دیگری هست که حکم «ولی فقیه» را مقدم می‌دارد. همچنین شرایط مختلفی را می‌توان فرض کرد که در برخی از آن شرایط، نظر ولی فقیه می‌تواند مقدم باشد.

۱. ولایت‌فقیه، ولایت، فقاقت و عدالت، ص ۴۵۸.

شبهه دور

● پرسش ۱۰۰. پاسخ شبهه دور در نظارت مجلس خبرگان بر ولی فقیه چیست؟

مغالطه‌ای که در وارد کردن اشکال دور به رابطه میان ولی فقیه و خبرگان وجود دارد، در آنجا است که می‌گوید: «ولی فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می‌کند»؛ در حالی که اعتبار خود خبرگان به امضای ولی فقیه و از طریق تأیید به وسیله شورای نگهبان است. خود این شورا نیز اعتبارش را از رهبر گرفته است؟!

یک. بر مبنای نظریه نصب

بر این اساس اعتبار ولی فقیه از ناحیه خبرگان نیست؛ بلکه به نصب از جانب امام معصوم و خدای متعال است و خبرگان، در حقیقت رهبر را نصب نمی‌کنند؛ بلکه نقش آنان «کشف» رهبر منصوب به نصب عام از سوی امام زمان است. نظیر اینکه برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلم، به سراغ افراد خبره و متخصصان می‌رویم و از آنان سؤال می‌کنیم. در این صورت نمی‌خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا اعلیت نصب کنند؛ بلکه آن فرد در خارج و در واقع مجتهد یا اعلم هست یا نیست؟ اگر واقعاً مجتهد یا اعلم است، تحقیق ما باعث نمی‌شود از اجتهاد یا اعلیت بیفتد و اگر هم واقعاً مجتهد و اعلم نیست، تحقیق ما باعث نمی‌شود اجتهاد و اعلیت در او به وجود بیاید. پس سؤال از متخصصان فقط برای این است که از طریق شهادت آنان، برای ما کشف و معلوم شود که آن مجتهد اعلم - که قبل از سؤال ما خودش در خارج وجود دارد - کیست؟ در اینجا هم خبرگان رهبری، ولی فقیه را به رهبری نصب نمی‌کنند؛ بلکه فقط شهادت می‌دهند آن مجتهدی که به حکم امام زمان

حقّ ولایت دارد و فرمانش مطاع است، این شخص است. بنابراین دوری در کار نیست.

دو. فقدان شرایط دور باطل

به نظر می‌رسد در این باره، نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است. «دور» فلسفی آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه، بر خودش متوقف باشد؛ مثلاً «الف» به وجود آورنده «ب» و «ب» به وجود آورنده «الف» باشد. در نتیجه «الف» به وجود آورنده «الف» خواهد بود.

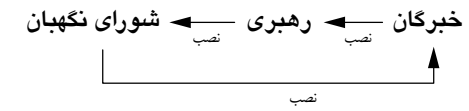
[الف ←→ ب]

چنین چیزی محال است؛ اما در علم حقوق گرچه چیزی به نام دور با تعریف معین نداریم؛ لیکن به مسئله گفته می‌شود: اگر تعین «الف» ناشی از «ب» باشد و «ب» هم به وسیله «الف» تعین یابد، می‌توان «دور» نامید.

در اینجا باید توجه کرد که در دور باطل نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر، باید یکسان باشد؛ به عنوان مثال در دور فلسفی، اولی علت ایجاد دومی و دومی علت ایجاد اولی باشد. اما اگر به گونه‌های متفاوتی دو پدیده نسبت به یکدیگر وابستگی پیدا کنند، دور باطل نیست؛ بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی، هم در نظام تکوین و علوم طبیعی پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام‌های حقوقی جهان، به اشکال گوناگون وجود دارد. از همین رو گفته‌اند: دور فلسفی و منطقی محال است؛ ولی دور علمی محال نیست و دور حقوقی نیز باطل نمی‌باشد.

اکنون باید دید مطلب ادعا شده، دقیقاً چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد؛

ادعای چنین دور باطلی، قابل قبول بود؛ یعنی، به این شکل که تمام گزینه‌های زیر بدون استثنا درست باشد:



۱. رهبر شورای نگهبان را تعیین و نصب کند؛

۲. شورای نگهبان، مجلس خبرگان را تعیین و نصب کند؛

۳. خبرگان، رهبر را تعیین و نصب کند.

در حالی که واقعیت چنین نیست؛ زیرا نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه، متفاوت است.

سه. عدم تحقق دور

در انتخابات خبرگان، عنصر چهارمی وجود دارد که در دور ادعایی، لحاظ نشده و آن نقش اصلی و عمده مردم است؛ یعنی، شورای نگهبان به هیچ وجه، تعیین کننده اعضای خبرگان نیست؛ بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی، نامزد می‌شوند و کار شورای نگهبان، صرفاً نقش کارشناختی از نظر تشخیص صلاحیت‌های مصرح در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ‌گونه حق نصب ندارد. خود مردم در میان افراد صلاحیت‌دار به نامزدهای مورد نظر خود رأی می‌دهند. بنابراین حلقه دور، باز است و اساساً دوری در کار نیست.

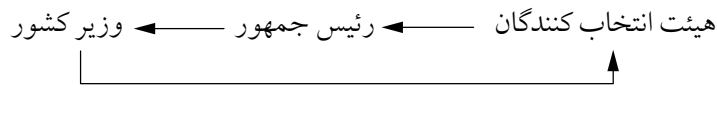
افزون بر آن که خود مجلس خبرگان - طبق مصوبه داخلی - امر تشخیص صلاحیت‌ها را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد،

می‌تواند آن را به گروه دیگری بسپارد. این امر مطابق قانون اساسی است؛ زیرا در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی، این حق به مجلس خبرگان داده شده است. بنابراین انتخاب رهبری با مجلس خبرگان است و تعیین صلاحیت خبرگان، با گروهی است که خود انتخاب می‌کنند، نه رهبری؛ هر چند فعلاً گروهی را که خبرگان انتخاب کرده، همان افرادی‌اند که رهبری برای انجام دادن وظایف قانونی دیگری در نظام اسلامی انتخاب کرده است.^۱

جهت تکمیل موضوع، وجود چنین مسئله‌ای را در سایر نظام‌های سیاسی جهان، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

توضیح آنکه در انتخابات دیگر کشورهای دنیا از جمله در هر سه مدل عمده لیبرال دموکراسی یعنی ریاست جمهوری در آمریکا پارلمانی در انگلستان و نیمه ریاستی - نیمه پارلمانی در فرانسه، چنین موضوعی وجود دارد:

۱. آمریکا: بر اساس قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، پس از انجام مبارزه انتخاباتی و تعیین نامزدهای هر یک از احزاب برای «هیئت انتخاب کنندگان» مردم «هیئت انتخاب کنندگان رئیس جمهوری» را بر می‌گزینند. نظارت قانونی بر این روند به وسیله وزارت کشور صورت می‌گیرد و وزیر کشور هم به وسیله، رئیس جمهور تعیین می‌شود:



۱. در رابطه با اشکال فوق پاسخ‌های دیگری نیز وجود دارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. نادری قمی، محمد مهدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۱۴۱؛

ب. هدایت‌نیا، فرج‌الله، بررسی فقهی، حقوقی شورای نگهبان، ص ۲۱۹.

پ. مردنی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، صص ۱۱۰ - ۱۲۰.

● پرسش ۱۰۱. اگر بنا شد احراز صلاحیت خبرگان منتخب مردم، به وسیله شورای نگهبان - که منصوب رهبر هستند - انجام گیرد؛ خود رهبر - که حجیتش متوقف بر رأی خبرگان است - چگونه می‌تواند اعضای شورای نگهبان را تعیین کند؟

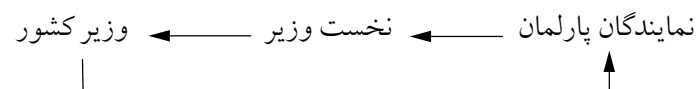
این سؤال فقط در فرض تأسیس و ابتدای نظام جمهوری اسلامی ایران صحیح است. در تمام نظام‌های جهان، این مشکل به نوعی وجود دارد؛ مثلاً قانون اساسی هر کشوری، در ابتدا از سوی هیأت مؤسسان تدوین می‌گردد که خود این هیأت، به وسیله انتخابات تعیین می‌شوند و باید کسانی صحت این انتخابات را تأیید کنند. حال آنکه هنوز قانونی وضع نشده که بتوان بر مبنای آن، این گروه را قانونی دانست. اما در نظام جمهوری اسلامی به چند شکل، این مسئله حل شده است:

یکم. بر اساس مبنای نصب، حجیت رهبر به رأی مردم نیست؛ زیرا رهبری در جامعه اسلامی از پشتوانه دیگری - که همان نصب از طرف پیامبر و امامان معصوم است - برخوردار می‌باشد. بنابراین خبرگان مقام ولایت را، به رهبر اعطا نمی‌کنند؛ بلکه مصداق آن را با احراز شرایط، کشف و معرفی می‌کنند.

دوم. در تأسیس نظام جمهوری اسلامی، ولایت امام خمینی با پذیرش مستقیم مردم انجام گرفت و نهادهایی چون شورای نگهبان و مجلس خبرگان، پس از آن است. بنابراین چنین مشکلی اساساً وجود نداشت.

۲. فرانسه: مطابق قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه پس از اصطلاحات ۱۹۶۲، رئیس جمهور، با رأی مستقیم مردم برگزیده می‌شود. وی با یک واسطه (نخست‌وزیر)، وزیر کشور را تعیین می‌کند. از آنجا که وزارت کشور، نظارت بر بررسی صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و نامزدهای نمایندگان مجلس را بر عهده دارد، کسانی به انتخابات راه پیدا می‌کنند که در نهایت وزارت کشور صلاحیت آن‌ها را تأیید کند و از میان همین نامزدها است که نمایندگان مجلس و رئیس جمهور تعیین خواهند شد.

۳. انگلستان: نخست‌وزیر، وزیر کشور را تعیین می‌کند، وزارت کشور نیز، طبق قانون، مسئولیت نظارت بر بررسی صلاحیت‌های نامزدهای نمایندگان مجلس را بر عهده دارد و بر تأیید و رد صلاحیت آنها نظارت عالی دارد. این نامزدها نیز پس از پیروزی در انتخابات، نخست‌وزیر را تعیین می‌کنند پس از معرفی وزیر کشور از سوی نخست‌وزیر به مجلس نیز به وی رأی اعتماد می‌دهند.



بنابراین این موضوع در انتخابات رؤسای کشورهای دیگر نیز وجود دارد. و اختصاص به انتخابات خبرگان رهبری در ایران ندارد.^۱

۱. ر.ک: مرتضی مرندی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، صص

● پرسش ۱۰۲. چگونه اعضای شورای نگهبان - که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس خبرگان می‌باشند - صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟

فقه‌های محترم شورای نگهبان، بر اساس قانون باید همه دارای اجتهاد و عدالت جهت عضویت در شورای نگهبان باشند. بنابراین قبل از عضویت در شورای نگهبان، عدالت و فقاقت آنان - که شرط نمایندگی خبرگان است - احراز گردیده است. از این رو حائز صلاحیت‌های لازم برای عضویت در مجلس خبرگان نیز می‌باشند؛ نه اینکه خودشان برای خود تعیین صلاحیت کنند.

کلیدواژه‌ها

بخش اول - دین و سیاست

۴۲	پیامبر و مردم	۱۹	جدایی دین از سیاست
۴۵	سکوت امام علی	۲۱	گستره قوانین اسلام
۴۶	تلاش برای حکومت	۲۲	سیره پیشوایان دین
۴۹	راز سکوت	۲۲	اهداف سیاسی و اجتماعی بعثت انبیا
۴۹	حفظ وحدت مسلمین	۲۳	مبانی قرآنی رابطه دین و سیاست
۵۰	نبود یاور	۲۶	حکومت پیامبر و امام
۵۰	فرا رسیدن وقت لازم	۳۳	حکومت پیامبر
۵۲	حکومت اسلامی در عصر غیبت	۳۴	تعیین گستره حکومتی دین
۵۵	روحانیت و سیاست	۳۵	منشأ مشروعیت حکومت از دیدگاه قرآن
۵۵	دفاع از دین اسلام و تبیین و ترویج آن	۳۷	رهبری سیاسی پیامبر
۵۵	بسط و تعمیق معرفت دینی	۳۹	مسئولیت‌های اجتماعی پیامبر
۵۵	پیشگامی در نهضت‌های سیاسی	۴۱	اختیارات مالی پیامبر

دفاع از حقوق مظلومان	۵۵	از دیدگاه اومانیسیم	۶۰
بسج اجتماعی	۵۵	از منظر جهان بینی توحیدی	۶۰
فراهم نمودن زمینه‌های جامعه‌پذیری اسلامی	۵۵	تکلیف مداری افراطی	۶۳
همبستگی اجتماعی	۵۶	حق مداری افراطی	۶۳
قداست دین و الودگی سیاست	۵۸		

بخش دوم - ولایت‌فقیه

مفهوم‌شناسی	۶۷	لزوم عقلی ولایت‌فقیه	۹۰
ولایت تکوینی	۶۸	شرایط رهبری	۹۱
ولایت تشریحی	۶۸	اصل تنزل تدریجی	۹۲
قانون‌گذاری	۶۸	حجت بیرونی	۹۵
زعامت و رهبری	۶۹	حجت درونی	۹۵
ولایت‌فقیه	۷۰	خرددورزیده و متخصص	۹۶
ولایت‌فقیه در متون اسلامی	۷۱	خرد ناورزیده	۹۶
ولایت‌فقیه در قانون اساسی	۷۳	عقل بَدوی	۹۶
دلایل ولایت‌فقیه	۷۶	عقل مستقر	۹۷
دلایل قرآنی	۷۶	عقل ظنی	۹۷
شرایط حاکم جامعه	۷۷	عقل قطعی	۹۷
اسلام و ایمان	۷۷	عقلانیت دینی	۱۰۱
عدالت (در مقابل ظلم)	۷۷	عقلانیت ابزاری	۱۰۲
فقاهاست	۷۷	مقدمات احکام عقلی	۱۰۳
کفایت	۷۹	«ولایت‌فقیه» و دیدگاه فقهاء	۱۰۴
دلایل روایی	۸۲	ولایت‌فقیه و خطاپذیری	۱۱۰
دلالت حدیث بر ولایت‌فقیه	۸۳	پیشینه ولایت‌فقیه	۱۱۳
ولایت‌فقیه و عقل بشری	۸۸	بعد نظری	۱۱۳

بعد تاریخی	۱۱۵	درصد آراء مردم	۱۵۲
ولایت‌فقیه در قرآن	۱۲۰	نظریه نصب و انتخاب	۱۵۳
ولایت‌فقیه در سیره پیامبر	۱۲۱	تضعیف اصل ولایت‌فقیه	۱۵۶
ولایت‌فقیه و اندیشمندان اسلامی	۱۲۳	از دست دادن مقبولیت	۱۵۷
شرایط ولی‌فقیه	۱۲۹	گستره و اختیارات ولایت‌فقیه	۱۶۰
فقاهاست یا اجتهاد مطلق	۱۲۹	نظریه نظارت فقیه	۱۶۰
عدالت و تقوا	۱۲۹	نقد نظریه نظارت فقیه	۱۶۲
قدرت مدیریت، تدبیر، شجاعت	۱۲۹	ولایت‌فقیه و امور شخصی	۱۷۰
مشروعیت ولایت‌فقیه	۱۳۴	ولایت‌فقیه و مسلمانان جهان	۱۷۱
قهر و غلبه	۱۳۵	از منظر قانون اساسی	۱۷۱
قرارداد اجتماعی	۱۳۶	از نقطه نظر مذهبی	۱۷۱
نقد تاریخی	۱۳۶	نظریه مشروعیت	۱۷۳
نقد حقوقی	۱۳۷	نظریه نصب	۱۷۲
نقد فلسفی	۱۳۷	نظریه انتخاب	۱۷۳
نقد اندیشمندان مسلمان	۱۳۸	شرایط و واقعیات جهانی	۱۷۳
سنت‌ها و وراثت	۱۳۸	ولی‌فقیه و مراجع تقلید	۱۷۶
نظریه مارکسیستی	۱۳۹	منصب افتا	۱۷۶
مشروعیت الهی	۱۳۹	منصب قضاوت	۱۷۶
مشروعیت در اسلام	۱۴۰	منصب ولایت	۱۷۶
حکومت سنتی	۱۴۲	دلایل اطاعت	۱۷۷
پیشوایی کاریزمایی	۱۴۳	ولایت‌فقیه و دیگر نظام‌های سیاسی	۱۸۳
قانونی - عقلایی	۱۴۳	تفاوت در اهداف	۱۸۳
منابع حکومت ولایی	۱۴۴	تفاوت در کار ویژه‌های دولت	۱۸۳
ولایت‌فقیه و رأی ملت	۱۴۶	تفاوت در روش‌ها	۱۸۴
نارضایتی مردم	۱۴۹	تفاوت در خاستگاه قانون	۱۸۴

تفاوت در مبانی مشروعیت.....	۱۸۵	در کتاب مقدس.....	۲۰۱
تفاوت در زمامداران و کارگزاران.....	۱۸۵	دیدگاه اهل سنت.....	۲۰۲
نظارت درونی.....	۱۸۹	دیدگاه شیعه.....	۲۰۴
نظارت مستمر نمایندگان خبرگان.....	۱۹۰	تمرّد در دولت جور.....	۲۰۳
نظارت مردم بر رهبری.....	۱۹۰	مراحل تمرّد.....	۲۰۵
مخالفان ولایت‌فقیه.....	۱۹۵	تمرّد در دولت حق.....	۲۰۷
مخالفت اعتقادی (قلبی).....	۱۹۵	تمرّد در برابر کارگزاران.....	۲۰۹
مخالفت عملی.....	۱۹۶	نظارت بر ولایت‌فقیه.....	۲۱۱
حق تمرّد در نظریه دموکراسی.....	۱۹۸	چگونگی نصیحت.....	۲۱۳
حق تمرّد در نظریه حق الهی.....	۲۰۱		

بخش سوم - نظام جمهوری اسلامی ایران

چرا جمهوری اسلامی.....	۲۲۱	از جهت قوانین موضوعه و واقعیات موجود.....	۲۳۵
نهاد رهبری در ایران.....	۲۲۵	ولایت‌فقیه و مشکلات اجتماعی.....	۲۳۹
صلاحیت علمی «فقاہت».....	۲۲۵	مقام معظم رهبری.....	۲۴۵
صلاحیت اخلاقی.....	۲۲۵	صلاحیت علمی.....	۲۴۶
کفایت در مدیریت کلان اجتماعی.....	۲۲۵	صلاحیت اخلاقی.....	۲۴۶
نظریه تفکیک قوا.....	۲۲۷	توانایی‌های شخصی.....	۲۴۷
جلوگیری از فساد و استبداد.....	۲۲۷	از نظر فقهی.....	۲۵۲
تنوع امور حکومتی و ضرورت تخصص.....	۲۲۷	از منظر قانون اساسی.....	۲۵۲
ارزیابی نظریه تفکیک قوا.....	۲۲۸	ولایت‌فقیه، جمهوریت و قانون.....	۲۵۸
تفکیک قوا از نظر اسلام.....	۲۲۹	احتمال تضییع حقوق طبیعی.....	۲۶۴
ولایت‌فقیه در ایران.....	۲۳۴	آزادی عقیده از دیدگاه اسلام.....	۲۷۰
ایرانی بودن ولی‌فقیه و خبرگان رهبری.....	۲۳۵	مجلس شورای اسلامی.....	۲۷۵
از جهت شرعی.....	۲۳۵	شورا در قرآن.....	۲۸۰

شورا در روایات.....	۲۸۱	شورای نگهبان و نظارت استصوابی.....	۲۹۳
شورا در سیره معصومان.....	۲۸۲	نظارت استطلاعی.....	۲۹۳
فواید شورا.....	۲۸۲	نظارت استصوابی.....	۲۹۳
گستره مشورت.....	۲۸۳	نظارت استصوابی تطبیقی.....	۲۹۴
بعد سلبی.....	۲۸۴	نظارت عدم مغایرت و تعارض.....	۲۹۴
بعد ایجابی.....	۲۸۴	نظارت مطلق.....	۲۹۴
روایات.....	۲۸۹	مجمع تشخیص مصلحت نظام.....	۳۰۶
ایمان.....	۲۸۹	خبرگان رهبری.....	۳۰۹
خردمندی.....	۲۸۹	فلسفه و کارکرد خبرگان.....	۳۰۹
تخصص و دانایی.....	۲۸۹	فلسفه وجودی مجلس خبرگان.....	۳۰۹
خیرخواهی.....	۲۸۹	نصب خاص.....	۳۱۱
خوف الهی.....	۲۹۰	نصب عام.....	۳۱۲
تقوا و پارسایی.....	۲۹۰	انتصاب.....	۳۱۳
آزادگی و دین‌داری.....	۲۹۰	انتخاب.....	۳۱۳
دلسوزی، صمیمیت و برادری.....	۲۹۰	شیوه‌های انتخاب خبرگان.....	۳۱۵
رازداری.....	۲۹۰	کارویژه‌های خبرگان.....	۳۱۶
ناشایستگی‌ها.....	۲۹۱	شبهه عزل.....	۳۲۱
ترس و بزدلی.....	۲۹۱	شبهه دور.....	۳۲۲
بخل.....	۲۹۱	بر مبنای نظریه نصب.....	۳۲۲
حرص.....	۲۹۱	فقدان شرایط دور باطل.....	۳۲۳
دروغ.....	۲۹۱	عدم تحقق دور.....	۳۲۴

کتابنامه

کتابها

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۴. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید، ۱۳۷۹.
۵. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محمد علی انصاری، قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر(عج)، ۱۳۸۱.
۶. آیین نامه مجلس خبرگان رهبری.
۷. ابراهیمزاده آملی، نبی الله، حاکمیت دینی، اداره آموزش های عقیدتی - سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ۱۳۷۹.
۸. ابراهیمی، عبدالجواد، منشأ مشروعیت حکومت اسلامی، مجموعه آثار(۲)، خمینی و حکومت اسلامی، کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام .
۹. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، تهران: کتاب آوند دانش، ۱۳۸۰.
۱۰. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه العبر، ترجمه پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.

۱۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق محمد عبدالاسلام هارون، قم: مرکز نشر اعلام اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۱۲. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۱۳. ابن هشام، محمد بن اسحاق، السیرة النبویة، مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۸۳ق.
۱۴. احمد بن محمد بن عبد ربه، العقد الفرید، تحقیق محمد قمیحه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.
۱۵. ارسطو، محمد جواد، تشخیص مصلحت نظام، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۱۶. استادی، رضا، شورا در قران و حدیث، انتشارات هجرت، ۱۳۶۰.
۱۷. اسداللهی، مسعود، و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دموکراسی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
۱۸. انصاری، علیرضا، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی، کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷.
۱۹. انصاری، مرتضی، المکاسب، قم: مؤسسه باقری، ۱۴۲۰ق.
۲۰. بازرگان، مهدی، پادشاهی خدا، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۲۱. _____، خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء، تهران: رسا، ۱۳۷۷.
۲۲. بحرالعلوم، سید محمد، بلغة الفقیه، ج ۳، تهران: مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
۲۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: مرکز جهانی اهل بیت، ۱۳۷۴.
۲۴. بروجردی، محمد حسین، (م. ۱۳۸۲هـ): البدر الزاهر (تقریرات درس خارج)، [بی نا]، [بی تا].
۲۵. بشریه، حسین، جامعه شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
۲۶. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، تهران: نشر عروج، ۱۳۷۶.
۲۷. بناو، آلن دو، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸.
۲۸. بهشتی سرشت، محسن، نقش علما در سیاست (از مشروطه تا انقراض قاجار)، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۲۹. تبریزی، شیخ جواد، ایصال الطالب الی التعلیق علی المکاسب، قم: دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۱ق.

۳۰. تبریزی، میرزا جواد، صراط النجاة، انتشارات سلمان فارسی، ۱۴۱۸ق.
۳۱. تونی، دیویس، اومانیسیم، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۳۲. ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۷.
۳۳. جرداق، جرج، امام علی صدای عدالت انسانی، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، تهران: سوره، ۱۳۷۹.
۳۴. جوادی آملی، عبدالله، پیرامون وحی و رهبری، تهران: نشر فاطمة الزهرا، ۱۳۷۶.
۳۵. _____، ولایت فقیه و رهبری در اسلام، تهران: رجاء، ۱۳۷۶.
۳۶. _____، ولایت فقیه ولایت، فقهت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸.
۳۷. جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹.
۳۸. جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه، تهران: اندیشه جوان، ۱۳۷۷.
۳۹. _____، درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۴۰. حائری، سید کاظم، اساس الحکومة الاسلامیه، ترجمه طارمی راد، حسن، تهران: کنگره، ۱۳۷۸.
۴۱. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۴۲. حائری، مرتضی، صلوة الجمعة، تهران: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۸.
۴۳. حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، لندن: ۱۹۹۵ م.
۴۴. حرانی، ابومحمد بن علی، تحف العقول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۴۵. حسنی، عبدالمحمد، ولایت فقیه، حوزه نمایندگی ولی فقیه در جهاد سازندگی، ۱۳۷۶.
۴۶. حسینی المراغی، سیدمیر عبدالفتاح، العناوین الفقهیه، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۴۷. حسینی حائری، سید کاظم، ولایة الامر فی عصر الغیبة، قم: [بی نا]، ۱۴۱۴ق.
۴۸. حسینی، سیدابراهیم، اصل منع توسل به زور، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲.
۴۹. حسینی عاملی، محمد جواد، مفتاح الکرامه، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت: ۱۳۶۷.

۵۰. حکیم، سیدمحمد سعید، **منهاج الصالحین**، بیروت: دارالفقوة، ۱۴۱۵ق.
۵۱. حلبی، ابوالصلاح، **الکافی فی الفقه**، تحقیق رضا استادی، مکتبه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ق.
۵۲. حلّی، حسن بن یوسف، **تذکره الفقهاء**، ج ۹، قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت، ۱۳۷۳.
۵۳. حلّی، محمد ابن ادریس، **السرائر**، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۵۴. خسروپناه، عبدالحسین، **جامعه مدنی و حاکمیت دینی**، قم: وثوق، ۱۳۷۹.
۵۵. _____، **کلام جدید**، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۱.
۵۶. _____، **مشروعیت حکومت ولایی**، کتاب نقد، ش ۷.
۵۷. خوئی، سیدابوالقاسم، **البيان فی تفسیر القرآن**، نجف: ۱۳۷۵.
۵۸. دانش‌پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت‌الله، **فلسفه حقوق**، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸.
۵۹. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، **درآمدی بر حقوق اسلامی**، تهران: سمت، ۱۳۷۶.
۶۰. دیلمی، احمد، **مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام**، قم: نشر معارف، ۱۳۸۱.
۶۱. دینوری، عبدالله بن مسلم، **الامامة و السياسة**، قاهره: انتشارات مؤسسه الحلبي، ۱۴۱۳ق.
۶۲. ذوعلم، علی، **نگاهی به مبانی قرآن ولایت‌فقیه**، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.
۶۳. راغب اصفهانی، **المفردات فی غرایب القرآن**، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۶ق.
۶۴. ربانی گلپایگانی، علی، **ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم**، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۴.
۶۵. رجبی، محمود، **انسان‌شناسی**، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
۶۶. رشاد، علی‌اکبر، **دانشنامه امام علی**، ج ۶، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۶۷. روسو، ژان ژاک، **قرارداد اجتماعی**، ترجمه مرتضی کلاترین، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۹.
۶۸. زرشناس، شهریار، **اشاراتی درباره‌ی لیبرالیسم**، تهران: کیهان، ۱۳۷۸.
۶۹. ژان ژاک شوالیه، **آثار بزرگ سیاسی**، ترجمه لیلا سازگار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۷۰. سبحانی، جعفر، **فروغ ابدیت**، ج ۲، قم: نشر دانش اسلامی، ۱۳۷۰.
۷۱. _____، **فروغ ولایت**، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۳۷۶.
۷۲. سروش، محمد، **دین و دولت در اندیشه اسلامی**، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.
۷۳. _____، **مقاومت و مشروعیت**، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱.
۷۴. _____، **نصیحت ائمه مسلمین**، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱.
۷۵. سیوطی، جلال‌الدین، **الدرالمنثور**، ج ۲، دارالمعرفة، ۱۳۶۵.
۷۶. شاپیرو، جان سالوین، **لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن**، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۷۷. شاکرین، حمیدرضا، **سکولاریسم**، کانون اندیشه جوان.
۷۸. _____، **مشروعیت چیست**، مجله پرسمان، سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲.
۷۹. شعبانی، قاسم، **حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴.
۸۰. شلتوت، علامه محمود، **سیری در تعالیم اسلام**، ترجمه دکتر سیدخلیل خلیلیان.
۸۱. صدر، سید محمد باقر، **حاشیه بر منهاج الصالحین**، ج ۱، بیروت: ۱۳۹۶ق.
۸۲. صدوق، محمد بن علی، **من لا یحضر الفقیه**، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۸۳. صفی‌زاده، فاروق، **ولایت‌فقیه از دیدگاه اهل سنت**، تهران: نشر نذیر، ۱۳۷۸.
۸۴. **صورت مشروح مذاکرات**، شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اداره تبلیغات و انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸.
۸۵. طباطبائی، محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.
۸۶. _____، **بررسی‌های اسلامی**، مقاله ولایت و زعامت، قم: انتشارات دارالتبلیغ، ۱۳۹۶ق.
۸۷. طبرسی، امین‌الاسلام، **الاحتجاج**، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۸۸. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان**، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۴.
۸۹. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، تهران: نشر زمان، ۱۳۸۰.

۹۰. طریحی، فخرالدین، مجمع‌البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۳۶۲.
۹۱. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران: نشر علم، ۱۳۷۷.
۹۲. طوسی، خواجه نصیر، اخلاق ناصری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
۹۳. عادل ظاهر، الاسس الفلسفیه للعلمانیة، بیروت: دارالساقی، ۱۹۹۳ م.
۹۴. عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
۹۵. عاملی، زیدالدین بن علی، مسالک الافهام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۹۶. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحكم، بیروت: مؤسسه العربیة للدراسة و النشر، ۱۹۹۲.
۹۷. عبد علی بن جمعه، الحویزی، تفسیر نورالثقلین، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۴.
۹۸. عقیقی بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی.
۹۹. علی بن ابراهیم، القمی، تفسیر، تحقیق طیب الموسوی الجزائری، ج ۱، نجف، ۱۳۸۶ ق، ۱۹۶۶ م.
۱۰۰. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.
۱۰۱. فاروقی، فؤاد، ۲۵ سال سکومت علی، تهران: نشر عطائی، ۱۳۷۹.
۱۰۲. فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۴.
۱۰۳. فیرحی، داود، ش: ۲۱ قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
۱۰۴. قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
۱۰۵. قاضی ابو یوسف، کتاب الخراج، [بی‌نا]، [بی‌تا].
۱۰۶. قاضی‌زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری.
۱۰۷. قدردان قراملکی، محمدحسن، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم، مجله معرفت، ش ۲۹.
۱۰۸. _____، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹.
۱۰۹. قرائتی، محسن، امر به معروف و نهی از منکر، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۸.
۱۱۰. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء، ج ۲، اصفهان: نشر مهدوی [بی‌تا].
۱۱۱. کدیور، محسن، مجله راه نو، ش ۱۴.
۱۱۲. کرکی، علی بن حسین، رسائل، رساله صلاة الجمعة، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ق.
۱۱۳. کرکی، محقق، جامع المقاصد، قم: مؤسسه آل‌البيت، ۱۴۱۸ق.
۱۱۴. کعبی، عباس، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی ظفر، ۱۳۸۰.
۱۱۵. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، الطبعة الرابعة، دارالتعارف، ۱۴۰۱ق.
۱۱۶. _____، فروع کافی، ج ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.
۱۱۷. لاری، سید عبدالحسین، تعلیقات المكاسب، ج ۲، [بی‌نا]، [بی‌تا].
۱۱۸. ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانیة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۱۱۹. مبلغی، احمد، دانشنامه امام علی، ج ۶ (مقاله هدف و وسیله)، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۲۰. مجلس شورای اسلامی، آشنایی با مجلس شورای اسلامی، اداره تبلیغات و انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
۱۲۱. مجلسی، علامه محمدباقر، بحارالانوار، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، ۱۹۸۳ م.
۱۲۲. مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره کل قوانین و مقررات کشور.
۱۲۳. محمد حمیدالله، اولین قانون اساسی مکتوب در جهان.
۱۲۴. محمدیان، محمد، روایت دریا، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.
۱۲۵. _____، شرحه شرحه، قم: نشر معروف، ۱۳۸۰.
۱۲۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۷.
۱۲۷. مرندی، محمدرضا، نظارت استصوابی و شبهه دور، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۱۲۸. مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: پارسایان، ۱۳۸۲.
۱۲۹. مشایخی فریدونی، نظارت سیاسی در نهج‌البلاغه، ترجمه هادی خسروشاهی، قم: خرم، ۱۳۷۵.

۱۴۹. موثق، محمدرضا، جایگاه مجلس شورای اسلامی در ساختار قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ایران، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۱۵۰. موسوعه کلمات امام حسین ، قم: نشر معروف، ۱۳۷۴.
۱۵۱. موسوعة الفقیهه، ج ۶، کویت: [بی‌تا].
۱۵۲. موسوی بهبهانی، علی، حکیم استرآباد، میرداماد، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰.
۱۵۳. موسوی خمینی ، سیدروح‌الله، تحریرالوسیله، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۱۵۴. _____، حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام ، ۱۳۷۴.
۱۵۵. _____، صحیفه امام، ج ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام .
۱۵۶. _____، صحیفه نور، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۵۷. _____، کتاب‌البیع، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۸.
۱۵۸. میراحمدی‌زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق.
۱۵۹. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، فلسفه سیاست، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، ۱۳۷۸.
۱۶۰. نائینی، محمدحسین، تنزیه الامة و تنبیه الملة، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸.
۱۶۱. نادری قمی، محمد مهدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت‌فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، ۱۳۷۹.
۱۶۲. نجفی، زین‌العابدین، امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه آثار)، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی .
۱۶۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۱۶۴. نراقی، احمد، عوائد الایام، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ق.
۱۶۵. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۶۶. نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، ۱۳۷۹.
۱۶۷. نوری، میرزا حسین، مستدرک وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت ، ۱۴۰۹ق.
۱۶۸. نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، خبرگان رهبری، مجله تازه‌های اندیشه، شماره ۱.

۱۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی، اختیارات ولی‌فقیه در خارج از مرزها، فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول.
۱۳۱. _____، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی .
۱۳۲. _____، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، ۱۳۷۸.
۱۳۳. _____، حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ، ۱۳۷۷.
۱۳۴. _____، حکومت و مشروعیت، کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۷۷.
۱۳۵. _____، نظریه حقوقی اسلام، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار خمینی ، ۱۳۸۰.
۱۳۶. _____، نگاهی گذرا به نظریه ولایت‌فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی .
۱۳۷. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ج ۳، تهران: صدرا، ۱۳۷۶.
۱۳۸. مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: صدرا، ۱۳۷۸.
۱۳۹. _____، پیرامون جمهوری اسلامی، صدرا، ۱۳۷۴.
۱۴۰. _____، جاذبه و دافعه امام علی ، تهران: صدرا، ۱۳۷۱.
۱۴۱. معرفت، محمد هادی، ولایت‌فقیه، قم: مؤسسه التمهید، ۱۳۷۷.
۱۴۲. مفید، محمدبن محمد نعمان، الجمل، تهران: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴.
۱۴۳. _____، المقنعه، قم: جامعه المدرسین، ۱۴۱۰ق.
۱۴۴. مقدس اردبیلی، احمد، مجمع‌الفوائد والبرهان، ج ۴، قم: منشورات جامعه مدرسین، ۱۴۰۲ق.
۱۴۵. مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام.
۱۴۶. مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، قم، نسل جوان، ۱۳۸۱.
۱۴۷. _____، پیام قرآن (تفسیر موضوعی)، قم: امیرالمؤمنین ، ۱۳۷۰.
۱۴۸. مواضع ما، حزب جمهوری اسلامی.

۱۶۹. نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، قم: دفتر نظارت و بازرسی انتخابات، ۱۳۸۰.
۱۷۰. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۷۱. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، (گفت و گو) روزنامه کیهان، (دوشنبه ۱۳۸۲/۱۱/۲۰).
۱۷۲. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.
۱۷۳. هدایت نیا، فرج الله و کاویانی، محمد هادی، بررسی فقهی - حقوقی شورای نگهبان، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۱۷۴. همپتن، جین، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار درهمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
۱۷۵. همدانی، رضا، مصباح الفقیه، قم: مهدی موعود(عج)، ۱۳۷۶.
۱۷۶. یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۰.
۱۷۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۱.

مجلات

۱. اندیشه حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰.
۲. پرسمان، سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲.
۳. تازه‌های اندیشه، شماره ۱، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.
۴. حوزه، شماره ۸۶ و ۸۵.
۵. دانشگاه انقلاب، شماره ۱۱۰، تابستان و پاییز ۷۷.
۶. راه نو، شماره ۱۱ و ۱۴.
۷. روزنامه کیهان، گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، (دوشنبه ۱۳۸۲/۱۱/۲۰).
۸. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱، ۲ و ۳.
۹. کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷.
۱۰. کیان، شماره ۴۱ و ۲۸.
۱۱. معرفت، شماره ۲۹.